



# خامدا و صلیا و صلیا

الحمد لله الذي جعل في كتابه من انوار شدة انقضه وجوده كونه من زمان شهود اسوة المحققين  
 سراج السالكين العظام امام الواصلين تاج العارفين كاشف اسرار غيبات واقف  
 اسرار حقائق حامى شريعته من كبر كبريتين من شانه نور ارشاد وهداى آثاره وصاله  
 مجتهد سيار مجاهد جليل الشان كاهن لا و منقلا تا و سيدة ناصحة سيد شاه الواسين احمد نورى الملقب  
 به باب الحيات سجاد كاتبة باجرت سجاد فاضل طائفة ابدان بديع فضيلة و ختمه خيرة سالك دار فاضلى

# سراج العوارف في الصلوات

حسب فرمايش واقف حقايق معقول و مقول كاشف دقايق ذوق و اصول فطرية شانه شرف  
 مصدر بركات شريعت عراضا حب القوة القدسية ذو النفس الزكية فاضل شين ماهر فاضل  
 ذوالعالم الطويل صير مقام غير مطام عالم المعنى فاضل نودى علاءه طليل قهار نيل بده الا ولى  
 والا و خاضر الكمال و المفاخر جناب سولانا مولوى محمد عبد القدر صاحب سلع الرسول قادى  
 بدايونى ناطقهم العالى بالجاه و العالى باهتمام شتى محمد آغا جان صاحب كهنوى ملك و منهم

# و كبريه سرى ابرون طبع كبريه

## فهرست اجمالی مطالب کتاب سراج العارف

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۲	انحصار حق در رب الهیست و جماعت	۲۲	توحید ولی بمرتبه نبوی نرسد
۴۳	حقیقت را اخلاق منزهت پسند است حق را خوار شیطان است	۲۲	شرط اول تصوف اعتقاد بعباده الهیست و جماعت
۵	اخلاص و تواضع و دیگر اخلاق فاضله و ترک باطن و دیگر عادات	۲۳	دفع دوسو شیطان چه است و دفع دیگر چه است و در چه وقت
	ریاضت و اعظم دین است		اتباع الهیست تا دارند
۵	معنی و مراد تصوف	۲۴	عصمت ملائکه
۶	موقوفت در باب الهیست و جماعت و انشاء حضور غیبت الاعظم	۲۴	حضرت دایمشه و دیگر چه فاطمه و دیگر را افضل النساء و در
۷	در شرح الطیبه و اخلاق و بیعت ثانیه		تفاضل را با پیغمبر نمی زنند
۸	تأکید بر تحصیل علوم دین و دوزخ و جلال حق و شیطان	۲۴	خلافت به ترتیب افضلیت است نه فقهیت و ترتیب خلافت
۹	رفع ضروریات مطابق تقصد و هدایت و عدم هیچ محکمه	۲۴	و با پیغمبر و پیغمبر را از میان پیامبر و غولان راه اند
۱۰	تقصیب فی الذنب نشان قبولیت است	۲۵	تحقیق معجزه و کرامت و غیره
۱۰	تجذیر از محبت امر او سلاطین	۲۶	و چه عجبیت ایمان بالغیب
۱۱	تأکید بر شرفان بیک در تکلف و بی ارزشی و اعتباری و زاری	۲۷	بحث نعم نرید و اسبیت قول سکوت
۱۲	تأکید بر امری مسجد و جماعت	۲۸	حکام ظاهر اجتماع و اهل عمل مصفین و حکم حق اهل بهر روان
۱۳	الغف باغیر بیان و مسافران		و مراد مصنفه سلا اجمالی
۱۴	ترک تقلید الحاد و فتنه است	۲۸	توحید بودن و لا
۱۵	تأکید بر غیبت حضور پدید آمدن الاعظم یعنی الهی	۲۸	شکل جناب سرور و حال اعمال و منتفع و خارج از اندازه قدرت
۱۵	افضلیت معصیت تا فوق الاعظم بر او ایادیت قولی بسیار فانی الخ	۲۸	فرق قصاص و سب و حلق
۱۹	مفسر کتب الایمان	۲۹	سورین با حضرت معاویه و پیغمبر الهی علیه رضی جلی است
۲۰	علم غیب انبیا و اولیا	۲۹	افضل الذین بعد الانبیا الیکبر مدین است
۲۱	اشتیاق عصمت با اولیا و الهیست و صحابه کرام	۳۰	اشتیاق سلب مرتبه نبوت و انکار سلب مرتبه و الهیست
۲۱	بطلاق شکی و الهی که مطابق کتاب و سنت نباشد	۳۰	فرق تصوف و سلوک
۲۱	عدم جواز انشراح نفس معین که کافران باشد و بیعت	۳۰	تقدیم وحدت
۲۱	تحقیق معنی نعم	۳۱	مقامات سلوک و تادیه
۲۲	فضل شریف و محبت شریف و محبت امام اعظم است	۳۲	چرا که رسول اصل است و انبیا و اولیا بر او است و لا بر او است

صفحه	مضمون
۵۴	روزن قلب پنجاب و دیگر در بیداری بکشد میشود
۵۴	تقسیم نفس
۵۴	فرق قلوب و کلوبین
۵۴	صوت سرمدی چیت
۵۴	فرق کامل و مکمل
۵۴	بابیت خواب
۵۸	ساکلان راه بعضی است و بعضی است که زبان کشاید
۶۰	تذکر اهل سکر اهل محو فرض است
۶۰	کسوی کمال و محو کمال است اهل سکر که زندیق و در تذکره
۶۱	اقوال صوفیه در عوالم کماله
۶۱	عدم مصلحت موجود که محیط مضمومات باشد سوا واجب تعالی
۶۳	سبب وحد و حال
۶۳	توضیح فتاویع
۶۵	تقسیم اهل وصول و سوا که دنیا را کرام
۶۳	ولایت چهارم است
۶۳	اولیا
۶۵	کرامت جبین در دولت
۶۶	الولایت علی متین
۶۶	نسبت اویسی
۶۴	رساله عمل و معمول
۶۴	و عاقل بعد طعام
۶۸	طریقه نماز شب
۶۸	ترکیب کشایش رزق
۶۹	ترکیب رزق و منفعت
۶۹	نماز داشت
۶۹	نماز شب
۳۳	تقسیم قلوب و کلوبین
۳۴	وضع دست و تقوید که شریعت دیگر است و طریقت دیگر
۳۵	شیخین بانی و پرورش کننده شجر نبوت
۳۵	توضیح مقام ترقی و منزل
۳۶	تذکر اهل سکر اهل محو فرض است که شجر کبر
۳۸	اصل الاموال و بین راه بزرگ شیخ است
۴۱	تحقیق عالم ترین
۴۲	ادبی را سه صفت و چهار حیاتی باشد
۴۳	حکایت شریعت و طریقت
۴۳	تقسیم نبوت
۴۳	صدق طلب طالب را محروم ندارد
۴۵	روح حیات
۴۶	انسان عالم صغیر و ماسو او آن عالم کبیر
۴۶	عین صفات باری تعالی
۵۲	انسان که وقت بلوغ ستر روح میرسد
۵۲	در هر زمان غوثی سرور دارد و در خود میباشد
۵۳	الولایت انفس من النبوة
۵۴	الغیر فی البسط کلاما حالان شریفان
۵۴	رویت یارینیا که چشم سرور دنیا
۵۵	سراج حمیدی در لفظ طاهری می باشد
۵۵	معنی طبیعت استماع
۵۵	مرتب و ولایت کفوف و مرتبه دیگر نیست
۵۶	ولی را انعام حال خود فرض است
۵۶	تقسیم حضور قلب در عبادات



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	دو گانه بار سوز	۸۲	طریق مقامات طلب درین راه
۹۹	دخالت عشا	۸۲	فایده از وصایای مبارک قابل لحاظ و یادداشت
۹۰	تذیبه وقت خواب	۸۳	شغل دومیم که از اسرار خدا نشئت
۹۰	ذکر حق چهار مرتبه و ذکر سندی	۸۳	حکمت در تقسیم اسرار خدایان
۹۱	الترتیب چهارم جهات این راه است	۸۳	حکمت عطا فی خلاف وقت بغیر انتظار تکمیل
۹۱	ذکر چند نکته دیگران جنون گویند	۸۶	طریق اخذ فیضان از ادرات
۹۱	رباط احوال است	۸۶	طریق شناخت تعذیب و تقسیم
۹۱	مقامات دولت و لغزش این راه	۸۶	اخصار حال سین و انوار حال میت مبتدع
۹۲	بر کشف خود و خود اعتبار کند و نکست را مطلع سازد	۸۶	انوار بی کمال از کمال و اشتیاق پیدا میشوند
۹۲	مقدار خوردن طعام	۸۸	اختلاف حالات وجد
۹۳	خوف سور خاتمه	۸۹	تأکید تحصیل علوم دینی و توقفت رنج و زوجه
۹۳	در طلب انسان وقت بلوغ و شیطان مستقر میشوند	۹۰	آداب مقام بر علما و اولیا
۹۳	طریق وصول بیرون از شماراند	۹۰	اخصار حال خود و بهر سالک این راه
۹۵	تقسیم اوقات شها ریزی	۹۲	بیان حالت بهیمان
۹۶	طریق فائده حضرت شجره	۹۲	وسوسه و بهمان
۹۶	انج گنج مصیفر	۹۲	حقایق راه سلوک
۹۶	انج گنج کبیر	۹۳	اگر از ذکر حالت پیدا نماید نفوسه گردد
۹۶	ادراخه	۹۳	نماز و نماز و ته که در اهل ذکر و شغل است
۹۸	اشغال حسه	۹۳	مقامات ضرب ذکر
۹۹	طریق تبیت و طالب نمودن	۹۳	مرازا ذکر و شغل و مراقبه
۸۰	اگر کسی بجای دیگر مدبر باشد و میرا مدبر کند	۹۳	آداب سالک و دانه گونه است
۸۰	عدم جواز تجدید صحبت	۹۶	مراتب فنا
۸۱	مردان با مردان شیخ دیگر و با شیخ دیگر نشینند	۹۷	ادراش حب و رز و جبه
۸۱	طریق توجه خاندان قادریه	۹۸	حکم خود واحد
۸۱	زن جنبیده از صحبت از حرام نمیشود	۹۹	مقامات سلام و کلام و مراقبت با فاسق معطن
۸۱	اشغالی که وقت شیخ را با آنها مرتبه سلوک ختم نموده	۹۹	تأکید مسواک



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	وقت خوف فتنه دشمنان از زیارت قیوم باز دارند	۱۱۴	انتقام از خصم
۱۱۴	تقسیم نژادی انسان	۱۱۴	جمله رزم
۱۱۴	بیزیر و آل عقل از تکلیف شرعی انسان بیرون نیاید	۱۱۸	معاشرت با خدو دان
۱۱۵	انقضی الاشیاء بعد از فتنه الطلاق	۱۱۸	مع مسلم رو برویش
۱۱۵	افزون بین از زمین بچند دیده میشود	۱۱۸	احسان و سلوک با همسایه
۱۱۵	بوت زن مرد را بی کرد و جز در حق نظر	۱۱۸	بر روی زن کار بند نشدن
۱۱۵	کسی که از حق تعالی نوزمین و شش فار بسیار است	۱۱۸	غضب از بی نظی است
۱۱۶	و علی علم غرق و فی حجب و عیسو و شیطا لین یکبار	۱۱۸	خوف خدا
۱۱۶	کف و شک می شوند	۱۱۸	پوشیدن عیب
۱۱۶	سویار و خاله دیگر چه را ملک الکرک عیو و غش منوع است	۱۱۸	علامت دوست خالص
۱۱۶	را خود کسب گو	۱۱۹	در مسلح راه
۱۱۶	پیشانی عالم نگر بر قول او نگر	۱۱۹	و عیو و عیو هر نماز
۱۱۶	عادت نیرنگان اختیار کن عیادت لیستان اختیار کن	۱۱۹	اشتغال به دعوت خیریم کلبس پر خطر است
۱۱۶	فصیحیت فاستان	۱۱۹	خوف سلب ایمان با طمان غرام
۱۱۶	ترجمه بایر وستان	۱۲۰	تتمیل جن از انسان
۱۱۶	چون بید و دشنام	۱۲۰	تقری حرم بر انسان
۱۱۶	چیز گری جانوران	۱۲۰	قاهره عام به قدرت و نافع در دفع شر جن
۱۱۶	قعود سجد زاده از حاجت		
۱۱۶	خوف سور خاسته با کفار و لیا		
۱۱۶	طایقات سنا فتنه		
۱۱۶	حریت دیدن خط فنی سخن پوشید و شنیدن		





وَمَا جَلَّتْ رَحْمَةُ الرَّحْمَنِ إِلَّا لِعَبْدِهِ

الحمد لله على احسانه كتاب فيض انتساب مصنفه جناب حضرة قدوة الكالمين  
زبدة العارفين خلاصة خاندان معظوي نقاده وودمان مرتضوي واقف اسرار شريعت  
كاشف استار حقيقت باهر مظهر لقيت سيدي سندی بلجائی وداوائی مرشد المسترشدين  
في الدارين حضرت سيد شاه ابوالحسن احمد نوري الملقب ميافنازي سجاد برکاتيه بهرام  
بظلاله العالي الموسوم به

# سراج العوارف في الوصايا والمعارف

٩ . سنة ١٣٠٠ هـ

درين ايام هيئت التزام  
بحسن سعی و انتظام بالاكلام حافظ سراج الدين - محمد ذاکر نام تاجر کتب  
خطه هايون بدايون خادم مصنف کتاب بنام عرف بغرض استفاده طالبان راه  
عرفان و سالکان طريق ايقان باهتمام منشئي محمد آغا جان کهنوي مالک هتم

وَكَيْفَ يَأْتِيَنَّكَ الْيَقِينُ وَفَوْقَ طَرِيقِ كَرِيمٍ تَبْتَغِيهِ جَنَّةُ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2432

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوتى سراج المعارف - في قلوب اهل المعارف - فافصح سبل الدين - لمن نور  
 عيونهم بدليل اليقين - وجعل الشريعة منهاج المستدين - تنضام في دوها شبهة الملحقين - وحل الحقيقة  
 الحققة لطنا وظهرا - عين الشريعة وردا وصدر - فصار الابواب وودها مسدودة - وكل حقيقة تزداد  
 مروءة - وجعل بفضل سبيل السلوك - توصل الملوك - الى مجالس الملوك - وزين التصوف  
 بزین الاتباع - وحمل حماه عن شين الابتداع - فخص نعمة القرب والولاية - اهل السنة والجماعة  
 والهداية - فبهم يقين - وبنورهم يهتدى - ومن اتقى اثرهم فلن يهلك ابدأ - جعلنا الله سبحانه بهم عند  
 من الفائزين بجنات عليم العرفان واليقين - وافضل صلوات الله واسلم تسليمات الله وازكى  
 تحيات الله والى بركات الله على خير خلق الله وبعده احق الله ومعدن رفق الله الذي منه بدى الخلق  
 وعليه انتهى - وبعرف اليه انتهى بل منه ظهر فيه لطن وتجلي في كل وفيه اكل منه الكمال الى الكمال  
 وعليه الكمال - وهو الكمال - به فاض الجود - واستفاض الوجود فيجوده انعمت اتمار الشريعة والطريقة -  
 اوقت اشجار المعرفة والحقيقة - وعلى آله الكرام - وصحبه النظام - واولياد امته السادة الكاملين - والحمد لله

القادة العالمين - لاسيما على مركز دائرة الولاية - وقطب مدار العرفان والهداية - المحيط بطريقها  
 والاند لقبرتها - الذي منه فتوح وبه تختتم - وعليه ترو ومنه تقسم - فلا ولي في الكون الا وهو محتاج  
 اليه - ومتاوب في سره من يديه - صاحب قدم علت في التمكن - اطلت الاعناق لها خاضعين  
 سيدنا دمولانا غوث الثقلين - وغيث الكونين - وغياث الدارين - من حيث الملوك والاولياء  
 وفرو الاصفياء - القطب الرباني - ابي محمد السيد الشيخ الامام عبد القادر الجيلاني رضي الله تعالى عنه  
 وارضاه - وحشرنا في خدمه يوم نعم خدامه في ظله وجاهه - وعليه بهم - وبهم ولهم - ما طلعت طول الاله  
 في مطالع القلوب - وشرفت شوارق الانوار من مشارق الغيوب - آمين آمين يا ارحم الراحمين  
 اما بعد فيكون **سيد الوكبين احمد نوري** ملقب به سيان صاحب برهان  
 قادري بركاتي جشتي نظامي غيبة الله تعالى على الطريقة اسلافه الكرام ورضي عنهم وعنه بهم الى  
 يوم القيام كه دنيا گذشتن وگذشتني ست وکار با همي قیوم دشتي نه که را شربت خوشگوار  
 حیات بکام جان ریخته اند لا جرم روزی ساغر تلخ مرکش نیز چشاند - سوا واجب وکام ذکره  
 فان احب احب الله تعالى لقائه وان کره کره الله تعالى لقائه وذلك حين الغرغرة انجر به  
 الصادق المصدوق صلى الله تعالى عليه وسلم في الاحاديث الصحاح - پس واجب فتا و تبرئ  
 تلاش چیزے کہ آن تلخی را بر وشمیرین ترا بر شمیرین نیاورد و هنگام غرغره به لقای سولی تقدس  
 قاعی سخت آرزو مند فرماید چنانکه شش بسته روزه در شدت تیز و پیش ریگے وزش سموم  
 به آب خنک سرد خوشگوار شمیرین بلکه از نیم شب که چون انجمن باشد حکم حدیث حضرت  
 احدیت جل و علی نیز لقای این بنده را دوست دارد و هر که لقای او محبوب و مرضی خداوند  
 عز وجل شد ناگزیرا کن جنت و ملائک محبت بلکه خود حضرت رسالت علیه فضل القلوة  
 والتمیحه به لقای او سرور و شادمان شوند از نهایت همین معنی متر حدیث اشتیاق الی الجنة  
 الی الجنة و حدیث یا یقینی رایت اخوانی پیدا را آید و انیکار ز بهار سیر نشود تا قلب از عاف  
 زانکه صاف و منزه بود که در حدیث است اهل البدع شر الخلق و الخلیقة و در حدیث دیگر



اصحاب البدع کلاب اہل النار چگونہ روا باشد کہ حق جل و علی و محبوبان او و نعمت در مہمہا میں بتائیم  
 لقاحدترین جہانیان یا سکی از سگان جہنم را دوست دارند و العیاذ باللہ تعالیٰ انہو محالست پس  
**واجب اول** نصیح عقد مطابق نہین بہیہ است و جماعت آید کہ حق منحصر در است و ہما اولیا از کمال الاولیاء  
 سیدنا صدیق اکبر و امام و اولیا سیدنا علی مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم تا این زمان و از نبوت تا عصر  
 حضرت امام مہدی و بعد ان ہمہ برین مذہب بودہ اند و خواہند بود و کیف لاکہ من فارق الجماعت  
 شہداء قد طلعت ربقۃ الاسلام من غسقہ ناسعا و تمندان بہو اسے خودشان مخالفت جماعت اہل سنت کنند  
 و باز بنا کردی و ہم از سنت زند و طرفہ آنکہ جو اسے و حواشی خویش و انما یکہ طریقہ اولیا کرام و مشایخ عظام  
 ہمین سنت کہ ما بر ایم و انچہ کتب و خطب از ایشان در موافقت علمائے سنیان منقول است  
 ہمہ بر ترقیہ و زمانہ سازی محمودست تعلیم آنہا و غلو تھا بہر خلافش بود ایںان خود مبتلا بہ منافقان باشند  
 و اسلام سو گند بخت و جلال خداوندی کہ ما و مشایخ ما و سائر اولیا کرام در ظاہر و باطن و غلو  
 و جلوت ہم بر مذہب اہل سنت و جماعت بودہ اند و ہستیم و خواہند بود و ہمہ برین مذہب و ہمہ برین مذہب  
 و ہمہ برین بر آئین حق شوم انشا اللہ تعالیٰ ہر کہ غیر این از ایشان نقل کند کذاب و منقرض است  
 ما و مشایخ ما و جملہ اولیا و در دنیا و آخرت از و از انتر اسے او نیز از و نیز از ہزاران  
 ہزار بار نیز از ہم الالبیلغ الشاہد الغائب **واجب دوم** اعمال جوارح با اعمال  
 صوالح و اتباع شریعت و اتقائے سنت کہ ہر را ہے کہ ازین راہ مخالفت و برکشت  
 لا و اللہ نہ لبس و خدا کہ لبس و شیطان است

ترسم نہ رسی کبے اے اعرابی      کاین راہ کہ تو میروی بہ ترکستانت  
 محالست سعدی کہ راہ صفا      تو ان رفت خبر در پے مصطفیٰ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ و سلم خدا ترسان با خواہے شیطان بیباکیہا و زند و ہست  
 رافضول و بی ضرورت گیرندگان آنکہ حقیقت خلاف شریعت است یا شریعت آنکہ وصول  
 چون واصل شد شریعت چہ احتیاج جواب این نایاگان بہ ازان توان گفت کہ حضرت سید

سید الطائفة حمید بغدادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود چون اور گفتند اینجا قومی گویند  
 شریعت از بهر رسیدن است فاکه رسیده ایم بشریعت چه کار فرمود آنکه رسیدن گفتند  
 راست گفتند اما تا کجا تا جنهم والعیاذ باللہ تبارک وتعالیٰ واجب سوهم تخلیه باطن  
 از عادات رزیه و تحلیه جمالش باخلاق جمیله کم فہمان دانند چون نماز و روزه کردیم احکام  
 شریعت ہمہ بجا آوردیم و ندانند کہ شرع مطہر چنانکہ نماز و روزه فرض و ریاضات حرام و مہر  
 ہمچنان اخلاص و تواضع و وفا و صف و غیرہ باخلاق فاضلہ فرض و ریاضات کبر و قدر  
 و غش و غیرہ عادات رزیه حرام علم و عمل اینہا نیز جزو اعظم از شریعت و اتباع او  
 آن سیکے رو بچو ارج ظاہرہ دارد و این دگر بسر باطنہ تا ظاہر و باطن ہر دو را بتاریانہ شرع  
 تحقیق کنی ز نہار کہ دم از اتباع شریعت نہ زنی واجب چہارم تصنیف سہرا غیر  
 خدا کہ اقصی المراتب و منتہی النہایات است حصول ہیچینی را راستہ نہادہ اند کہ نامش  
 سلوک است و بمقامی میرسد کہ نقبش تصوف متغزین علم و مرکز دائرہ اش ایمان  
 یک سخن است کہ باو ایمان است اعنی مراعات دقائق شرع و تخلیہ قلب از ہایاے شرک خفی  
 کہ در حدیث اورا نہان تر از رفتار مور فرمودہ اند تمامی علوم سلوک بر تفاوت طرق و تنوع  
 اوضاع شرع ہمین یک کلمہ صاحب جو اسم الکلم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است کہ الشکر الخفی  
 سن و بیب النمل تابدانی کہ شرع مطہر محتوی بر ہمہ علوم است و ہر چیز بدین از دست  
 باطل و مذموم است بقیہ ان آزادی پسند نفس و شیطان را در قید و بند بنگ زد و بچو  
 کردن و موے ستر تا بکمر ساندن در شیش تراشیدن و حریر پوشیدن و فرہ شیندن  
 و رقص فواحش دیدن را سلوک گرفتہ اند و استہزایہ شرع و تحقیر و عدوت علماء  
 شرع و اعتقاد حلول و اتحاد و لغوہ الی انما الہ را کمال تصوف بوقت صبح شود و بچو زو  
 معلوم است ہد کہ باگہ بانہ عشق و شب و بچو زو فقیر درین جزو زمان بحالت بچو ہموم و اکام  
 و تراکم اقسام استقام ہر اے یا دگار خود و تذکیر لیس ماندگان و متوسلین خاندان

بطور انموذج کتاب مختصر شریعت برہمت بمعہ درو صایا و عقاید و تصوف و سلوک و فقہیات  
و اخلاق و قواعد پرداختہ و بلحاظ تاریخ بنام **سراج العوارف فی الوصایا و المعاد**  
سمی ساخته و المثل من لہد تعالے ان کجملہ خالصاً و جمیعاً لکھنوی بہ وقار و دکانہ

و الناظر فیہ یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى اللہ قلبہ سلیم و صلی اللہ تعالے علی سیدنا

محمد وآلہ و صحبہ جمیعین الی یوم الدین والحمد للہ رب العالمین

### معہ اولی درو صایا

**اعلموا یہا الانخوان** کہ فقیر اسفیر آخرت در پیش ست بلکہ قریب رسید لہذا حب  
سنت نبوی علیہ التحیۃ و الثناء و ہم بہ تقلید اسلاف کرام و اباء و اجداد و خویش بوصایا و احکام  
و دل از دنیا سے دلی برداشتہ و از جمیع معصیات و کسبیات توبہ کروم و آیندہ مادم  
حیات اجتناب و زریںم او تعالیٰ جل جلالہ و عم نوالہ توبہ فقیر قبول فرمودہ بخشند و یہ طفیل  
مشتدان طریقت عالیہ قادریہ مراد مہبان مرابیان مزد و بمراتب علیا و مدارج اولیاء  
و بجز ارقدس انبیاء و صدیقین و شہداء و صالحین جای قرار و در حسن او لنگ رفیق

امین یارب العالمین نصیحت و وصیت اول انکہ بعد قبول ایمان و اسلام بر بند  
اہلسنت و جماعت استقامت کنند و بر مسلک حنفیہ و مشرب قادریہ ظاہر و باطن خود  
را از رستہ و بیراستہ و از بد یعنی ظاہر شریعت غرا و باطن لطیفیت علیا موافق سازند  
و در شریعت تسبیح امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و در طریقت تسبیح حضرت غوث الاعظم جیلی  
رضی اللہ تعالیٰ عنہما باشند و متابعت و انقیاد جملہ احکام اسلام بر خود لازم گیرند و در  
ادب علماء و فقہر کوشند و خدمت خالقہ و در گاہ سبحا آزد و حاضری مساجد برا  
نماز جماعت اختیار کنند۔ بالخصوص در ادب الدین و شیخ طریقت و استناد علوم دین  
و اولاد ایشان باقصی غایت کوشش نمایند و شیخ طریقت خود را افضل از ہمہ شیوخ  
طریقت زمانہ در حق خود بدانند و خود را از ہمہ خلق اللہ ذلیل و مبتذل تر شمارند۔ و مدام

تواضع و منکسر مانند و و هم آنکه بعد از متابعت شریعت مصطفوی چه در اقوال و چه در افعال  
و مواظبت بر احکام طریقت بر دست پیر می رسیدند که در و سئو شراط بنده یکی  
مسلم سنی المذهب و و هم مستقیم علی الشریعت رسوم صحیح المسلك یعنی در اسلام مذہب  
الطہنت و جماعت و اشتہ باشد و لظاہر یا بنده شریعت و در طریقت مرید خلیفه شیخ  
صحیح السلسله باشند آنکه بغیر ارادت و محبت و خلافت از شیخ خود بخود بلا اجازت مرید  
بمیکند و مریدان را از راه فریب و رسلك ارادت آرد۔ اللهم حفظنا من سوء عمالنا  
پس واضح باد که بعد حصول بیت بر سئو اینچنین شخصی که صفات و گذشت بخود و چندے قیام پذیرفته  
به مجاہدہ باطن متوجہ شوند و بعد حصول نسبت این راه منصب استخلاف حاصل کرده اند  
بیاد الهی مشغول باشند و از خدا بجز خدا طلب نکنند چون خدا را یافت همه اشیاء را یافت  
چه با سویی الشیخ خیر نیست و هر چه که هست همه اوست یعنی تنها همه اوست الا کل شیء  
ما خلا الله باطل پس طلب غیر مبینانده و لا طائل و یک لمحہ و یک آن از یاد او تعالی  
غافل نمائند و و می غفلت رواندازند و خود را فرصت ندهند تا که فرصت نیابند و و هم آنکه  
بیت بجز خاندان خود چه از اولاد شیخ خاندانی خود که خلافت از ابجد خود و اشتہ باشد و چه  
خلفا شیخ خاندانی خود بجای دیگر کنند بهر حال علما شیخ خاندانی خود حتی الوسیع و الا لکن  
نگذارند و بجز پیر خود با پیران اقران و امثال دیگر و رین کار سر و کار ندارند و باغ مراد حاجت  
سر و دست و برست و شمشاد خانه پرور را از که کمتر است۔ ای پسر چون شرف بیت حاصل گرد  
پس پیر دیگر رجوع مکن مشو تا هر جای مشهور نشوی۔ الا ماشاء الله زیرا که الفروقات تبسح  
المخدرات اگر چه این وصیت حسب مفهومش عام است مگر خصوصیت با اولاد خاندان بر کاتبه  
مار هر وید دارد و هر چه اسم آنکه در حصول علم دین بقدر ضرورت از کتاب سنت و جہد یلغ  
نمایند و اینکار را بجله امور مقدم دارند بعدہ در طریقہ باطنی قدم نهند زیرا که صوفی جاهل غافل  
بمسلم سخره شیطان است و محض میچکاره و ناقابل قبول علاوه ازین آن ترقی مدارج و

ترفع معارج و درک فواض که عالم را درین راه حاصل میشود جاہل را از ان نصیبی نیست آن تخیلات  
 و وقایع که سالک با علم را میسر شود و معیلم را از ان چه نصیب الا ماشاء اللہ شاید که او تعالی  
 از فضل خود بنواز و بر مرتبه اعلی رساند و از صاحب علم هم مرتبه بلندتر سازد و محال نیست مگر  
 نادرا و وقوع است و النادر کالمعذور اللهم ارزقنی علما نافعا و فجا کمالا و عرفانا تاما و لا تبطلکنی  
 بالجهالة و الغفلة انک رب عالم و انا عبد جاہل غافل برحمتک یا ارحم الراحمین مناسب مقام  
 حکایتی بیاد آنکه تحریرش مفید بنماید از زبان فیض ترجمان جدی و مرشدی حضرت سید شاه  
 آل رسول احمدی قدس سره الغریر شنیده بودیم که روز شریف حضرت محمود و وحشی  
 رحمة اللہ علیہ درویشی وارد شد که نسبت قوی و عالی خوب و دشت چند آنکه گروه کثیر از اہل شهر  
 معتقد کمالا تش شده لبسولش رجوع آوردند بالاخر مردمان شهر صاحبزادہ را شورا نیند  
 کہ این درویش در شهر با یان چرا آمده و مردمان شهر را چگونه بر کمال خویش رجوع میکند اکنون این  
 را شهر بدر کردن مناسب است این مشورہ نموده صاحبزادہ را آئادہ کردند و ہمراہ خویش بردند لیکن بوجہ کمال  
 آن درویش تازہ دارد و تیج قدرے بر آزارش نیافتند و صاحبزادہ در آنوقت صغیر سن بود و ندو محض  
 شورا نیندن مردمان شهر مخالفت درویش اختیار نموده بودند لهذا آن درویش صاحبزادہ را پیش خود  
 طلبیدہ مہربانیا نمود و الفاظ فرمود نصیحت کرد کہ بابا اتول علم بخوان بعدہ دعوی فقیری کن چرا  
 کہ عابد جاہل منخرہ شیطان است و چونکہ پیشواے عالمی شدن صاحبزادہ را مقدر بود لهذا  
 بر نصیحت آن بزرگ عمل کردند و رسیدند بدرجہ کہ رسیدند چہم آنکہ کہ اگر اہل  
 او تعالی نظر آید دست شما و دامن او با وے بہ نیاز پیش آیند و خلعت  
 او را سعادت کوین دانند لیکن بہوشیاری تمام و آگاہی تمام درین مقام قدم نہند  
 چرا کہ درین زمانہ اصلیت این امر مفقود است و ضمیمت ظاہر بہ موجود بچرب زبانی و غیرین  
 بیانی کسی فریقہ نشوند کہ این گروه در ہر وقت اعراض الکبریت الاحمر بوده اند پس باید کہ  
 در دامن ترویر کسے گرفتار نشوند و بگوشت عافیت نشسته بعبادت الہی پردانند

و واردین و صادرین را به نان جوین حسب مقدار خود و متوافع شوند و خد متکاری نمایند مسائل  
 راحتی الوسع محروم گردانند و بکار ذاتی خویش به کسی از اهل دنیا چای پوسی و تملق و لجاجت  
 نه نمایند که سازنده کارها کار ساز است مگر بر بسے کار دیگران خصوصاً برادران دینی و یقینی خود  
 باین کس لجاجت و تملق و چای پوسی نه نمایند و حتی الوسع و الامکان دران سماعی باشند و خود را  
 دران کار مضرت و نقصان نمی رسد تا هم از ان در گذر نکنند که حکم چنین است و شمار برادران را  
 درین امر بیست بیج و بال و نکال نیست **ششم** آنکه بعد از اطلاع بر مضمون آیه تشریف  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که همین آیه وصیت جامع و مانع گشتن ما بود بنا بر اصلاح خصوصیات  
 و رفع تنازعات مقدمات به محکمه عات حال رجوع نه شود بلکه به کتاب الله یعنی قرآن شریف  
 و سنت و شریعت رسول صلی الله علیه و سلم که حدیث و فقه و اصول و تفسیر است رجوع نمایند  
 و بران عرض کنند و بسوی او و سازند چنانچه بعد آیه مذکوره در آیه دیگر آمده که فردوه الی الله  
 پس رجوع و رد بشریعت مصطفوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام واجب العمل  
 و عین ایمان است درین فکر و اندیشه بودیم که دلم با من عتاب کرد و جانم بیج و تاب خورد  
 بقول مشهور که خود را نصیحت و دیگران را نصیحت - ای کار و سیاه تو چه ستم کرده که با دیگران  
 به نصائح پیش می آئی و خود را از ارباب نصائح پذیرفته غلغلک نمید و نصیحت با وج افلاک میگردانی  
 اینهمه سر بسوز و سوسه شیطانی است که در دل تو جا گرفته و ترا برنید و نصائح می آرد ترا بر نکند  
 او اطلاع نیست مباد که تر از زبان رسانند مضمون آیه تشریف بخوان ان یحذر ان یاطم الفیعل و آیه  
 لم یقولون لا لا یقولون در زمین خود دار و از شر شیطان دور باش آنچه میبینی همان گو و هر چه  
 میگوئی بگوین تا ترا خلق بر همه توصیف و تعریف کنند که تو میبینی نه آنکه برخلاف آن ستایند  
 و تو بران تصور راضی شوی که این امر خوب نیست لیکن با اینهمه چه باید کرد و بر فعل ما مگر گنگه بگاییم  
 بر قول بنگر که شرمساریم اگر پدر خواب و آواره شود تا هم خرابی بسوزد و امیدار دسه گر و بر عاتق  
 نه نسقم هرگز - و اگر دگنه زوخ نه زخم هرگز نه نویدیم ز آستان کرمیت - زیرا که یکی را دونه گفتیم هرگز

هفتم آنکه بر دین خود چنان سخت و مضبوط باشند که دیگران متعصب و اندرز پر که تعصب در دین  
 حق نشان مقبولیت است و محمود و تعصب در دین باطل علامت شقاوت است و مذموم با تقوا  
 و سادگن و غربا انس و الفت گیرند و از راه و اهل دنیا و اغنیا بگریزند و اجتناب زنند و افساق  
 و فجار و کفره فخره و مشرکین خود را دور دارند خصوص از صحبت و انس فاسق معین و در دین اسلام  
 و کافر و مشرک سطلق زیرا که صحبت بدشمال متفناطیس و آهین دارد یعنی صحبت بدسیرت بچنان  
 میکشد که آهین را متفناطیس نیز خداوند تعالی میفرماید لا یخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من  
 دون المؤمنین برین آیه نیز لایحه عمل دارند تا از ورطه هلاک نجات یابند و از ملاقات اهل دنیا  
 و اهل ملوک و سلاطین اگر چه صالح و عادل هم باشند گریزان باشند چرا که صحبت فقرا  
 با غنیا حکم زهر بلابل دارد که بجز در جرحه نوشی هلاک و تباه و دل عارف را سیاه میگرداند بلکه  
 عکس قلب دنیا داران هم قلب عارف را زیان رساند الناس علی دین ملوکهم هم ازین جا  
 گفته اند و مراد از ملوک علاوه بر معنی معلوم در اینجا بر غایت در حق هر مغلوب نشنیده قصه قضای  
 حضرت امام قاضی الانام سیدنا ابو یوسف رحمه الله تعالی علیه که چون ایشان قضای بغداد  
 قبول فرمودند حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره یار هدم و هم مکتب ایشان از ایشان که  
 ملاقات کردند گفتند و بر ویم میایند زیرا که ترسم که دلم از این روزی که قضا قبول کرده آید  
 از دیدار شما سیاه شود و الله اندرین چه مقام است و چه مقام بر قضای حضرت امام قاضی الانام  
 غور کنید که مگر سیر عدل و انصاف اتم الا بال بود و مقوله شیخ معروف رحمه الله علیه ابی که چنان گفتند برین  
 تمثیل بمقابل و بیان گفته اند از روزی که ابو یوسف رحمه الله علیه قاضی شد بطریق ملاقات شیخ  
 به او نشان چنین طور بود که وقتیکه می آمدند جای قیام را تا ریک میکردند و قاضی الانام پس  
 شیخ نمی نشستند و روزی با و شاه آن زبان از حضرت قاضی الانام قدس سره استدعا  
 کرده که میخواهم که بواسطت شما از حضرت شیخ مشرف بسلام شوم فرمودند که امیدوارم که  
 قبول فرمایند که با من در ملاقات چنان حال است پس به نسبت شما چه گفته آید بهر حال

عرض خواهم نمود اگر قبول شد خواهم برود ورنه مجبوری است روزی حضرت تاجی قلم شد  
 تقاضای برسیل تذکره است رعای شاه عرض نمودند غرض شده فرمودند که ای برادر چرا دپے  
 از ارم که لبسته آید از ملاقات شاه خوف سلب ایمان است الغرض بعباسیاری قیل و قال و  
 اظهار تشییب و فزاز بیاس خاطر جناب قدس سره اجازت باین شرط داده شد که آمده پیش پ  
 شما بنشینند و بواسطت شما آهسته کلام کن یعنی هر چه گوید آهسته بشما گوید و شما باین بگویند و زیاد  
 نه نشینند صرف سلام کرده امر ضروری گفته برو و عاقبت باین شرط شاه ملاقات را غیبت نوشت  
 حاضر شد بعد سلام عرض نمود که میخواهم که دعوت قبول فرمایند شیخ ابافرمود گفت نزد من که می  
 مال حلال و غیره جز ترکه پدرم نیست از آن بخورم مراد از فقر کفایت خواهد کرد و در صورت خرم شد  
 و باقی ماندن حیات از مال استمداد خود یعنی امام عظم رضی الله عنه که آنرا هم مثل مال پدرم از وجه حلال  
 میدانم قرض گرفته گذر خواهم کرد و از آن بقدر قوت لایموت خواهم خورد و این کیفیت و ملاقات تمام  
 کرد و شاه را اذن رخصت داد و خود بعبادت مشغول شد ای برادر خدا تعالی دنیا آخرت  
 و از آن روز گاهی بسوی آن ندیدم پس مخلوق اسم اطاعت خالق و احببت که بسوی دنیا  
 نه نگزیدم بچنین بایده که با اهل دنیا اختلاط ندارد و دانش یلر و مگر آنکه براسی حق تعالی باشد و شریعت  
 عبادان رخصت دهد البته عن الحاجة بقدر حاجت معامله روا دارد که این را دنیا میگویند و خود  
 بحقیقت دنیا نباشد مثل جمع اموال بنا بر بد و غر با و مساکین و انصار هم سفر حج و ادای حقوق الله  
 مثل زکوة و غیره و ادای حقوق العباد مثل نان و نفقه زن و فرزند و ذوی القربی و الیتیمی و المسکین  
 و بقدر قوت لایموت براسی خود که فرض است و جائے واجب و جائی استحب و جائی سفعت  
 و این دنیانیت و نه این را دنیا مانند تحریف دنیا مولانا می رومی چنین گفته است به حیات دنیا  
 از خدا فاضل بدن + لے قماش و نقره و فرزند و زن و بیس غفلت را در معامله حق تعالی  
 راه ندید که همین دنیاست و حب الدنیا را اس الخطبات گفته اند بایده که از آن متنفر شو و  
 آنکه خلق خدا را از این دنیا که آزار نرساند تا که آزار نرساند بمصدقان و مفسون حدیث شریف



الرحمن بر جسم الرحمن تبارک و تعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء ارحموا یرحمو حقوق  
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین ابن السبیل وزن و گزند و کل سوره و مومن و مسلم و مسلم  
 چنانکه او تعالی بر آن حکم کرده است نگذارند و با ایشان به احسان و مدارا سلوک نمایند و  
 خود را از اخلاق حمیده مثل محبت و اخلاص و موافقت و داد و در موافقت و احسان غیر باطل  
 مخل و از عادات مذمیه مثل بغض و عناد و نفاق و عجب و کبر و دروغ و زنا و ولایت محال که  
 پاک و منزله دارند تا که صفت ملکوتی پیدا آید و صفت حیوانی و جسمی و شیطانی زایل گردد و از گناه  
 صغیره و کبیره و اصرار بر صغیره که حکم کبیره دارد محترز مانند زیرا که فاسق معین در شرعیت بدترین و نامست  
 سعادتمندانند بقیه خوف سوئی خاتمه دارد اللهم حفظنا من سوء خاتمتنا و از ارتکاب بدعات  
 سیئه و محذورات در دین باز مانند بدعت از فاسق معین هم بدتر است و نماز خلف و حلال نیست  
 آنکه فاتحه سالانه فقیر که آنرا در عرف عرس گویند هرگز هرگز به تکلف نکند زیرا که تکلف  
 در شرعیت ممنوع است و فقیر و او از تکلف نیست هر چه که مسیر آید قدری قلیل از آن حسب مقدار  
 خویش صرف نمایند و مقروض نشوند و از بلا فقر و تشویش و اندر انجامی در عرس بجز تلاوت قرآن شریف  
 و حدیث شریف و درود شریف و کلمه طیب و ذکر اندک خیر دیگر از بدعات نباشد یعنی چنانکه فی زمانه  
 مروج است هرگز هرگز نکنند مثل کثرت روشنی فضول و آتش بازی و خرامیر غیر مشرعه و احضار  
 قوالان بنا بر استماع نا اهلان هرگز هرگز رواندارند و همچنین از دیگر اصرافات بیجا بمصدق مخلو و  
 اشترک و لا تسرفوا انه لا یحب المفسرین اعراض نمایند و چه بیکه شریعت بدان رخصت نداده است  
 بگذراند اگر چه فقیر سنگر سماع بطوریکه قدما حشمتیه رضوان الله علیهم اجمعین شنیده اند نیست نگاه  
 گاه در مجالس مزارات اولیا و حاضر شده سماع شنیده است مگر چونکه درین زمانه در عامه مواضع  
 سماع با شرائط اباحت یافته نمیشود و لهذا مجبوری بجز ترک علایج ندیده زیرا که اهل بیت شنیدن  
 سماع در نیوقت پر آشوب منفق و مست و بالقی شرائط هم محدود و پس ترک سماع به ناجاری ضرر  
 و واجب مد ورنه عند الضرورت برای اهل رخصت هم بوده است و هر چه که بخواند

ادراد و وظائف خانقاه و درگاه و تلاوت قرآن شریف و درود شریف خصوصاً دلائل انوار  
 و حسن حصین و حرز یانی و حزب البحر و اسماء اربعین و شیخ و غیره با موافق معمول خاندان  
 برکاتیه مداومت کنند و حاضر فی مسجد نگذارند و پنج وقت نماز به جماعت ادا کنند و به ذکر  
 و شغل و مراقبه و غیره کار بندشوند و ازین طریق خاندان برکاتیه اصلاً تخلف نوازند و بطایع  
 موافق شرع شریف و باطن موافق صوفیه صافیه خود را داند و گاهی نماز جماعت در روزه رمضان  
 نافه نکنند و بلا عذر شرعی اصلاً نگذارند و عظیم و کبریم شیخ خود بلکه جمله اولاد و برادران و قریبای  
 و غلامان و هموطنان شیخ بر خود لازم دانند و همچنین بوالدین و استادان خویش پیش آید  
 و برواحسان بالیشان حتی المقدور کنند و دعای ایشان بحق خود گیرند و هر که از خود  
 سمر و برگزیده تر بود با وی در گفتار و رفتار مشتقد می کنند الا بضرورت مجبوری بعضی مثلاً  
 خوف فوت تکبیر اولی با جماعت و مثل این که در نیجا سبقت در مشی کرده شامل شود و اگر  
 غریبی آید و حال خود گوید باید که توجه دل بشنوند و رفیق و ملائت با وی کنند و نفر نکنند  
 و چین بر چین نیکنند و غصه با طاعت قریب و از نصیحت بعید مانند سیما از نصیحت خبیث که  
 از بدترین گناهان محل سخت ترین و عید است احتراز کلی و از بدیاری و هم آنکه باتیمان و  
 غریبان و مسافران و کنیزان و غلامان و ضعیفان و پیران و معذوران و غیرهم به محبت پیش آید  
 و برواحسان نمایند که آخرین وصیت رسول است صلی الله علیه و سلم و بنظر تحقیق بنده و کرامت  
 نگیرند و اگر گریزند خود هم شریک شوند و هر چه خود خورند ایشانرا نیز همان خورند و لباس خاندان  
 خود بپوشند و آن اینکه اول تمام موی سر حلق دارند که هادت مستمره بر رگهان مار سره بود  
 و حالاهم است و کلاه و دپو یا قدحیه که هر دو کنار آفتاب یعنی سرد و گوشه اش قدری بشکل لاشه  
 میباشد بر سر بندند و خرقة قادریه در تن بپوشند و سید بر کمر بندند و عمامه بر سر چینند  
 و از تهنید خواه از سر پیل کشاده کنبین ستر عورت پوشند و دوشه که بقدر و در و در طول باشد  
 بصورت ملا در گلوبیا و بپزند و این همه لباس را سوای آنرا که ضرورت ندارد اگر رنگ گیر

یا ملائکه بی خوش و یا سیاه یا دیگر رنگ سوائے معصوم و غیر عفر که حرام است بمصوغ کرده پیشند  
هم نهادن ندارد و بمطالع کتب حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تصوف و سلوک و غیره اشعار و غیره  
النس و عادات گیرند و مناسبت پیدا کنند و اوقات شبانه روزی خود اکثر بان معصوم و از  
و در شریعت و طریقت مقلد محض خود را دانند و از دعوی اجتهاد در بیچکان هر دو طریق اینقه زنهار  
زنهار و در باشند در شریعت خفی و در طریقت قادری خود را دارند و مقلد همین حضرت خود را  
و زنده انجام بند خواهند دید چرا که انجام ترک تقلید دین او ان همانا الحاد و زندقه است و بر سر  
سر و کار به امام اعظم و در طریقت بحضور غوث الاعظم رضی الله عنهما دارند و غلامی پیروست که زنهار  
زنهار کنند از بزرگوار نیست خالص این خاندان بر کاتبه ما هر بویه بغلامی خاندان غوثیه است  
و با همه غلامان سورولی و تک پرورده درگاه غوثیت باب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه است  
و معصوم غوثیت باب اسرار حلقه جملة اولیاء الله دارند چنانکه ایشان نبی ماصی الله علیه و سلم را بنیای و پیشین ایشان غوث الاعظم  
رضی الله عنه را اولیاء ایشان را که تا غایت نبوت نبوت رسوله الله علیه و سلم خاتم نبوة و رسالت هم بودند  
و عطا کنند که غوث الثقلین رضی الله عنه را جملة اولیاء و چنانچه حاضرین و چه غائبین از بنیان است  
بنحوی تقدیری بده علی بقره کل ولی الله تعالی و این دعوی حق صاوتی باین کلمات طهره الله تعالی  
تعالی از جناب ای و حالت صوفی شوم بسیاری سر بر زود بانها را آن و در حالت صوفی و سر بر زود بانها را آن  
بود که علی الاعلان باین شان ارفع خود آنها کنند و ما سر بود که هرگز نگردد ولایت از وی باز گیرد  
و سلب نماید و آنکه باز متصوف زمانه که بظاهر صوفی و باطن بغی اند لباس صوفی محض بر بنای نمود پوشید  
و نفس الامر با صوفیه که هم نیستی نداشته گمان میکنند که این مقوله را رسیدن غوث الاعظم رضی الله عنه  
عند در حالت سر بر زود بود پس معاذ الله هیچ اعتباری ندارد و ولایعوبه باشد و بالفرض اگر  
هم کرده شود پس از لفظ ولی الله درین مقوله اولیاء هم هر بلکه حاضرین جلسه وقت مراد خواهند بود  
اولیاء غائبین از ان جلسه هم داخل نخواهند شد این کسان در نیصورت سبب هیچ ضرورت از تعمیم  
تخصیص میگردد و میگویند که در تسلیم تعمیم فضیلت حضرت غوث پاک رضی الله عنه بر فاضلترین ایشان

لازم می آید و آنچه نیست که از متقدمین بعد استثنای انبیاء علیهم السلام که بالاتفاق افضل از همه عالم  
اند چه بلا آنکه وجه جنس انفس افضلیت بر سایر صحابه کرام و اهل بیت عظام و ائمه اطهار مشهورین رضی الله  
تعالی عنهم جمیعین ثابت میشود و از متاخرین هم افضلیت بر حضرت امام مهدی علی هدیه و علی السلام  
که باعتبار اخبار و آثار افاضل اندواز و میگرد پس لازم همانست که اولیاء هم عصر یا حاضرین جلوه وقت  
مرا و شوند تا که ازین حادثه غلصتی نجات حاصل شود و میگویم که این اقوال ایشان مروود و اندو محض  
سفاهت و ضلالت و گستاخی و بے ادبی - این کسان از ولایت نصیب ندارند و سلسله تا هم در حاکم  
اینچنین عقیده کا و نه ولایت ایشان سلب نخواهد شد مثل شیخ صنعا و غیره و اگر کسی شبهه کند و گوید که  
اینچنین کلمات دیگر بزرگان هم گفته اند پس تخصیص غوث الاعظم رضی الله عنه نمائند - گوئیم که اولاً  
انمیقولند اگر کسی بامر الله سبحانه و تعالی سر بر زده است و نخواهد شد زیرا که مخصوص بان جناب است  
در هیچ نقطه از هیچ عمایه متقدمین و اکابر متعذرین تصریح باین معانی نیست و حال ثقات و عدالت  
متاخرین زمانه بمقابل متقدمین معلوم که نسبت ذره به آفتاب هم ندارد و پس چگونه وثوق بر صدق  
مقالات ایشان کرده شود - و لوفضای پس بحد توانا ترند رسیده و نه بدرجه قبولیت جمهور اولیاء الله آمده  
فلهذا لا یحق حجت و استدلال و وثوق و تمسک گرفتن نیست بخلاف مقوله شیخ ماضی الله عنه که بعد  
تواتر مع تسلیم جمهور اولیاء الله رسیده سیما خواهر بزرگ سلطان الهند خواجہ معین الدین حسن چشتی بخیری رضی  
تعالی عنه که بالاتفاق از جمیع اولیاء هند زیاده شرف و بزرگی دارند و از همه ایشان و افضل ممتاز  
اند چون انمیقولند حضور شنیدند همان زمان بر حضرت ایشان حالتی طاری شد و آن حالت فرمودند  
بل علی راسی و عینی - و تمامی اولیاء الله از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال قابل انمیقولند شده اند  
و با عتراف آن رطب اللسان بوده و گردن القبا و حمیده اند و اصلاً از آن راه انحراف نور زده  
پس از تصدیق جمهور اولیاء الله تعالی بانخصوص سلطان الهند افضلیت حضرت غوث الاعظم  
رضی الله عنه بر سایر اولیاء بدریه یقین پیوست **فایده** در سند انمیقولند از سلطان هند و از  
کتاب تصریح الحافظ فی مناقب الشیخ عبد القادر از مولفات عبد القادر بن محمد الدین الارطلی بامریغیه

ودر شده السيد عبد القادر زهير الله بن السيد عبد الجليل الحسيني الحسيني في بلدة احمد آباد في منقبة  
 الحادي عشر في المستفاضة خواص معين الحق والدين الحشيتي من النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه ذكر  
 قدوة المشايخ وقطب الخلائق امير محمد الحسيني في كتاب لطائف الغرائب عن لسان قطب العالم الفقيه  
 محمود نور مصفحه الودود لما قال النوث الاعظم بامر الله قدس في هذه على رقبته كل ولي الله وضع  
 جميع الاولياء رقابهم وكان خواص معين الحق والدين في ذلك الوقت من الشبان مجاهد ابراضاني  
 خارجيل من بلدة خراسان في مجرد اطلعه على هذا الامر الالهي باذنه في تقديم انحاء راسه عن راسه  
 ووضع راسه على الارض وقال بل على راسي وكشف الله هذا الحال للنوث الاعظم  
 في الحال فقال في حق في مجمع من الاولياء ان النجيات الدين بسوق في وضع رقبته اولياء الله  
 احبابه بقبوضه و حسن ادبه صار محبوبا بالله ورسوله وسيعطي زمام تقصير الهند في هذا كمالها  
 قال رضي عنه الله الملك المتعال وقال مولانا الشيخ محمد جمال الدين السهروردي في سير العارفين  
 اجتمع معين الحق والدين الحشيتي مع النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه في جبل من الجبل وصحبت مع  
 حضرت سبعة و خمسين يوما مع الليالي واستفاض من حضرة الواع الففيض في جميع الباطن والكمال  
 ذكر السيد ادم التفتبندى في نجات الاسرار انه جرى في مجلس شيخ فريد الدين گنجشكر ذكر  
 وضع قدس الشيخ على رقاب الاولياء وقال لين قلت في ذلك الزمان بوضعت قدسه على رقبتي  
 وبالاقتدار قول علي صدق في لاسخي معين الدين بن الذين ووضع قدسه على رقبته فمنصبي ان  
 اتول على قدس عيني وقال الشيخ نور الله حفيده الفقيه الشيخ حسن القطني في اللطائف القادرية شيخ الويلين  
 معين الحق والدين الحسيني طلب العراق من النوث الاعظم فقال له النوث اعطيت العراق لشهاب الدين  
 عمر السهروردي واعطيتك الهند فوضو ان الله عليهم جميع غزيري از غزيران خاندان صابري  
 چشتي و من ندازه قول بدار و رسي با فقير گفت که بنابر استيعاب يعني احاطه کردن اين قول  
 كلي جمله افراد جزئي يعني سائر اولياء راجه ما تقدم و چه بهر وجه ما تخر سوای آنها که مستثنی اند  
 چنین معنی از بنوع قول مراد گرفتند اولی است که از ما تقدم بعد تشاء جمله انبياء عليهم السلام

مع حضرت عیسیٰ علیه السلام که مکرر خوانند آمد و انجیل را بالاتفاق افضل کل خلائق اندر قدم بر صحابه و البیت است  
 مثل قدم پسر بر پدر است و از همه بهتر تا آخر قدم بر سائر انیان یعنی معاصرین و متاخرین مثل قدم پدر بر پسر  
 یعنی در صورت اول قدم را چنان دانند که کسی پسر خود را از کمال شفقت بوجه سعادت و نیکی بخشد و بر دوش خود  
 بر نشاندین صورت فضیلت پسر بر پدر لازم نیاید چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مولیٰ علی را بر دوش  
 خود بنا بر بست شکنی نشاندند و حسین را بر دوش خود سوار میکردند این مثل اعلیٰ الطباق دارد و در صورت  
 ثانی قدم را چنان دانند که کسی قدم پدر را از کمال مرتبت و حریت رتبت او تعظیم و اجلالاً بر سر خود می نهد  
 و در صورت البتة فضیلت پدر بر پسر است و همین فضیلت و نیچا مقصود است پس ازین تاویل القباحة  
 فی تعمیم استثنیٰ مرقوله الیه فی الزائد کوسیکویم اگر چه این تاویل هم ممکن است مگر حاجتی ندارد و نه آن تعمیم محتاج  
 تاویل و تغیر و تبدیل است زیرا که استیجاب و احاطه مقوله مذکور بر سائر اولیاء الله را برای صحت کلام  
 لفظ ولی الله در قلمی نده علی رقبته کل ولی الله وافی و کافی است چرا که تغییر این مع عیسی علیه السلام مشهور  
 بلفظ انبیاء و رسول اند و اصحاب کرام هم رضوان الله تعالی علیهم معروف بلفظ صحابه و البیت عظام موسوم  
 بلفظ البیت و آنکه البیت علی جبرهم و علیهم السلام معروف بلفظ امام اند و اطلاق کلمه ولی الله بر سائر مدعیان  
 بعد از ایشان ردایافته و نفی است بدانکه مسلمانیان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم افاضل خود را جزو البیت  
 آنجا بنام نه بر دزدی آنجا جمعی را که البیت صحابه رسیدند تا بعین خوانند و آنرا که بعد از ایشان حج  
 تابعین و بعد از آن خواص است را از باب عباد گفتند خواص قوم با سیم صوفیه و تصوف من فرو گشتند و این نام  
 بعد از اینستین تهری بر ایشان اطلاق یافت و اول کسی که او را صوفی گفتند ابوالمشیم بود پس از لفظ صوفی  
 را اینهمه یا خود بخود مشتق شده اند و به آنکه تاویل کرده شود یا تغییر داده شود هم تفصیل بر فاضلتر خود  
 لازم نیامد

عیسیٰ علیه السلام سفیهان حضرت محبوب الهی قدس الله تعالی سره العزیز را  
 بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه فضل نبند که آنجا نسبت  
 است و انجیل با صفات اول

لقب پاک حضرت سیدنا عیسیٰ علیه الصلوٰۃ والسلام روح القدس و لقب قدس حضور پر نور سید عالم  
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم روح الحق اینجا خواهند گفت حق آنست که مقام محبوبیت بالذات صفت  
پاک حضور قدس سید الجویین است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و دیگرے را که از مقام اعلیٰ خطی داده اند  
عکس و ظل همان محبوبیت است صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علی لقب پاک حضور والا صلی اللہ تعالیٰ  
علیہ وسلم حبیب اللہ بود نسبت بنفس ذات چون پرتو آبرو آفتاب مایان رضی اللہ تعالیٰ عنہ تافت لقب خباب  
محبوب سبحانی گزشتند برای سری که بر عارف نهان نیست چون بعد حضور رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت  
محبوب الهی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز تبارین بجزو شمع یافتند نسبت بصفتش نحو استند احتمال مساوات  
با حضور پر نور سیدنا عیسیٰ علیه السلام رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیدا نشود بلکه نسبت بذات کردند که احتمال مساوات  
با حضور قدس سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم زینهار راه نتوان یافت چنانکه بر زمینهای ممبرده است  
که سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر زمین بالا قیام می فرمود و صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نه پیر و دوم گزید  
فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ زینہ زیرین چون نوبت به عثمان غنی رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ مہر زینہ  
بالافت از یعنی پرسیدند فرمود زینہ فرو تر بود اگر بر زمین زیرین استند تا تو هم مساوات با فاروق شیع  
و بر زمینہ دوم با صدیق اکنون که بر زمینہ بالا ایم سجس گمان تساوی با سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم  
نه بر زمینہ چون صفات نزو صوفیه عین ذات باشند حاصل هر دو نسبت یکی است با جمیع شیعیان  
حضرت محبوب الهی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فضل کلی نهادن  
جهل عجیب است جمهور و لیاد اگر کم قدرت اسرار هم بر تفضیل حلیل سیدنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ اجماع دارند  
اجماعیات را همچو ہوسہائی خام توان شکست اینجا نہ کہ بسبب این القاب حضرات عالیہ ہر دو محبوب  
رضی اللہ تعالیٰ عنہا را بر صحابہ کرام و اہلبیت عظام رضی اللہ تعالیٰ عنہم فضل نہند کہ ایشان را این لقب  
اصلا درو نشده نہ منسوب بصفت نہ بذات و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و آخر دعوانا ان

الحمد للرب العالمین

لمعہ ثانیہ در عقائد اہلسنت

بدان - العیزز الصلیک اللہ تعالیٰ کہ صحت عقیدہ اصل کارست و فساد او موجب غضب  
 جبار و دخول نار - و العیاذ باللہ العیزز العفار فاسد العقیدہ اگر چہ ابد و از بد ایل از حق باشد  
 بے بجای و نیز و همچو قاصد کعبه کہ پشت بقبلہ راہ رود و ہر خیزد و دور تر شود - لہذا واجب کہ لا  
 جملہ عقائد خود مطابق مذہب مہذب باشندت حفظہم اللہ تعالیٰ درست کردہ مسلم سنی باشند آنگاہ  
 متوجہ بہ باطن شدہ گام بہ این راہ نہند چہ عرفان الہی بے اختیار عقیدہ باشندت ناممکن  
 فقیر غفر اللہ تعالیٰ کہ دین باب رسالہ مختصرہ جامعہ مسمی بہ العسل المہصف فی عقائد ارباب متہ المصطفیٰ  
 نوشتہ ام - اینجا در نور اولین از منتہن کبیل الایمان حضرت شیخ محقق مولانا عبدالحق محدث دہلوی قدس  
 سرہ انتخابی آوردہ سنی چند در نوری چند یا کنیم کتاب از ذکر این اہم الفرائض خالی نباشد  
 باللہ التوفیق **نور اول** - حقائق الاشیاء ثابتہ و العالم حادث و ہو قابل للفناء و ہلہ صانع  
 قدیم واجب الوجود و احدی قادر عالم مرید کلم سمیع بصر صفاتہ قدیمہ لا یقوم بذاتہ حادث لیس  
 بحکم و لا جرم و لا ممتور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا فی مکان و لا فی زمان لا مثل لہ و لا شہید و لا ضد  
 و لا ذوالعین و لا ظہیر و لا یخدیغہ تصف بجمیع الکمال منزہ عن سمات النقص و الزوال و ہو مری المؤمنین  
 یوم القیمۃ خالق جمیع الاشیاء و مدبرہا لا یجب علیہ شیء و لا حاکم سواہ و لا عرض لفعلہ فاعلمن فاحشہ  
 الشرع و القیمہ ما فیہم الشرع و لہذا ملکۃ ذو و اجتہد شفی و ثلاث و رباع شہم جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل  
 و کل شہم مقام معلوم لا یعصون اللہ امرہم و یفعلون ما یومرون و لکتاب انزل علی رسالتہا البیوت  
 و الانجیل و الزبور و الفرقان و اسماء و توفیقہ و ہو خالق الافعال العبادہ الکفر و المعصیۃ بارائتہ  
 و تقدیرہ و لا یرضی لعبادہ الکفر و اللہ یفیل من لیشاء و یرید من لیشاء عذاب القبر للکافر و النافق  
 و تنعیم اہل الطاعتہ بما یعلم اللہ و یریدہ و صد ال شکو کبر حق و البعث حق و الوزن حق و الکتاب حق  
 و الحساب حق و السؤال حق و الخوف حق و الصراط حق و الشفاعت حق و الجنة حق و النار حق و کل  
 ما جزئہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اشراط الساعۃ و احوال الاخرۃ حق ایمان الباس غیر مقبول الکبیرۃ  
 لا یرجی المؤمن من الایمان اہل الکبار من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا بغیر توبۃ ان اللہ غفور



يشرك به ويفضو دون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة ان التدارسل سلاسل البشر  
 الى البشر مبشرين ومنذرين مبشرين للناس باحتياجهم اليه من امور الدين والدنيا اول الانبياء  
 آدم عليه السلام واخرهم محمد صلى الله عليه وسلم وعلى جميع الانبياء والاولى ان لا يعين عدد منهم كلمه كانوا  
 مبلغين صادقين معصومين غير مغرولين - افضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو محبوب الى  
 كافة الخلق شريفة اكل الشرايع ودينه ناسخ الاديان امته خير الامم وسعراجهم في اليقظة الى الشفاء ثم  
 الى ما شاء الله حق واصحابه خير الامم فضلهم على ترتيب الخلافة والمروءة بالانصاف اكثر من الثواب ثم  
 الباقي من العشرة المبشرة ابو عبيدة بن الجراح سعيد بن زيد سعد بن ابى وقاص عبد الرحمن بن عوف  
 زبير بن العوام طلحة بن عبيد الله فاطمة بنت اسد فاطمة السيدة النساء  
 والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة  
 ثم بعدها ملك وامت وكلف عن ذكر الصحابة الى نجر والمجاهدين على وليصيب ولا تكفر احد من  
 اهل القبلة رسل البشر افضل من الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر الملائكة الاولياء  
 حق لا يبلغ ولا درجة نبي لا يصل العبد الى حيث ليقط عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على طواها  
 والعدول عنها الى معان يدعيها الباطنية المحاد وفي دعاء الاحياء للاسوات وصديقتهم عنهم نفع لهم  
**اعلموا** - ان الله محبوب الدعوات وقاضي الحاجات وتجزر الصلوة خلف كل برد فاجرد ذي المسح  
 على الخفين في الخضر والسفر استكمال المحبة صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها كفر والاستهزاء  
 على الشرعية والاستهانة بها كفر والنزل بالكفر كفر والتقدير بما يجزيه الكاهن عن الغيب كفر الباطل  
 من الله تعالى كفر الاس من عذاب الله كفر والايمان بين الخوف والرجاء - اعلموا ان الله شديد العقاب  
 وان الله غفور الرحيم **نور** ١٠ - ماسنيان را اعتقاد النسب كه علم غيب بالاستقلال خاص  
 بجانب هي الجلال ست وانچه از وي مر انبيا و اوليا را حال ست بالذات نيست بلكه عطا  
 آن ملك متعال ست و اعتقاد و ابراهيم كه حق سبحانه تعالى همه شياء را مي شنود و هر چيز را  
 مي بيند و شنيدن و ويدن او بالانيت - **نور** ١١ - ماسنيان را اعتقاد

که معلوم بجز انبیاء کسی دیگر از اولیاء نباشد گو مرتبه قطبیت و غوثیت دارد حتی که صحابه و اهل بیت نیز  
 رضی الله تعالی عنهم مگر از آن و سایر اولیاء الله موسوم باسم محفوظ میباشند و مراد بصمت مصطفی آنست  
 که حفظ الهی مرایشان را لابدی باشد که تخلف او ز نهام مقول و متصور نماند و بجاییت الهی هیچ گناهی را امکان  
 نباشد که در مسامحه عزت آنان گردیدن این عصمت در نوع بشر خاص حضرت انبیا علیه الصلوٰه و السلام  
 است هر که هیچ فرد بشر را عصمتی همچو غفلت ایشان ثابت کند خود است لور هم خبری بچو  
 اخبار الهی قطعاً صورت یقین است و تصدیق اومین حاصل ایمان و دین هر که هیچ خبری از اخبار ایشان را  
 منکر شود کافر شود بعد آنکه ثبوتش از نبی ضروری باشد خبر وی چنین نیست و انکار او اگر چه بعد ثبوت صحیح فاکل  
 اما کفر و ارتداد نیست باز خبری قطعاً حق است و چگونه خطا آوردی احتمال نیست بخلاف خبر وی زیرا که  
 عصمت ندارد لور ده سالک را هر امری که در خواب یا بطور کشف و الهام در هیچ واقعه و مراقبه  
 معلوم شود آنرا اولاً بر کتاب و سنت عرض کند اگر مطابق باشد یقین داند ورنه از آن درگذرد و باو  
 هیچ اتفاقی نکند و اضمات احلام و وسوسه شیطانی داند لور ای - بر شخص معلن لعن مکن اگر چه  
 مشرک و کافر بود زیرا که حال فائده معلوم نیست اگر بعد موت عذاب الله واجب اللعن باشد خیر است ورنه  
 لعن تو بر تو خود گذاری لعن بر کافر و مشرک مباح است اما اینجا یقین بر شرک کفر و چگونه آوردی که  
 لعنش کردی و می منقطع شد پس ترا که خبر داد که فلان بر شرک و کفر مرد جز اینکه از دل خود میگوئی این  
 چه اعتبار پس لعن بر شخص معلن سخت ممنوع است مگر کسی که موت نشان بر کفر یا کفر یا خدا و رسول  
 علیه الصلوٰه و السلام معلوم شد بلیس و ابولهب و فرعون و هامان و امثالهم و پس اللهم  
 احفظنا من اللعن و مشرک امین پاره آنکه معنی لعن نیست ای بار خدا یا فلان را از رحمت خود  
 دور دارد بے بهره محض کن که او را در رحمت تو هیچ نصیبی در آخرت نباشد و همچنین دور  
 از رحمت نیست مگر مشرکین و کفار را پس در صورت عدم علم به خاسته که مومن مرد  
 یا کافر چگونه در لعن جرات کرده شود لور مے - بارکان اسلام خود را  
 بسیار ایغنه نماز و روزه و حج و زکوة ادا کن و به عفت پد.....

اهل سنت و جماعت محکم بے باش کہیں یک فرقہ از عقائد و سنت ملت ناجیست باقی ناری اما عظم  
 ابو حنیفہ کو فی رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ را پر سیدند کہ علامت اہلسنت و جماعت چیست - فرمود  
 ان افضل الشیخین و محب التعمین و تری السج علی التعمین - یعنی فضل حنین از فضل شیخین کمتر است  
 بے نقصان و قصور و محبت شیخین با محبت حنین برابر بے تفاوت و قصور - بکذا افادہنا الا  
 سیدنا سید عبد الواحد قدس سرہ فی سبج سناہل - نور ۸ - برین  
 ہمہ اہل حق را اتفاق است کہ تاجی انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ والسلام پیش از نبوت نیز از کفر  
 و شرک و کذب و زور و مہوم بودند و بعد نبوت از تعدد سرکونہ مصیبت اگر چه منیرہ باشد و وحکم  
 رسائی بشریت از سہو و خطایز مہوم اند صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہم جمیعین نور ۹ -  
 ہیچ ولی بہر تہ تیغ نبی نہ رسید و نہ ہزار رسد و نہ توان رسید اگر چه قطب الاقطاب و غوث و صدیق  
 باشد و ہیچ مکلف پیش از موت از تکلیفات شرعیہ از ادخا ہد شد اگر چه نبی و ولی و مرسل باشد  
 چنانکہ آیہ و اعبد ربک حتی یا یاتیک البقین از ان خبر سید ہدیر کہ علما روین اینجا یقین را بمعنی موت  
 گرفتہ اند کہ بعد موت آن یقین می آید کہ موجب ازادی میشود و از تکلیفات شرعیہ انسان را نجات  
 میدہد و صوفیہ صافیہ ہم دعا بخلاف علما نظام ربی باشند بلکہ اعتقاد بجلہ عقائد اہلسنت شرط اول  
 تصوف دانستہ اند و انانکہ بعض جہلای متصوفہ گویند کہ انیمقام یقین اولیاد را در حیات ہم حاصل  
 میشود و از تکلیفات شرعیہ را دیکند و سوسہ شیطان است ناشی از محض سفاہت و جہالت و ضلالت  
 و خود بینی و خود نمائی و خود رائی ایشان کہ قول ائمہ سلف گذاشتہ بر مشورہ شیطان عمل نمایند و زندقہ  
 میشوند و از روزہ و نماز و غیرہ ارکان اسلام خود را مستغنی دانستہ ترک میکنند و در اہم ضلالت گرفتہ میشوند  
 بین نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل کل مخلوقات بود چہ بلائکہ و چہ چون دہانہ از بہ فضل و اکمل و اعلیٰ  
 و اولی است با وجود چنین قربت و فضیلت در حیوۃ دنیا از تکلیفات شرعیہ معافی نخواستہ دیگران کہ  
 نسبت ذرہ با قباب ہم ندارند چگونہ انجین لان زنند و خود را بچو مجاہدین از زمرہ آزادان پندارند  
 اللہم حفظنا من شر الشیطان و سادسہ بر جتک یا جم الراہین نور ۱۰ - جملہ ملائکہ چہ سماوی

همچو جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله عرش و کروین و اسمعیل سردار سمائی دنیا و دیگر ملائکه  
 که شمار آنها جز حق سبحانه تعالی کسی نداند. و چه عرضی بجز کرام کاتبین و ملائکه حفظه که همه حفظ انسان  
 از جن و بلایا مامورانند که آنحضرت علیهم السلام فی القرآن العزیز بقوله و له معقبات من بین یدیه و من  
 خلفه یحفظونه من امر الله همه با از هر گونه گناه معصوم اند لا یصنون الله امرهم و یفعلون یا یومرون  
 و آنچه از حکایات باروت و واروت و روایات مشهوره در بعض تفاسیر مذکورست نزد علما و محققین اصیل  
 ندارد چنانچه اشفای امام قاضی عیاض و شروع آن توان دریافت و آنچه در فصل الکلمات بیاض حضرت  
 جد علی شاه حمزه قدس سره ناقله عن تفسیر الزاهدی مذکورست که ملائک و قسم اند. نوری و  
 ناری قسم اول از حصیت معصوم و از قسم دوم معصیت بوجودی آید الخ. این بمنی بران اصطلاح است  
 که قومی از جن را ملائکه خوانند. و بر همین محمول است و آنچه از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و غیره  
 می آید که ابلیس از ملائکه بود بآنکه نص قطعی قرآن عظیم موجود است کما من الجن ففسق عن امر ربه -  
 نور ۱۱ - محمد رسول الله افضل الانبیاء پس بر اسم پس موسی بر قول مشهور علیهم الصلوٰۃ والسلام  
 پس نبیاء کلهم فضل اند از جمله ملائکه نزد اکثر اهل سنت و جماعت همین مذکورست و معنی فضیلت  
 آنست که ثواب کرامت و قرب الهی زیاده از غیر خود باشند همچنین است و شرح مقاصد و غیره و رسل ملائکه افضل اند  
 از اولیاء انسان و اولیای انسان افضل اند از سایر ملائکه و در اب اللمر شد نیست که اجماع کرده اند و فیه کرامت برین امر که  
 رسل انسانی افضل اند از جمله ملائکه و خلاص کرده اند و تفضیل ملائکه بر بنوین انسان افضل البشر بعد از انبیاء و ابوبکر صدیق است پس  
 پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین و بر همین ترتیب افضلیت خلافت ایشان واقع شد  
 نور ۱۲ - و افضل النساء اهل المحبة فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه رضی الله عنهن -  
 و در قسطلانی است که شیخ نقی الدین اختیار کرده است که فاطمه افضل است پس خدیجه پس عائشه  
 و قومی عائشه را افضل النساء گفته اند از جهت حدیث فضل عائشه علی النساء کفضل الشریه علی  
 سایر الطعام و قومی خدیجه را که اول من امن است و قومی مریم را بقوله تعالی فضلک علی النساء العالمین  
 ایچ یک از اینها دلیل قاطع نیست و اسلم آنست که این همه را افضل النساء دانند و در تفاسیل

با همی آنها سخن نزنند نور سوا انا که میداند که فضیلت بر ترتیب خلافت است غلط است بلکه  
 خلافت بر ترتیب فضیلت است و همچنین واقع شده یعنی هر افضل بر غیر خود در خلافت تقدم  
 شد بدلیل آنکه فضیلت ایشان بهین ترتیب در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مستحق بود  
 حال آنکه در آن زمان هیچ یک از ایشان خلیفه نبودند پس چون به ترتیب معلوم بعد رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم خلیفه شدند ظهوریست که خلافت به ترتیب فضیلت واقع شد نه آنکه فضیلت به ترتیب  
 خلافت باشد که لا یخفی فافهم اللهم حفظنا من سوء اعمالنا نور هم ا به با وین استظهار کنی  
 که کفرست همچنان احکام دین را استخفاف نمودن چنانکه ناقصان بر رئیس و عامه می خندید  
 نعوذ بالله من سوء اعمالنا نور هم ا فی زمانه از شروع ۲۹ هجری قمری خلافت آغاز کارش بدست  
 و تفرقه و انجام او الحاد و زندقه است در هندوستان پیدا شده است که انرا در عرب و با بی میگویند  
 منسوب باین عبد الوهاب نجدی که شیعیانی در عرب شریف پیدا شده بود زنها را زنها را با این فقره  
 گمراه اختلاط کنند و برای شناخت این طائفه تالفه همین یک کلمه که میگویم کافیست این فرقه عم  
 نرنگوار و روافض است رافضیان در خدمت صحابه اهل ادبی می کنند و اینان بخد مت حضرت رسول  
 مقبول صلی الله علیه و سلم بلکه به بارگاه خدای عز و جل هم بگستاخی و بی ادبی پیش می آیند چنانچه بدست  
 خداوند تعالی نسبت ارکان کذب میکنند و علم و صدق و غیره صفات او را اختیاری دانند معاذ الله  
 من ذلک استوهای تشیع چه در این فرقه فرقه نبی است ما در ضلالت ابلیس و ختری زاو که تا و خیره ماند و با  
 خوانند و چون به بلوغ رسیده و خون الهاد از وجوش زرد روی شوی کفر بنید با هم نمیست موسوس کنند  
 ازین هر دو فرقه دورتر باید اندک ماران سیاه و غولان راه اندر حق سبحانه تعالی از صحبت چنین کسان  
 و حفظ خود را و آیین نور هم ا خرق عادات ظاهر کردن کاری برخلاف جهود و محتار و اگر نیند شلک عات  
 سحره النمان بالافتن نذر یغیر مردبان است اگر کسی که اسباب یلار و خرق عادات کرده باشد و آن چند است متوجه  
 از راهی که است متوجه است راجع ا بهانت زیرا که سدر و شریک است مومن باشد یا بر کافر بر تقدیر نیست مومن  
 نبی باشد یا ولی از علوم بر تقدیر اول اگر قصدش بر نایب است سحره باشد و اگر پیش از ظهور است یا پس آنچه که از وی باشد

و از عوام مومنین معونت و بر تقدیر کفر اگر موافق مراد او باشد استدراج و اگر مخالف آید امانت چنانچه  
 مسیله که اب ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دست بر سر طفل که رساند بوی شکایت بر سرش  
 آید مرد که دست بر سر طفل نهاد کل شد ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در جاه شور لعاب هن  
 اقدس می اندازد هر چه تمام تر بشیرین می سازد مرد که در جای شیرین خوی افکند شور شد ملعون شنید  
 که خصو اقدس صلی الله تعالی علیه وسلم بر چشمی کور دست نهاد روشن شد مرد که بر دیده اعوری دست  
 رسانید چشم دیگر نیز بسته شد با بچه در امانت و غیره حاجت تمیز نیست که بوجه مخالفت مراد خود  
 تمیز نیست همچنان استدراج و محروم را حاجت بفرقه نیست که اگر کسی غلط دعوی نبوت کند زنها خانی  
 بروست و ظاهر نشود اگر خود استا و ساحران جهانست همه سحریات و کسیر باطل گردد و چیزی نمودن هرگز  
 نتواند آری اگر دعوی الوهیت کند همه بعد ایش بر وجه کمال ترقی یابد و عجبها نماید که عقل بنیدگان خیر ماند  
 چنانکه دجال را چنین واقع شد نیست اول دعوی نبوت خواهد برخاست و همه استدراجات و باطل شد  
 باز با دعای الوهیت پردازد و شعبده ها سازد و آنچه سازد و وجهش پدیدست که حجت الهی به نبوت نبی  
 به حجة قائم شود اگر دعوی کاذب نیز دعوی نبوت خارق نماید فرق کاذب و صادق بر خیزد و کار شریع بر هم شود  
 بخلاف الوهیت که اگر کسی هم خرق شود و شرق و غرب را برانزد هزار خرق غریب بکند عقل خود گواه است  
 که این نه اله است و الحمد لله رب العالمین پس اینجا ظهور خوارق بروست و باعث تبلیغ نیست بخلاف  
 اول آری فرق و کرامت و استدراج و شوارست اینجا معیار همین است که هر که استقیم بر شریعت عزابینند  
 خالق که از وظاهر شود کرامت دانند و هر که از شرع بر گران یابند خوارق او را از قبیل استدراج گمان  
 کنند اصحاب خارق نه چیزی است که همین بروست و لیاظها شود بلکه بجا دوی هم توان کرد چنانکه از ساحران  
 فرعون واقع شد بخیل الیدین سحر هم آنها تسبی و بر ریاضات شاقه و ترک علالت و دنیا نیز چنانکه جوکیان  
 هند و راهبان نصاری و یهود و کنند از مجانبین و مجاذیب هم خرق ظاهر شود بسبب ارتفاع حجب عالم  
 علوی که در این عالم سفلی است با مراد تعالی پس شکار شد که همین بطور خوارق اعتقاد نماید بلکه  
 مناظر همان استقامت بر شریعت و دوام تعلق قلب بجناب حدیث است و شایان تمیز آنکه بعضی

صحبتش خدای یار آید و دل از دنیا سر و شود و کما سیاتی این فائده را محض نیکیان همین جمله آوردم تا بدانم  
 فهمند و بخطه نیتند و بابت العصمه و پیچا در سه کرامات حضرت جدی مرشدی قدس سره چشم دید  
 خود نقل میکنم اول آنکه بعد از بروز نمودن روح مبارک حرکت لبهای مبارک بندگی شد و اجالت  
 معمولی شغل اسم ذات بود چنانکه در عالم حیات دنیاوی عادت ساهی بود و با آنکه بپسین سرور بخدان  
 برو مال و غیره جدید بلغمی نمودم سود نیاورم بالاخر اول بطور خطره عرض داشتم آنچه عرض شد و ششم آنکه حرکت  
 بند شدن بعد وقت غسل باز جهان جنبش لبهای مبارک ظاهر شد باز بطور اول عرض نمودم آنچه نمودم باز سکو  
 شد زان بعد وقت دفن نیز چون روی مبارک کشا و بیم باز جهان حرکت یافتیم باز بعد عرض معمولی بند شد  
 و علاوه از این اکثر کرامات بطور آنکه تسطیر آن سبب طوالت کتاب است **نور** ۱- بنی آنت که  
 حضرت حق سبحانه و او را برای تکمیل نفس خودش وحی فرستد بشرعی تازه خواه بشرع پیشین و رسول آنکه  
 او را بعد تکمیل نفس و کبرای تبلیغ احکام الهی به بندگان فرستد انجا نیز تخصیص بشرع جدیدیت مسلمانان  
 اعتقاد و آنچه که وحی شرعی جز بحضرات انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام نیابد آری اولیا اگر ام نوعی دیگر از  
 الهام سرور از شوند **نور** ۲- ایمان مشاهده با آنکه نصیب مقررین و ناشی از فضل عظیم و شرف بیست  
 اما اینکه ندیده گردند و بجز شنیدن اخبار الهی ایمان آرند این هم طرفه شائسته دار و ولها با این وجه  
 ایمان بالغیب عند الله از ایمان مشاهده محبوب ترست ملائکه بر عرش کرسی ولوح و جنت و ملائکه ایمان بالشهود  
 و ما را بالغیب حضرت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام را بر ملائکه و تمیز کتب و نزول وحی ایمان بالشهود  
 و ما را بالغیب صحابه و اهل بیت را بر حضرت نبی صلی الله تعالی علیه و سلم و معجزات جلیله اش ایمان بالشهود  
 و ما را بالغیب اگر چه متأخرین را این فضل جزئی حاصل است اما فضل کلی که عبارت از کثرت ثواب زیاد  
 قرب الی الله است نصیب حضرات اهل بیت و اصحاب است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فضل جزئی یا  
 فضل کلی تاب مقاومت ندارد و غافقم این سلسله از زبان فیض ترجمان حضرت جدی مرشدی رحمة الله علیه  
 شنیده بودم روزی بطور و خط میفرمودند که سرور عالم صلی الله علیه و سلم اصحاب که ام خود را خطاب  
 کرده استفسار فرمودند که آیا میدانید که ایمان کدام کسان عزیز ترست عرض نمودند یا رسول الله یا

ملائکه و انبیاء فرمودند فی - زیرا که در حضور و قرب و منزل دخی اند عرض نمودند ایمان بایان فرمودند  
 چرا که در شامین خود موجودم باز عرض نمودند العظم عند الله و رسول الله نگاه فرمودند ایمان کسان که  
 بعدین خواهند آورد و بر اوراق کتاب نوشته یابند و بروایمان خواهند آورد و تا اینجا شنیده عرض نمودم  
 که عطای این هویت عظمی باعث تفضیل بایان شد یانه همان جواب رشاد شد که بالا نوشته **تور ۱۹** -  
 علماء اهل سنت و جماعت را در لعن نیز پذیرفته قول است - یکی سکوت - دوم منع - سوم جواز - سکوت  
 مذہب امام عظیم کوفی و متبعان آن امام و الامقام است و همون اسلام و احکم است - و منع مذہب  
 امام غزالی و تابعان و مست و جواز مذہب امام احمد بن حنبل و موافقان آنجناب است از بنا جزی  
 ملا سعد الدین گفتارانی و غیره نیز همین راه رفته اند و هر سه فریق از سنن اندلس هر یک سبک سی  
 ازین مذہب ثلاثه اختیار کنند بیج نقصان و در سنیت او نخواهد شد بدستور سلسلانی شی الذہب خواهند  
 و الحق حسن احتیاطی که مذہب مذہب حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه دارد فوق البیان است  
 بالفرض اگر انکسرتوب لعن است ملعون ملعون گفتن و لعن را و رد و وظیفه کردن فضايلتی ندارد  
 و اگر عند الله نچنان باشد تا معاذ الله خوف رجعت لعن است پس عاقل را نباید بکاری افتادن  
 که یک پهلوی او ضرری علی و پهلوی دیگر از نفع تپی باز سلسله جواز و عدم جواز خود فقهی است ما در فقه  
 مقلد حضرت امام و الامقام خود یکم پس اینجا چرا از تقلید جنابش قدم باز کشیم و خود عداوت و بغض  
 منحصر و لعن نیست آخر ندیدی که علماء کافر معین را هم بتعین نام لعن گفتن نفرمودند تا انجام او بر کفر  
 یقینی نباشد مگر با کفار حکم عداوت نیست بعضی که سجد الله را با بان مرد و پلید یا مسعود است خدای نیکو  
 میداند اما بحمد الله بالعت کار نداریم و نه مؤمن را باید که لعن و فحاش باشد باز اگر کسی لعن میگردد  
 گفته باش ما و او را هم زجر کنیم چنانکه شنیدی و الله الموفق - **تور ۲۰** - روزی بین المغرب  
 و العصر حضور شیخ خود حاضر بودم و در آن زمان کتابی در عقیده اهل سنت و جماعت نسبت  
 حمایین جل و صفین و نهروان جمع نموده بودم بغرض اصلاح پیشکش نظر کمیما اثر فرمود فرمود  
 بخوانید - نمذی خواندم فرمودند بنحور و رسولی عبدالقادر سلمه الله تعالی را هم نوبت مطالعہ بن ساله



آمده است یا نه عرض نمودم بلکه استنباط این بحث از مولا یصاحبه کرده ام فرمودند که کافیت علم و حاکم  
 دمار السبب که بولت سن فرصت آن نمانده است که متوجه باصلاح و تسطیر شویم باز عرض نمودم که خیر  
 مختصر درین سلسله ارشاد شود تا حرز جان و ایمان خود و کفر فرمودند. و کف عن ذکر الصعابة الا بخیر  
 همین قدر کافیت پس خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت درین هرگز جنگ چنین است که نسبت جنگ  
 اهل جمل و صفین حکم خطا و اجتهدای است و نسبت جنگ اهل نهروان حکم فسق یعنی محاربین اول و اجتهاد  
 خطا کردند و محاربین نهروان قطعاً فساق و طغاة و اهل عصیان بودند باز اینجا نکته بهتر از گوهر است  
 خطا و اجتهدای نیز بر دو گونه است منکر و غیر منکر. منکر آنکه انکار آنرا بزیست که اگر خاشاک نشینند فتنه می خیزد  
 و غیر منکر آنکه بچنان باشد چون خطای امام شافعی رحمه الله تعالی علیه و تحلیل موقوف التسمیه عمدا  
 و غیر ذلک من المسائل الفرعیة. پس مولوی جامی قدس سره الشامی که در عقاید منظومه فرمود - ع  
 جنگ با وی خطای منکر بود. راست فرموده است. اما ناخفان سخن را از جای بجای برند **نور ۱۲۱**  
 مرتبه نبوت و ولایت هر دو محض می است آنکس حاصل نشیونمی محض بنیای الهی میسر می آید و محاسبه و اعلی است هر که  
 نبوت کسی گوید یا فست هر که ولایت ابتداء اما محاسبه را شرط راه ولایت داشته اند غالباً بی محاسبه  
 نیابند. و چون یا بند مجاهده نیابند بلکه محض و بیا بند **نور ۱۲۲** - مرتبه نبوت و رسالت محض  
 برودان انسان است جن و نساء و الضیاء از ان نیست بخلاف ولایت که مردان و زنان هر دو شریک اند  
 گو درین هم کثرت برودان **نور ۱۲۳** - اعتقاد داریم که سیدنا حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم  
 را شل که بمسرو برابر و در جملة کمالات عالیہ تشریکش باشد محال و متنع بالذات و خارج از دایره قدس است  
 بذا هو الحق فاذا بعد الحق الا بفضلال **نور ۱۲۴** - قضا که مراد از حکم باری تعالی است و نوعی است  
 مبرم و معلق. مبرم واقع شود. کما هو الماد منه. و معلق واقع شود مرفع گردد از صدقات و غیره  
 مثال مبرم موت است که ضرور بوقت موعود خود خواهد آمد. و مثال معلق آفات های دنیائی مثل  
 امراض و غیره که از جدد و جهده تدبیر و خیرات و مبرات دور شود و نیاید. **نور ۱۲۵** - قال الشيخ الاکبر  
 فی الفتوحات و لما تم یصح اجتماع الصادقین معاً لذلک لم یقیم ابو بکر فی حال النبی صلی الله علیه و سلم

ثبت مع صدقه فافقه النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموطن وحضره ابو بكر لقاني ذلك المقام الذي  
 اقيم فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ليس له اعلی منه يحبه من ذلك المقام فهو صادق لکتابه  
 وحکمه واما سواه تحت حکمه نور ۱۲ - درین زمان مردمان الهست و جماعت زحماورت رافضیان  
 وصحبت ایشان از حال امیر موی و غیره صحابه رضی الله عنهم سوی ظن میدارند این خود رافضی است  
 لهذا مناسبتی ندارد که بنویس از جانب امیر موی بیان نمایم و گفتار بقول حضرت محبوب الهی نظام الدین  
 اولیاء قدس سره میکنیم که برای صورتی مایه سند کافی و دافی است - در فوائد الفوائد مملو از انجباء کتب  
 بنده عرض شد که در اعتقاد و باب موی چگونه می باید داشت - فرمود که او مسلمان بود و از صحابه بود و  
 خبر پوره رسول بود علیه الصلوٰه والسلام - او را خواهری بود ام حبیبہ گفتندی رضی الله عنها او خیم رسول  
 بود و علی علیه السلام نور ۱۳ - از سعدک المعانی باب هم در ذکر فضل صحابه بر جملة اعم ذکر کردی و نسبتا  
 اعم المؤمنین عائشہ رضی الله عنها و عمارت روضه تبرکه ذکر در فضل صحابه رسول رضی الله عنهم و علی علیه  
 و سلم افتاد و بچاره عرض داشت که فضل صحابه رسول صلی الله علیه و سلم بر جملة مؤمنان همین فضل صحبت است بحسب  
 یا و صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی و توکل و غیره - بنده نمی بخورم عظمه الله فرمود که جمله جواب  
 درین مسأله است که فاضلترین همه خلق مطلقا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد او افضل خلایق همه بسیار در  
 اند صلوٰه الله علیهم و بعد انبیا و رسل علیهم السلام افضل نبی آدم است محمد علیه الصلوٰه و السلام و افضل است و اول است محمد  
 علیه الصلوٰه و السلام صدیق اکبر بعد از خطاب بعد عثمان بن عفان است و بعد علی قمری است و رضی الله عنهم - دیگر را  
 دانست که خواص نبی آدم یعنی انبیا و رسل افضل از علیهم السلام از خواص ملائکه - و خواص ملائکه چنانکه  
 جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل صلوٰه الله علیهم افضل از خواص نبی آدم - و خواص نبی آدم افضل از  
 از خواص ملائکه انیت از صیپ سنت و جماعت - اما آیدیم بر سر حرف آنکه پرسیده که افضل صحابه  
 رضی الله عنهم بن فضل صحبت است بحسب یا و صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی الخ - چون حضرت  
 رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده است - اصحابی کانتم باهم اقدتم بکم - این بر عموم است  
 چنانکه برخلافی را بعد از جملة صحابه اند پس هدایت دیگران مقتدا باقتدای ایشان هر آینه

مقتدا فاضله از مقتدی بود و در جمیع معانی پس ایشانرا چنانکه فضل صحبت بود فضل و در جمیع معانی بهم بود  
 لیکن هر چند ایشان در جمیع معانی موصوف اند چنانکه علم و تقوی و زهد و ورع و توکل و امثال آن اثر صحبت  
 و فواید آن بیشتر و بیشتر از همه صفات دیگر است ایشانرا همه با صحبت تنها نسبت کنند نه صفات دیگر چنانکه  
 گویند صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس یکی را از اولیاء الله علیهم الرحمة ممکن و جائز که در صفات  
 دیگر چه صحبت موصوف کردند چنانکه ایشان اما دولت و نعمت که در صحبت است خاص همین صحبت تعلقی است  
 آن کجا حاصل کند بندگی خدا و معظمه الله چون برین حرف رسید این بیت بر زبان مبارک را در بیت  
 ماه من گز تو مرا کس کنی من چه کنم - سنگ بی تربیتی حمل شدن تواند - اتمی نور ۲۸ - بدانکه مرتبه نبوت  
 و رسالت از نبی و رسول گاهی سلب نشود و مرتبه ولایت چنین نیست درین مرتبه سلب ممکن است پس  
 ای عزیز بعد حصول ولایت امین نشوی در ام برای بقای مرتبه مذکور کوشش کن تا آنکه از اینجهان بگذری  
 و روزه خسران دین و الاخرة نصیب شود و العیاذ بالله تعالی -

### لمعة ثالثة در تصوف

**نور اول** در تصوف و سلوک فرق چیست - فرق فقه و اصول است - تصوف مشابه اصول سلوک  
 مشابه فقه - در تصوف قواعد و اصول علم شریف باطنی میباشد و در سلوک صرف طریق رفتن راه  
 بمجاذه و کاسمه و الله اعلم بالصواب - نور ۲ - وحدت بر دو قسم است یکی وجود  
 دیگری شهودی - وجودی عبارت است از سقوط شعور یا سوای الله از علم و نظر سالک هر دو  
 بقای ذات باری تعالی بعد از فانی جمله سوای الله در علم و نظرش خلاصه اینکه هم در علم یکی ماند و هم  
 در نظری نماید یعنی بجز ذات بخت خیزی در علم و نظر سالک نماند و نیاید بیک دیدن و بیک دانستن  
 حال سالک شود و نظر او علما - این انتهای مقام سالک است یعنی سالک با این مقام رسید  
 موسوم باسم ولی میگردد - و منی ختم سیر الی الله همین است و همین را مقام لاهوت میگویند که مقام  
 چهارم است از مقامات سیر و سلوک قادر به و آئیده سیر فی الله که مراد از آن حصول ترقی است  
 در ذات بخت باری تعالی که آنرا نهایتی نیست شروع میشود - و حدیث ما عرفناک حق معرفتک خبر از سیر

میدهند همین است مسلک جمیع اولیاء الله تعالى از قادییه و حقیقیه و سهروردیه و غیرهم رضوان الله  
 تعالی علیهم اجمعین. الا شمه ذمه قلیل که بوحث شهود رفته اند و این را تمام ابتدای سالک  
 میدانند و شهود می نیز عبارت از همین معنی است الا در آن نفی موجودات صرف از نظر سالک میشود  
 نه از راه علم یعنی موجودات ماسوای الله در علم باقی میمانند صرف از نظر ساقط میشوند و ذات بحت صرف  
 در نظر میماند باقی همه مستهلک فانی نظر میشوند نه علما چون حال ستارگان وقت طلوع آفتاب که همه  
 ستارگان از نظر غائب شدند صرف آفتاب از نظر باقی ماند. اما میدانند که کوکب را هم وجود همچو  
 باقیست که از نظر پنهان باشد کس هر چه که بیند یکی بیند ایامی و استن نیست لاجرم درین توحید  
 نقصی میماند و ان بقاء موجودات است در علم که منافی فضای مطلق نیست شمه ذمه قلیل قابل این  
 توحید شده اند از حضرات صوفیه مثل شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ روزبهان نقی و غیرهم و  
 از متأخرین شیخ احمد صاحب سمرندی و اتباع ایشان که نقشبندیه مجددیه باشند همین راه رفته اند  
 بلکه بعضی ازین حضرات هم قائل توحید وجودی شده اند مثل شاه ولی الله صاحب محدث دہلوی که  
 با وجود نقشبندی مجددی بودن چند مکاتیب درین سلسله مشتمل بر تالیفات کلام شیخ احمد صاحب  
 و مکتوبات ایشان که در اثبات شهود بود نوشته شایع نمود و در چنانچه روان مکاتیب شاه صاحب  
 مولوی غلام کحی صاحب نقشبندی مجددی مرزا منظر جان جانان صاحب که در دور ساله مسبوط  
 نوشتند باز در این کتاب مولوی رفیع الدین صاحب و در شاه ولی الله صاحب محدث برادر مولانا شاه  
 عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی موسوم بکتاب مغالبات اطنال ظاهر و شائع شد که الی الان موجود است  
 و بنابر الاطلاع علیها فلیرجع الیه. پس بنظر انصاف باید دید که از هر دو توحید ترجیح بکدام است از تتبع  
 مقالات صوفیه کرام همین توحید وجودی ثابت و مبرهن است و لیس اللهم از قیاسه نصیباً کاملانک  
 و کریم یا کریم الا کریمین آمین نور سلسله مقامات سلوک قادییه بناسوت و ملکوت و جبروت  
 و لا اله الا الله بناسوت را عالم شهادت و عالم خلق و عالم جسمانی و غیره هم گویند و ملکوت را عالم  
 امر و عالم ارواح و عالم ملائکه و عالم آخرت و غیره نامند و از جبروت عالم اسماء صفات با شریعی را گویند

ولاهوت را عالم هیت و عالم ذات بحت باری تعالی خوانند سالک را وقت مجاهده سیر می این عوالم  
 کردن ضرورت در عالم لاهوت رسیده سیر و سلوک تمام میشود یعنی از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله  
 شروع میشود که آنرا نهایتی نیست **لورسم** سیر از همین فی الله تفاضل یک با دیگری گفته می آید و  
 هم اولیا الله در اصل طریق ولایت یعنی در سیر الی الله برابر اند چنانکه انبیا و علیهم السلام که در اصل  
 نبوت و رسالت مساوی اند. **کما قال الله تعالی لا نفرق بین احد من رسله** مفهوم آیه شریفه از مساوی  
 در اصل رسالت خبر میدهد همچنین **هم اولیا الله تعالی** در اصل ولایت بمعنی مذکور یکی اند مقوله **لا نفرق**  
 بین احد من اولیاءه از مساویات ایمان خبر میدهد در اصل ولایت پس از اینجا معلوم شد که تفاضل  
 یکی بر دیگری همین باعتبار سیر فی الله است نه باعتبار سیر الی الله زیرا که قرب و ترقی مدارج از زیارت  
 سیر فی الله نصیب و میسر میشود پس هر که را سیر زیاده بود قرب و ترقی هم زیاده بود و هر که را سیر  
 کم باشد ترقی درجات هم کم باشد عزیزتری چون در مقام زیاده سیر کرده زیاده ترقی از غیر خود یابد  
 و درین سیر سوای ترقی درجات چیزی دیگر نیست و آن نهایتی ندارد و این سیر گاهی ختم نشود و رنه  
 ذات بحت محدود شود و این منافی نشان الوهیت است ما عرفاک حق متفرک ازین خبر میدهد  
 و این حدیث شریف محمول بر معنی ظاهری است نه آنکه از روی تواضع و انکسار وارد شده است  
 چنانچه گمان بعضی متصوفه حمل این زمان است اللهم احفظنا من اعوجاج عقولنا **لورسم** - الطلب  
 طلبان الخالق و طلب المخلوق - فطلب المخلوق باطل و مردود - و طلب الخالق حق و مقبول آورد  
 اند که روزی عیسی علیه السلام جمعی گذشت ایشانرا مشاهده کرد خائف و ترسان از آن هر اسنان  
 و رنگ رو زد - ماجرا پرسید معلوم شد که از خوف و ترس حالی چنین و چنان دارند از اینجا بر رفت  
 و گفت خلق یهرب من خلقی غلظتی از مخلوقی گریز نیست باز بقومی رسید ایشانرا نیز همچنین دیدند **استفسار**  
 معلوم شد که در شوق نقای جنت بچنین حالت رسیده اند که فردا میسر آید یا نه از اینجا هم کنار که فردا  
 خلقی بطلب طلبا خلقی شتابان است و باز بگوید ملاقی شد ایشانرا نیز همچنین یافت **سید**  
 معلوم شد که در شوق لقاء الله بچنین حال نادر رسیده اند که سیر میشود یا نه و فردا می آید یا نه **سید**

آیا بحال جهان را می‌طلب خوش مشرف میشویم یا فی عیسی علیه السلام با ایشان به شست و فرمود  
 هؤلاء قوم یطلبون الخاق فیهم اهل آن اصحاب جهنم و او انهم این قومی اند که طلب خاق می‌دارند  
 بهمین کسان مرا کم است که نشینم و موافقت کنم او که قال علیه الصلوة والسلام من فی الجلا  
 پس بایان را هم مناسب که بصحبت پنجین قوم مناسبست گیریم که طالب مولی اند و دنیا و آخرت بوی  
 ندارند - فائده زائده - در اینجا خشنه میگردد که عاصی طلب جنت و نجات از نار - و حصول نهار و دجاست  
 آن دامن از بلایا و درکات این در حدیث جا بجا آمده است پس چگونه مذموم باشد - جواب آنست که اگر  
 این طلب از امر باشد مضافه نیست که الامر فوق الادب گفته اند و این طلب داخل طلب مولی است  
 از آن بیرون نیست زیرا که از حکم و امر است و اتباع فرمان مولی و انقیاد آن داخل طلب مولی است  
 و اگر خواهش نفس باشد البته مذموم است درین راه **فهرست** - اگر بر هوا می‌گیسی باشی و اگر بر سر  
 آبروی خسی باشی دل بدست آر که کسی باشی مراد از دل بدست آوردن اینجا آگاهی است  
 بخدا تعالی و غفلت از غیر و تعالی کلیم **فهرست** - سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را  
 از جناب یاری جل جلاله الهام شده که کل طور بین الناسوت الجبروت فهو ملکوت و کل طور بین الملكوت  
 و اللاهوت فهو جبروت فمن رضی بواحد منهما فهو عندی من المطرودین یعنی اگر سالک سیر مقاما  
 ملکوت و جبروت فارغ شده سیر لاهوت افتد گذشته یعنی در ذات بخت سیر کرد و کشف سیر جبروت  
 کرده به نشسته هیچ مرتبه تفصیلی ندارد و قرب بارگاه بدست نیار و هنوز ذات بخت دور است از کمال  
 نگویند چه جای که مکمل فکرت کسیکه همین بر ملکوت یا ناسوت یا شکسته نشیند و خود دور تر و دورتر است  
 پس لازم است که هیچ یکی ازین مقامات ثلاثه پیشین را نهایت مراد بلکه غایت سیر خود هم نداند و از  
 آنجا که منازل باهی بیش نباشد زود بقدر هم صدق در گذشته سیر مقام چهارم که لاهوت است  
 بپا و تعالی حاصل نماید نگاه اولین درجه کمال باید و اطلاق ولی بروی دست آید و پیش ازین  
 اندر جبر و ولایت بوی بشامد و ترسیده است و ای بر آنکه سیر ناسوتی هم نداند و خود را از اکابر  
 اولیا خواند **فهرست** - شناخت اولیا را از خرق عادت هیچ نیست زیرا که مشرب است

بین الونی و غیره حتی الشاگرد الکافر پس سبب تنیاز نشود نور ۹- طریق امتیاز ولی از غیر او  
 آنست که بادی چندی بادل سالم و عقل فاهم صحبت دارد پس اگر بیند که از صحبت خدا یاد می آید  
 و محبت خداوند تعالی زیاده میشود بداند که ولیست و چون خلافتش رونماید یعنی دنیا یا آید و محبت دنیا  
 غالب شود بداند که ولی نیست زیرا که القلب مرآة القلب هر چه در قلب او بود همان منعکس گشت و صورت  
 ثانیه گو ای بر تلوث او داد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب پاکیزگی  
 حق باشد نور ۱۰- صورت اهل شرع و سیرت اهل طریقت داری تا نجات اخروی حاصل شود-  
 نور ۱۱- حضرت مرشد مرشد ماضی الله تعالی عنهما میفرمودند- فقیر صورت سه وجه بصیوت بی شرع  
 و دیکه تو بلیوت- و یا فقیر صورت دیکه او بجهنا نهین بے شرع دیکه تو لئنا نهین یعنی فقیر صورتی را در لباس  
 وضع و غیره چیزی بر خلاف شرع بینی با او میانبر و هم میاویز- چوانی که زیر نقش حسیت اگر کاذب است  
 صحبت با او فریاد و اگر صادق است جدل و خصومت ضرر دارد- نور ۱۲- بعضی چهل از مقصود گویند  
 که شریعت را بی دیگرست و طریقت دیگر پس ما را که صوفی هستیم شریعت چه کار- ای سفیهان بشنوید و  
 بهوش باشید برای هدایت شما میگویم- یرحمکم الله و یرحمکم الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم حامل و مقام  
 بود و از بارگاه اهل جلال بنا بر هدایت مرغان و تکمیل ناقصان و دنیا آمده حق هر دو با حسن وجه ادا  
 ساخت یکی هدایت با احکام نبوت است و دیگر تکمیل ولایت احکام نبوت خود ظاهر است مراد از تکمیل  
 ولایت کثرت محبت خدا تعالی در دل مخلوقات پیدا آوردن و خلق را بحضرت قرب خالق بردن- پس  
 اول اهلیم اسلام میفرمودند و بر احکام شریعت استقامت می دادند- من بعد برجه ولایت می رسانیدند و آیا  
 صهی بر خلاف این نیز عمل فرموده اند یعنی مسلمان ناکرده یا از احکام شریعت بر کران داشته بدرجه ولایت  
 سرافرازی بخشیده اند لا والله هرگز چنان نبود و نتوان بود پس طالب خدا را از انشال احکام خدا ناگزیر است  
 بکوش بهوش بشنو شریعت شجرت و طریقت ثمر و ثمر بے شجره یافت نمیشود اگر چه عکس ممکن است مگر ناقص  
 باش بسیار و خنان که ثمر ندارد و با معنی از شجرت بر نیانند- آگاه باش و خبردار شو تا شجره پروری نثر  
 نیایی هم چنین حال انسان است که از دو حال خالی نباشد- مومن یا کافر- مومن دو قسم است- صالح

یا طایع - صالح و نفع است عالم یا جابل عالم دو گونه است عالم احکام نبوت یا عالم احکام ولایت  
و ولایت دو صنف است عام یا خاص - عام از آیه الله ولی الدین امنو الله مستنبط میشود یعنی سرزمین  
ولی خداست و خاص مراد از فانی الله و بقا بالله یعنی از بنده شعور جمیع موجودات بر خیزد و در ذات یا رب تعالی  
استغراق یابد و فاش شود این ولایت خاص است که سالکان را به برکت مجاهده و ریاضت باطنی به محض  
و هب الهی میسر آید و ولایت عامه به مجرد اسلام آوردن حاصل میشود بمقابل کفار از پس مومن و کلی است  
بمقابل کفار و صالح ولی است بمقابل طایع و عالم ولی است بمقابل جابل و عالم احکام ولایت ولی است  
بمقابل عالم احکام نبوت و ازین عالم عالمی ولایت خاصه مراد است که بالکلیه شست پس ازین تمسید  
باحسن و وجه پنداشتی و دانستی که ولایت خاص بغیر اسلام و قبول احکام یافته نمیشود و اسلام  
بغیر ولایت خاصه یافته نمیشود - پس مسلم غیر ولی بمثال شیخ محض و مسلم عارف شیخ باقر مسلم ادبی و عارف  
بودن ضروری نیست بسیار مسلم اند که عارف نیستند بخلاف عارف که او را از اسلام و اتباع شرع ناگزیر است  
و از همین جا واضح شد تفضیل شیخین بر حقین رضی الله تعالی عنهم یعنی نموده و گیر دلائل تفضیل شیخین این دلیل  
هم بسیار قوی است پس بگویم بدان - ایک الله فی الدان - که شیخین بانی و پرورش کننده شیخ  
نبوت اند که آن بمنزل اساس است که بوسیله آن عرفان نصیب میشود - و انسان بدرجه ولایت میرسد  
پس شیخین قابل مشکوری بر دو طائفه اند یعنی گروه مسلمانان مطلق و گروه صوفیه که بدولت شیخ بدولت اسلام  
و دولت عرفان یافتند و می یابند و خواهند یافت و در کسی این قدرت نعم الهی است که اسلام حبیب است پس و لا  
کجا - و من یتبع غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه ثور مسلم - توضیح مقام ترقی و تنزل اصطلاحی به بزرگ  
چون سالک قدیم در او دیده سلوک می نمود - و مقامات سلوک از ناسوت و ملکوت و جبروت و لا اله  
طی کرده از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله که آنرا انهایی نیست شروع میکنند و دام در مقام یعنی دیر  
فی الله ترقی بر ترقی می یابد و بخود است بخت از چیزی دیگر خبری و اثری نیست بلکه از خود هم شعوری نه وارد  
محض مراد است باری خالی و مستهلک میشود این قسم سالکان را کامل میگویند و امتیاع برای ایشان مقام  
ترقی است بوجه آنکه وحدت و کثرت می بینند و همین را ترقی میگویند چون که درین قسم در نسبت تعدیه نمیشود و لهذا



از نفع رسانیدن بغیر خود بخود و نذر اگر غایت الهی متوجه و شامل حال سالک گشت و خواست که از نفع مخلوق بهم رسد پس انگاه او را از ان ترقی به منزل می آورد تا دیگران را از پستی بر بلندی برد پس باز سالک شعور ماسوی الله معه شعور وجودش از زانی میدارد و از لا هوت باز بنا سویت می سازد و ازین منزل بسج نقصانی در ان ترقی که حاصل کرده بود و ذایع نمیشود آن بدستور بحال برقرار میماند و این قسم سالکان را مکمل می نامند و همین مقام برای اینان مقام منزل است بوجه آنکه باز کثرت در وحدت می بینند چونکه در نسبت این سالکان تعدیه میشود و لهذا در نفع رسانی دیگران بخود نیستند و در منزل رحمت از لا هوت بنا سویت میشود و همین عمده و بهتر است از منزل ملکوتی گوا از منزل ملکوتی بر خرق عادات و کرامات بسیار قدرت یافته باش لکن چه سود مراد تکمیل ناقصین است و آن بغیر منزل ناسوتی دست ندیده که محتاج هدایت عین ناسوتیان میباشد نه ملکوتیان پس لا محاله منزل ناسوتی قابل اعتبار است و پس نور ۱۴ بدانکه نسبت عارفان دو قسم است یکی کشفی چهری دوم کوری خفی پس عارف صاحب چهری کشفی از حال خود و از احوال و مقامات و دیگران خبردار میباشد عارف صاحب نسبت خفی کوری مطلقا از حال خود و از حال دیگران خبر ندارد و گویم به قطبیت باشد تا آنکه زنده ماند بعد وفات البته از مرتبه خود خبردار میشود حال او مثل حال نابینا مادر زاده است که هرگز بشعور اشکال و الوان ندارد و غالباً سلوک اینان بطوباطی میشود و در لقیه چیز سه از حالاتی که بر صاحبان نسبت کشفی وارد شود ایشان را پیدا نیست و بعضی ازین سالکان نسبت تعدیه دارند و بعضی نسبت لازمی پس باعتبار این احتمالات منقسم بر چهار قسم شدند یکی آنکه سالک را خود نفس او و اند و خلق و اند و خداوند که این بنده ذمی تری و صاحب مقامات است و این چنان است که سالک صاحب نسبت کشفیه و صاحب نسبت تعدیه منتقله باشد پس خود نفس خود را بوجه نسبت کشفیه شناخت و خلق او را بوجه نسبت تعدیه منتقله دانستند که با و شان نفع رسید و خداوند تعالی در همه حال عالم و دانا است و دوم آنکه خود و اند و خلق نداند و خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت کشفیه بود لهذا خود را شناخت و نسبت

تقدیر یعنی منتقله نداشت لهذا خلق او را ندانست بر آنکه نفسی از وی خلق نرسید و خدا بهر حال از او بیست  
سوم آنکه نه خود و اندیشه خلق و اند خداوند بسبب آنکه نسبت کشفی نبود نسبت خفیه داشت لهذا خود  
ندانست و نه نسبت تعدیه داشت لهذا خلق نفع نرسید پس خلق بهم ندانست که نسبت خدا و دیگر  
بهر حال میدان چهارم آنکه خود ندانند خلق و اند خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت خفیه بود لهذا خود ندانست  
و چون نسبت تعدیه بود بدان سبب خلق بود نفع رسیدن از وی دانست خداوند تعالی عالم غیب  
بهر حال است **نور ۱۵** - بدانکه چون سالک قریب ختم سیرانی الله میرسد و بجز کیساعت که فوق آن  
ساعتی دیگر نباشد باقی نماید نگاه ابلیس بعین محلی چنانکه وقت موت دنیاوی بنفس ناپاک  
خود می آید نیکار از ذریت خود میگیرد و آنچنانکه وقت موت ایمان بغارت می برد الا من رحم ربی  
ان ربی غفور الرحیم بحین این ساعت ایمانی را که لب لباب آن ایمان است بغارت می برد الا  
ما شاء ربکم ان ربکم علیهم حکیم اگر فضل الهی شامل حال میباشد و توجه اولیا الله که حقه متوجه باطن این  
بیکس و ناپاست البته راکی می یابد و الا فلا حضور سیاه غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فرماید بعض  
سیاحت خود بصحرای قمر و چند روز آنجا فتنه شکنی غلبه بر من کرد ناگاه ابرو تو انداخت و از چیزی مانند غم  
فرود آمد که باو سیلاب شدم با برفی دیدم که فتنه شکنی آسمان باو تابناک شد و صورتی پدید آمد از وی آوای شنیدیم  
که ای عبد القادر من پروردگار تو ام حرام خود را بر تو حلال کردم یا گفت که آنچه بر غیر تو حرام است بر تو حلال  
ساختم این سخن شنیده آید و بانشاء من الشیطان الرحیم خواندم و گفتم که ای عین و بشو فوراً آن نور  
بتاریکی و از صورت مبدل گشت و مرا خطاب کرد که ای عبد القادر لعنم خود و بچشم پروردگار خود و به نطق  
تو و احوال منازل خود از من نجات یافتی سوگند بخدا که بمنزل این آقاه بنفقا و اهل طریق را گمراه  
کرده ام من گفتم که پروردگار هر فضل و منت است حضور رسیدن رضی الله تعالی عنه را پس رسید  
چگونه شناختی که شیطان است فرمود بقول او که حرام خود را بر تو حلال کردم دانستم که حق حلال  
علی گناه امری فرماید **نور ۱۶** - ولی راوی ندانستن غیر ولی را ولی دانستن هر دو منوع  
زیرا که کمال بے ادبی و شقاوت قلبیست تکذیب نبی فی الحال کفرست تکذیب نبی فی الحال افسوس

انجام کارش است او معاذ الله بکفر منجر میشود - قتل نبی فی الحال کفرست و قتل ولی فی الحال فسق  
مگر قاتل ولی را هم ایمان بسلامت بودن دشوارست چنانکه به تجربه رسید فوراً - انسان بچهار  
صفت از عدم بوجود آید - بهیمی - سباعی - شیطانی - ملکوتی - بتقاضای صفت بهیمی قوت شهوانی  
ظاهر شد - و بتقاضای صفت سباعی قوت غضبانی ظهور یافت - و بتقاضای صفت شیطانی غرور  
و نخوت و کبر و عجب و کبر و دغا و غیره جلوه گر شد - و بتقاضای صفت ملکوتی که اصل الاصول بود و بسبب  
همین قوت انسان بلفظ انسان سمی گشت قوت طاعت و انقیاد و محبت و اخلاص و داد و لطف  
و غیره آشکارا شد پس اگر انسان را این قوت غلبه دارد و قوای دیگر را محکوم و متجاوز خود گردانیده است  
انسان است ورنه از بهایم با سباع یا شیاطین باشد انسان نیست و این قوت را اگر محبت با خسان  
نسبتاً منسب کرده و در سهواً از او یعنی اصل خود را فراموش کرده خود را محض پاندا کل و شرب و عیش و عشرت  
میدارد و میداند که همین برای خوردن و خفتن آفریده شده ام چون خواهد که ازین غلط پیرون آید باید که  
صفت انسان کامل اختیار کند یعنی بخدمت شیخی رود که از صفات بهیمی و سباعی و شیطانی گذشته  
بصفات ملکی متصف شده باشد از وی کسب باطن اخذ کرده کار بند شود **ثور ۱۸** - اصل الاصول  
و مقدم از جمله کسب درین راه برزخ شیخ است باید که فهمیده بدان توجه کند برزخ نیست که برجا  
تنها شسته چشم بسته تصور شیخ در ذهن آرد که گویا مقابل شیخ خود شسته ام و قلب خولشتن را زیر  
قلب شیخ لب لبب چسبانده ام و فیضانی که از بنده فیاض بواسطت ارواح پیران سلاسل و قلب شیخ  
میرسد از ان بشکل نواره نورانی یا شعله شمس یا نسیم سحر یا قاطع اطراف تر شیخ گشته در قلبم می آید  
و ببرکت آن فیضان قلبم بصفت قلب شیخ میگردد و بدراج علیاً ترقی میکند و شیخ را از حال کلی خبری  
آگاه و خبر در هر وقت و هر آن داند یعنی در حقیقت او تعالی است که بصفت علیمی و علام النبوی باین  
منظر یعنی برزخ شیخ جلوه گر شده از حال من خبر دارد آگاه است در حقیقت شیخ چیزی نیست هر چه هست  
همانست چنانکه در همه عالم بمنظر مختلفه جلوه گر شد در نیجام بصفت هدایت و اسم هادی خود باین منظر  
تجلی نموده هدایت میکند و شیخ منظر اسم هادی اوست و بصفت علیمی و علام النبوی باین برزخ تجلی

شده خبر دارد آگاه از حال ماست و شیخ منظر اسلم علمی دوست و پس پس بذات و آگاهی و حقیقت  
 هم از دست و شیخ محض منظر دوست و مجاز نسبت بذات و علمی و علای بسوی شیخ کرده میشود و حقیقت  
 نیست که از خود حقیقت نیست اینست برزخ آنها که شیخ را محض منظر اسلم نادی و صفت علمی او تعالی  
 داند و آنها و آنها نیست که نه شیخ مانده برزخ شیخ هر چه مانند همان یک ذات ماند و پس پس چون  
 بدنیطور در امت کند قلب طالب تصف بصفت روح خواهد گشت و صاف و تجلی خواهد شد و هر چه  
 صفات جسمی و سمعی و شیطانی مندرج شده صفت ملکوتی پیدا خواهد گشت و رفته رفته آن صورت  
 برزخی شکل خواهد شد و سالک هر سوال که از زبان حلال و قال خود خواهد کرد و جواب آن خواهد شنید  
 و آن صورت تمامی مقامات ملک و ملکوت و جبروت و لا هوت سالک را انکشف خواهد کرد و در  
 ملکوت از همه ارواح بذریع انصورت ملاتی خواهد شد حتی که حضوری بار روح بر فوج حضور بر نور  
 سرور عالم صلی الله علیه و سلم که انتهای ملکوت عبارت از آنست زیرا که در ملکوت کدای روح مثل  
 و مانند روح بر فوج آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست میسر خواهد شد و خواص علوم و دقائق امور  
 این راه بطفیض انصورت معلی خواهی دریافت و انصورت از عالم مثال است که آن کلید عالم  
 ملکوت است و عالم مثال عالمیست برزخ میان عالم روح و عالم اجسام هم چنین انصورت هم  
 برزخ است در میان روح و جسد شیخ از اینجا معلوم شد که برای هر شخص صورتی است در عالم مثال  
 و انصورت بعد موت باقی میماند بخلاف انصورت جسمانی که در غیر انبیا غالباً بعد موت فنا میشود  
 و در خواب صورتی که بنظر می آید همین صورت مثالی روحی میباشد و از قوت همین صورت مثالی  
 کمالان بمقامات عدیده و در یک آن موجود و مری میشوند و پیرانان هزارها متشکل شدن قدرت  
 میدارند و معلوم ماند بعد تکمیل شوق برزخ چنانکه مذکور شد مدام انصورت مثالی شیخ بمقابل و  
 ربه است سالک بفاصله یک دو در عه موجود و بنظر خواهد ماند و کارها خواهد کرده و مشکلهای خواهد گشود  
 و از حقیض جسمی با وج انسانی خواهد رسانید پس اگر بافضال الهی انسان صورتان بهایم سیرت  
 با انسان اصلی و کامل اتفاق محبت افتد خدمت او را غنیمت داند که از برکت و فیضان محبت و اصل

فراموش کرده خود میاد خوابد و اینان انسان کامل خواهند شد و نه رات الحمد و غلطی نماند خواهند و  
 اللهم اخرجنا من ظلم هذا الجهل الی نور تلك المرتبة السنية الرفیعة آمین آمین بر این مسئله حکایتی تمثیلاً  
 یاد آمد که شبانی بچه شیر را پرورش کرده بود و نام آن بچه نهاده در گله گوسفندان خود میداشت آن  
 بچه شیر بسبب پرورش تربیت اصل خود فراموش کرده خود را سگ این راعی میدانست روز شیرش  
 دیگر آمد و خواست که گوسفند بر دگر به تقاضای اصل خود بان شیر مقابله کرد شیر بشیه گفت ای  
 برادر چه میکنی نمیدانی که ما و تو از یک جنس هستیم و گوسفندان خویش ما و تو باشد چرا مانع می آیی  
 بگه گفت لی فی من شیر نیم بلکه سگ این راعی هم بشیه گفت لا والله غلط میگوئی ترا بسبب پرورش  
 و تربیت این مخالطه افتاده است که با وجود شیر می خورد را سگ میدانی با بابایا ترا بری کرده  
 ازین ورطه هلاکت بساط سلامت رسانیم پس آنرا بر دو آب برده و برابر خود الیتاده کرده گفت  
 و آب بین صورت و وضع ما و تو یکی است یا مختلف بگه چون نگه غور کرد و دانست که من شیرم محض  
 اثر صحبت و تربیت جنس بود که خود را سگ دانستم پس هر دو را آنجا آرد و بر گوسفندان تاخندید و ملاک  
 کرد و خود ندای گفت بگه بگه میکنی او گفت خاموش باش تو هر از اصل خود بیرون ندر خسته بگه  
 رسانیده بودی الحمد لله که زنده شوی برادری همچو من این عقده را نخل نخل شدای برادر و من تمثیل غور  
 و خود را از تنه صفت و لی علیه کرده صفت صلی براترا انسان شوی تو شیر می خورد را به سگی چه گرفته  
 بی شیری گیر تا ترا بشیری تو مطلع نماید و از ذلت سگی و از اندر اللهم از قضا این نور را ای برادر این  
 جلوه یکذرات است که با انواع و اقسام خود می نماید و هر طور که میخواهی سغیر یا بدین خود از ذرات خدا  
 چه بعید باشد حکایتی با تو گویم تا کثرت فی الواحدت را نموداری یا بی سببی تنه کس از تیر اندازان  
 بصحرای فتنه دیدند که دران صحرای لایق و دق پیری بر سندانسته و چراغ پیش او روشن پاتری  
 بخوش رقص میکنند و مطربان سازهای نو از ندرسته تیر اندازان این تماشه دیده متعجب شدند که این  
 که باشد که درین صحرا به فراغ تمام نشسته و او عیش میدهد با هم مشوره کردند که تیر به باین مجمع نامرئی  
 باید زد و یکی گفت بر پیر تیر خم و دیگری گفت بر پاتر سومی گفت هر دو انسان اند اینان را

نگذارید و بر چراغی زند که بکشتن او نیز شکامه میان بر هم میشود و پس بمنزل مقصودی بریم - رای آخر پسند  
 هر سه آمد بر چراغی تیز زدند و در رسیدن تیر چراغ خامش شد و تمامی تماشای از نظر غائب گشت هر سه  
 کسان ترسیده رو بفرار نهادند - صبح برخاسته برای آوردن تیر رفتند چه می بینند که تیر در کله بوم مرده  
 خزیده است و در گریح پس معلوم شد که حقیقت نشیئه چیز نبود هر چه که بود از ذات همین بوم بود  
 از دل بوم سیر کرد ظاهر شد از کله او چراغ و پاتر و مطربان از دیگر اعضای رُسیه حقیقت همان  
 یک حقیقت بوم بود و این همه تشبیه از غفلات آن هم چنین حال همه عالم ماسوای الله است که از  
 یکذات واحد با انواع و اقسام ظهور یافت **نور ۲** - عالم برزخ آنست که ارواح بنی آدم بعد از وفات  
 ابدان در آنجا بوم حشر استقرار میگیرند و این عالم محلا از قرآن مفصلا از احادیث و اخبار نبوی صلی الله  
 تعالی علیه و سلم ثابت شده در میان دنیا و آخرت واقع است و لهذا برزخ نامند این غیر عالم مثال است  
 که آن عالمیست در میان ملک ملکوت که بمکاشفات اولیا و اولئک ثابت شده و هم باعتبار نورانیت  
 و لطافت بعالم ملائکه مائل است و هم باعتبار کیفیت و کیت بعالم ناسوت و درین عالم عکس و لیل  
 هر دو عالم میباشد و همه زمانه زمانه حال بود مضمی و مستقبل آنجا کنجایش ندارد و درین عالم آنچه که نیست  
 نیست نخواهد شد و آمد و رفت و خواهد آمد مثال همه آنها درین عالم مثال بالفعل موجود است چنانچه عبار  
 کتاب قنوجات کی برین دعوای یعنی مغایرت عالم مثال و عالم برزخ گواه است افاد قدس سره ماحصله

ان البرزخ الذی ینتقل الیه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غیر البرزخ الذی بین الاجسام والارواح  
 فالاول لیس فی غیبا محلیا و الثانی فیها امکانیا و الذین یثابرون الغیب الامکانی و ینجرون عن حوادثه  
 کثیرون بخلاف الغیب المحلی فان مکاشفیه اقل قلیل انتهى **نور ۳** - قبر سه است قبر دنیا که آن مقام  
 در زمین قبر عالم مثال آن قبر است که در میان قبر عالم برزخ و عالم شهادت واقع است و مثل عکس و مثل هر دو قبرست باعتبار لطافت  
 و نوریت شباهت برزخ و باعتبار محسوس تقدیری بودن مشابهت قبر دنیا - و قبر عالم برزخ و آن قبر است اصلی و جا نیست  
 استقراری یعنی از میان بعد مغایرت ابدان با آنجا الی یوم نفع الصور استقامت میدارند و محل تعلیم و  
 تعبیر و سمع و بصر و غیره حقیقت همین قبر است مدد گیرد و قبور برادر از سوره نجم و غیره بطول لعل

و عاوس میباشد و این قبر محل اسکاشفه قطاب است یعنی قطب است که کشف حال نمیشود و از  
 قبر عالم شمال بیشتر حال باوراک و مشاهده می آید و فیضان باولیا از همین قبر میرسد و سوال و جواب همین  
 قبر متعلق است و مکالمه احباب اموات و جواب اموات با حیا از همین قبرست یعنی آنچه که انسان زنده عرض  
 مطلب بقاعده اهل حقائق به قبور او لیا کند جواب آن نمیشود و بدو طور یکی بطور خطره میخورد و سیاه آواز  
 مثل آوازی که از قهر چاه یا از درون گنبد بطور غنه بر می آید یا از دور بزرگ میوه میوه میوه را اول آنچنان  
 که سائل در دل چیزی خطاب کرده بطور خطره گوید من بعد خاموش شود بعد ساعتی هر خطره که در قلب  
 سائل آید اثر جواب از لطف و اندک گاهی آواز صاف مثل کلام با همی که یکی با دیگری می کنند می آید  
 اخیر تبه کامل و آخرت است که از کثرت شوق و ورزش هم میرسد و این قبر اصلی مجاز می و مقابل قبر دنیا میباشد  
 و اگر در دنیا قبر نیست یعنی دفن نشده بلکه مثلاً حیوانی خورد یا سوخته شد پس بعد نفهم از شکم حیوان هر جا که فضله  
 نفهم این جسم خارج شده قرار گیرد و بهما قبر او قرار داد خواهد شد زیرا که چیزی از اجزای انسانی که نفهم  
 او مست گاهی زائل نمیشود و هیچ نوع استخوان و تغییر یا پس آن جز که بهما از شکم حیوان برآمده بر زمین نیفتاد  
 بهما نجای قبر او مشهور خواهد شد همچنین در سوختن نیز آن ذره محفوظ ماند و هر جا که باشد زمین او را امانت دارد  
 همان زمین قبر او باشد و اثر آن قبر اصلی و قبر دنیا مجازی است مثل شعاع شمس بر زمین یا نور چراغ در  
 مکان یا تعلق روح به بدن میباشد به همین مثال باید فهمید این قبر چند روزه است و همیشه استحالات  
 انواع و اقسام بر آن دائر و سائر امور در آنجا بدر آنکه موت انتقال است از عالمی به عالمی بدین لحاظ  
 آدمی را سه موت و چهار حیوة باشد سه از دنیا اجمالی و چهارم آخرین ابدی تفصیلی است آنکه چون روز قیامت  
 مولی تعالی ارواح را خلعت وجود بخشد و است بر کف فرموده می شنید این حیات اول بود بمقدار  
 او تصدی دادند چون از اینجا نقل کرده بعالم شهادت رسانید آن نقل موت تا بود از عالم ارواح و این  
 آمدن حیات تا عالم اجساد و این موت اول حیات دوم شد بمقدار این حیات همانست که او در عالم میگذرد  
 چون از اینجا بعالم بر نرختیم این موت دوم است که از دنیا بر قیامت موت سوم که به بر نرختیم جای گرفتیم  
 از اینجا به آخرت بر نرختیم انتقال از بر نرختیم موت سوم باشد و وصول به آخرت حیات چهارم این حیات است

که بعد و خانی نیست **فصل ۳۲** (سوال) چه حکمت بود که عالم را بعد فنا مطلق که مراد از فناست با  
 با خلقت وجود ازانی دادند و آینه برای ابد الابد باقی دوایم بگذارد عالم ممکنست و ممکن همین که خود بود و محض از قدرت به بود  
 آمد باز به بود و چون قدرت چنانکه که خواهد شد پس از بود و آوری نام باقی شستن از چه صلیحت است (جواب) اینچنانکه  
 در اول و بعد حمت شد بعضی بیان می آید اگر پسند ظاهر لید مسلم دارند و در با صلاحتش که کشند اینجا زود و حق کرام دد  
 مقام است یکی کان الله و لم یکن معه شیء - این را مقام احدیت خوانند و هم آنکه چون خواست که خدا  
 خود را ظاهر کند - و ظاهر که طور آن سبب تخلیق ماسوی چگونه صورت هستی لهذا را داده تخلیق کرد و عالم  
 از عدم بوجود آورد - این را مقام واحدیت موسوم کنند و حکمت درین محض معرفت خود است و پس  
 که اگر خلق نبودی خالق را جز او که دانستی - و خانی که گفتی پس بر تقاضای مقام وحدت ماسوی را  
 بیافرید و خود را بر ایشان ظاهر فرمود و است بر یکم گفت و خلق را مستغرق جواب علی گردانید و باز فنا  
 خواهد کرد که معنی العالم حادث مستدعی این فناست باز اگر زنده نماند همان مقام احدیت نام مقام  
 و احدیت چنانکه بود و در با حجاب زیرا که احدیت مبنی از و احدیت نیست بخلاف و احدیت که قطعاً مبنی  
 از احدیت است و بقای او هیچ منافی احدیت نیست چنانکه سید الطائفه جنید قدس سره فرموده است  
 که هو الان کما کان پس تجلی هر دو شان خواست تا مقام و احدیت باز برده از روی بر اندازد و ابد الابد  
 بر افعی تجلی مانند اندازد عالم فانی شده را باز احیا خواهد کرد و احدیت حکمت آنکه دوباره مخلوق را خلعت  
 وجود از زانی دارند و باز و پس نگیرد - دیگر خدای داد که حکمتش چیست جل جلاله و هم ناله **فصل ۳۳**  
 چون قالب دوم علیه السلام تیار شد و خلفه خلیفه الله بودنش در تمامی ملکوت شیع یافت ملائکه  
 علویه پیش ابلیس رفتند و گفتند تو این قالب را دیده و چه خلیفه الله بودن این جسم و ترکیب بگو یا  
 رای بدان سوخی یا هم ابلیس بعین آمده در قالب بجان آدم علیه السلام داخل شده بعد ساعتی  
 بر آمده گفت درین جسم سیر نمودم جای قابلیت خلافت ندیدم زیرا که ترکیبش از اعصاب و عروق  
 و خون غلام خشم و غیره است خون بجان یافته در عروق مثل سیلاب گردش خواهد کرد و اعصاب  
 متحرکه با هم بخت قتل و محاربه خواهد رسانید و چنین و چنان عصبان و نافرمانیها با تو می خواهد کرد آن هم



خلاف منصب خلافت باشد که جانب چپ این کالبد کوشک دیدم که در آن راز نیست مخفی و دعوت  
 نهاده مرا با نسبت قدرت سیزده انداز چار بیرون آدم اگر سبب خلافت باشد همان از سر خواهد بود  
 در هیچ نیست صوفیه کرام نوشته اند که آنرا از محبت و عشق خداوند تعالی بود که در دل آدم و دعوت نهاده  
 و آدم را مفتون خود کرده بودند این پنج مخلوق را سیریت ای پسر بدان آدم محض از آن سر آدم شد  
 در نه شل دیگر خفاقات او هم بود پس تو از آن راز چرا غافل شسته و قمری نمیدی و خالق خود را  
 نمی چوئی و نمی یابی اگر آن سر در یابی آدمی شوی در نه پنج مانی و پنج نقوی عشق الهی و دل پیغمبری خود را  
 شنید آن محبوب کنی تا که چیزی گودی و گویند مردی - **تور ۵** - بدانکه نسبت دو قسم است شفا  
 یعنی غلبه تعلق عاشق معشوق و معشوقه یعنی غلبه تعلق معشوق به عاشق - اول نسبت زحیلی  
 دوم نسبت جویی - غلبه آنست که جمله کا طالب موافق مرضی مطلوب باشد و جویی آنکه جمله کا مطلوب موافق مرضی  
 طالب باشد و لیا را بشد این دو قسم نسبت بنسب اند بعضی نسبت عاشقانه میدانند و بعضی نسبت  
 محبوبانه و نسبت دوام تعلق قلب است بجناب الهی مع الانقطاع عما سوا و آنست معنی این کلام که فلان  
 با نسبت است **تور ۶** - صدق طلب طالب را محروم ندارد از حصول کمال آن ذی الجلال  
 اگر چه پیر و ناقص باشد بلکه گاهی اینچنین پیر به بکت صدق طلب مرید درست میشود - نقل است  
 شخصی همیشه طلب پیر می شد لکن او پیری حسب طریقه سیر نیامدی روزی تنگ دل شده قسم خورد  
 که اشب هر کس که بخانه من آید مریدش شوم اتفاقاً در آن شب دزدی در رسید این مطالبات و ق که قطع بود  
 فوراً دست و گرفت و گفت که مریدم کن دزد در اقل دله به ترسید من بعد او را احق دانسته قبول کرد  
 که از این حیل عقب گذاری میشود ترا چه نقصان چون دزد مریدش کرد و گفت مرا چیزی به فرماناتان  
 مشغول شوم و بخدا رسم درو بیچاره چه داند - توندیدی مکی سلیمان را چه شناسی زبان مرغان را  
 و اکل و خلاصی خود را این دو حرف گفت که از تمامی خاندان علیحده شده و صحرا برو و آنجا گوشه  
 حافیت نشسته خدا را یاد کن و الله الله بخوان و از حضور دل بگو طالب صادق بجز این تعلیم از خدا  
 قطع تعلق کرده به صحرا رفت و بعبادت الهی مصروف شد چون پیر ناقص بود بخدا رسید تضرع علیها

را از نگاه باری تعالی الهام شد که بروید و فلان دزد را تعلیم داده تا تکمیل رسانیده بگوئید که آن صاحب  
 صادق ما را که مرید کرد و بسا پرسان چنانچه در آن واحد به برکت تعلیم خضری دزدی رفت  
 و صاحب کمال و تکمیل شد و مرید را دریافته بر او رسانید به بیند که طلب صادق طالب با پر  
 ناقص چه کرد و چه شد **تور ۲۷** شیخ خود را رضی الله تعالی عنه بعد قدسوس پرسیدم که بسا  
 در ویش چیزهای مردار و حرام میخورند بارها دیده شد که لحم و شحم حیوان بیست تناول کردند و بظاهر  
 صورت جذب و جنون هم ندارند و بسا اوقات شخصی غیر از اهل آن حصه داده اند چون دیده شد علوا  
 بود و با جرات فرمودند که فیکون صفت باری تعالی است چون بنده بعد فاجرت درین صفت  
 میشود و منظر این صفت میگوید و انگاه قدرت بیابا بد که ماهیت اشیا را تبدیل کند اگر مرده گوید که  
 زنده است زنده شود و اگر زنده را گوید مرده است مرده شود اگر لحم در او را علوا اندخلوا شود و اگر  
 علوا را بر او گوید بر او زد و در تریاق را زهر بلابل سازد و زهر بلابل را تریاق چنانچه قصه زهر نوشی سیدنا  
 خالدين و لید مشهور و معروف است پس چون باین صفت متصف شد اگر بر او علوا داشته خورد و  
 چه باک که بقوت کبرتش خود علوا شده است و بر ظاهر که چون ماهیت بدل میشود و مکش هم بدل میگردد  
 شلا شرب انگوری که نجس العین است اگر سر کشد و خوردن آن حلال و درست است زیرا که حکم نجاست  
 بوجه بدل ماهیت باقی نماند همچنین حال همه اشیا است و فلان سنا قشعه عرض نمودم که سبب  
 یاسیدی تسکین خاطر شد **تور ۲۸** روزی عرضیه دهم که روح چیست فرمودند عکس صفت  
 حیات باری تعالی است چون ذات و صفت باری تعالی هر دو متمم الادرک اند حقیقت روح چنان  
 فهم آید که عکس و ظل اوست **تور ۲۹** روزی پرسیدم که سبب چیست که فقرای دنیا یکی  
 یکایک نماز ترک میکنند اگر پرسیده میشود در جواب او و اعبد ربک حتی با تیک الیقین میخوانند  
 فرمودند این قول عین برای بیت است بخمال عقب گذاری خود چنین میگویند ورنه در حقیقت اشیا  
 از نگاه ترک نماز بسیار دارند و ظنوا المؤمنین خیرا گاهی چنان استغراق پیدا میشود که از وجود خود  
 خبر ندارند زانی بشا به جمال الهی میجو سکاری باشد و قتی بورود و از ذات عجیبه غریبه بجهت تیرانند

ساعتی بشدت تجلی جلال قدرت بر خواندن ندارند و قس علی ذلک - روزی سیدی ابو بکر  
 شبلی قدس سره میجا بانه بکمان پیر خود حضرت جنید بغدادی رحمه الله علیه درآمد و بر سرش ایستاد  
 و سکنه نان شعر خواندن گرفت محذره بنید رضی الله تعالی عنها خواست تا به پرده رود و حضرت  
 جنید فرمودند حاجت نیست که او اینوقت درین عالم نیست حضرت شبلی بعد ساعتی بنحو واقفاد  
 و تادیر همچنان بود تا آنکه جنید رضی الله عنه متوجه حال او شده از ان مقام باز گردانیده بمقام صحو  
 و هو شیری آوردند شبلی گریه آغاز نهاد آنگاه حضرت جنید محذره خود را فرمودند که اکنون  
 به پرده برو که او باین عالم بازمی آید بالجمله این قوم را بهجوار اودات و تجلیات انقلاب احوال  
 بیش از پیش است در امثال احوال از بجا آوری احکام معاف میشوند چنانکه درین حکایت گذشت  
 که حضرت جنید آن زمان حاجت پرده و حجاب ندید و نیز شاید که مخفی او امیکرده باشند لکن  
 و بصورت فوت جماعت هم لاحق حال میشود که جماعت تنها خواندن او انمیشود و اینهم سخت نازیب است  
 که ترک سنت مومکره بلکه واجب عند البعض لازم می آید پس سبب اول فهمیدن اقرب فی البصایب است  
 باز عرض کردم که ستهراق و تحریف نماز است و در باقی امور نیست مثل اکل و شرب و غیره فرمودند  
 ندیدی که همانین چگونه میخورند و می نوشند عقل نماز دیگرست و عقل خورش و دیگر بر همانین  
 با وجود اکل و شرب چگونه و را مور شرعیه قلم جاری نیست اینجا نیز همچنان باید فهمید و الله عالم با صواب  
 و الیه المرجع و الماب بهر حال ظن خیر باید کرد و اعتراض نشاید کرد و نیز دوست که نماز در یک مغممه  
 گزارده باشند بسبب حصول قوت طی ارض برای اجزای فضیلت صلوٰه و مسجد الحرام که یک رکعت  
 در وی برابر صد هزار رکعت است در غیروی اگر گوی که تردیده شده که از اقل وقت نماز تا آخر همین جا  
 مانند لحو غائب نشدند پس چگونه و اینجا رسیدند گویم چه دانی که بحکم و صورت اصلی رفتند و بحکم  
 ظنی و شانی مشابه اصلی اینجا ماندند چنانکه بارها از مردان این راه واقع شده است بالجمله حسن ظن  
 را بحال و سبع است تا که اتوفیق دهند و از بلای بدگمانی دار مانند اللهم از قفا فور - بلکه  
 انسان عالم خیر است و ماسوی آن عالم کبر و این عالم صغیر جامع جمیع اجزای عالم کبر است

فکلمان فی العلم مجمل فهو فی روح مجمل وکلمان فی اللوح مفصل فهو فی قلبه مفصل وکلمان فی العرش فهو فی  
 جسمه وکلمان فی الکرسی فهو فی نفسه ازینجا گفته اند که فکر کنیک بکفیک فلیس شیخا جاعنک انما سمع  
 کیف یقول الحق سبحه اقرع کتبک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا پس هر که این کتاب بخواند  
 بر همه ماکان و مایکون آگاه شود و هر که تمام تواند فا فردا ماتیسر منه قال تعالی اسنیر بهم آیاتنا  
 فی الافاق و فی انفسهم حتی یبین لهم انه الحق و قال تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون را باطله هر آنچه در عالم  
 کبیرست همه درین عالم صغیر موجود و شلا در عالم کبیر شاهی باشد که حکم او در تمامی مملکت نافذ بود و هیچ یکی  
 از رعایا بایه اذن او کاری نتوان کرد و در عالم صغیر بجایش روح صل است از عالم ابر که در جمیع مملکت  
 بدین تصرف دارد و کار همه بواج تابع فرمان اوست در ان عالم شاه را وزیر می باشد که تدبیر امور  
 سلطنت و نظم خوش مملکت مفوض با و باشد ازینجا عقل است که کار وزیر سر انجام میدد بلکه  
 توان گفت که عالم کبیر را شاهی است که فوق او شاهی دیگر نیست و انرا شهنشاه میگویند یعنی  
 خدا عزوجل ازینجا بجای امثالش روح است که غلی از ظلال و تعیینی از تعینات اوست  
 جل جلاله و در ان عالم شهنشاه را وزیر می است که او را وزیر اعظم و نائب کل و خلیفه مطلق گویند  
 و آن ذات همیش و مانند بنی ماست صلی الله تعالی علیه و سلم ازینجا عقل است که عکسی از عکس  
 پرتوی از پرتوهای حقیقت علیه اوست صلوات الله تعالی و سلامه علیه ازینجا شهنشاه حقیقی  
 را عرش عظیم است که نسبتی خاص بجناب رفیع باری تعالی دارد و ازینجا قلب است که خاص مقرب  
 محل روح است و انجا سلطان اگر کسی رفیع و بلند است ازینجا در مقام علی و ازینجا روح محفوظ است که ماکان مایکون همه  
 مکتوب است ازینجا قوت خیال است که هر چه در شکل و الوان و هر چه که از راه حواس خمس ظاهر می درک میشود همه با  
 در و محفوظ است ازینجا او را که باری تعالی محال و متعذر است ازینجا او را که حقیقت روح و شوار  
 و متعسر است ازینجا استیلا و غلبه باری تعالی در همه مملکت است و بعلم قدرت خود هر جا موجود است  
 و بمعنی ممکن هیچ جای نیست ازینجا روح به تدبیر و تصرف در بدن هر جا موجود است و باز توان گفت  
 که فنان جا ممکن دارد و ازینجا مثلا چون خدا خواست که زید را پیدا کند اذل را راده الهی متوجه شود

من بعد نتیجه آن اراده یعنی تقدیر تخلیق زید باین بیعت و شمول و رنگ و رد و لوح محفوظ ظاهر  
 شود از آنجا ملائکه ملا اعلیٰ سلطان کندگان لوح بران مطلع و آگاه شوند باز بوساطت آنان ملائکه  
 موكلان ستارگان بروج و سموات خبر یابند و بواسطه اینان ملائکه اربع عناصر را خبر رسد و  
 ایشان در اجسام اثر کنند و فوای جسمیه الوین زید را محرک شده هر دو را جمع کنند نگاه صورت  
 زید بر انسان که حسب اراده الهی در لوح محفوظ منقوش شده بود بهیچ شکل و شمائل در رحم مادر  
 استقرار یافته پیدا شود و چون این حکم را مانعی نیست لهذا بهمان طوری که خواستش او تعالیٰ نیست  
 زید پیدا خواهد شد و اگر حق تعالیٰ آن کار آغازنده را بانجام رسیدن نخواهد و در تخلیق زید نقصان  
 پیدا آید مثل اسقاط حمل یا هر نفعی که خواستش او تعالیٰ باشد همین طور شال آن در عالم صغیر باید  
 همیشه شال دل تو هست که بسم الله نویسی آن اول اراده تست من بعد صورت آن بسم الله  
 در لوح دماغ تو منقش شود که چنین و چنان خواهم نوشت پس از آنجا در آنجوه نطفه و ارواح حیوانیه  
 که مشابه ملک اند حرکت پیدا آید و از آنها در اعصاب و عضلات و از آنها در انگشتان و انگله  
 و آن بسم الله همیشه صورت که خواستش تو بود از آنمله بوجود آید و چونکه اینجا مانعی نیست همان طور نویسی  
 که اراده کرده بودی و اگر در وسط تحریر دل تو خواهد که با تمام برسانی بران قادری یا در انشاء  
 کار دل تو دوباره نوشتن تغییری از ان صورت که اول خواسته بود خواستش کند بران هم قدر  
 داری که باریک تر از ان نویسی یا جلی تر یا هر چه که خواهی آنجا قیامت است که همه ملکات را محو  
 و فنا خواهد کرد و بجز ذات باری تعالی همه را بر باد خواهد داد و انجا موت است که جمله ملکات تن را در هم  
 و بر هم کند و جز بادشاه که روح اصلی است چیزی باقی نماند برین تقریر بخوبی دانستی که من حرف  
 نفسیه فقط حرف رب و ان الله خلق ادم علی صورته و در عالم کبیر شایان امرای مقرب بارگاہی  
 باشند اینجا جگر و طحال و غیره امرای مقربین اند از آنجا سلاطین را خازن باید این خیال و حافظ است  
 آنجا عرض بیگی و پرچم نویسی باشند اینجا حس مشترک است که هر چه از راه حواس با درسد و نفس ناطقه  
 و صده و ده آنجا تدبیر کلیه را امر جدا باشد و امور جزئی را ناظران جدا آنجا نیز اوقات کلیه عقل است

وعلوم جزئی را و هم دخواست آنجا شایان را مرکب باشد اینجا هر دو یک تست که بر آنها سوار شده  
 هر یک آنجا بی بروی آنجا سلاطین را لشکر باید که دفع دشمن کند اینجا هر دو دست تست که بیعت  
 مودی پرودا از آنجا تحصیل را باید که اموال و خواسته های شاه را فراهم کند اینجا قوه شمولی  
 که اکل و شرب و جمله خواج ضروری طلبیده جمع میکند اینجا شمع و کو تو ال باشد اینجا قوت غصیه بر  
 سیاست است که کار کو تو ال میکند اینجا جاسوسان باشند که احوال بیرونی دریافت و بعضی سلطان  
 عرض دارند اینجا خواص خمس با صهر سامه شناسه ذائقه لاسر جاسوس اند که کل حالات خارج بوسیله  
 حس مشترک میرسانند آنجا خدمتکاران باشند هر یک که بر خود ماسور اینجا قوه باطنیه و غایبه و نامیه  
 و ماسکه و دافعه و غیره را خدمتکارانند که هر یک کار خود بجای آورد ماسکه اسماک طعام و مدهه کند تا حرکت  
 در کار خود کند و باطنیه بهضم او پر دازد و دفعه دفع فضلات همچو کتاسان کند و غایبه باعضا بدن با  
 تحلیل رساند و نامیه بدن را بالیدگی و بد آنجا باور چنان باشد اینجا معده است آنجا حرارت که هرگز  
 طعام را بخت میکند آنجا نگر نیز میباشد اینجا نگر نیز مگر که هرگز غذا را شرح رنگ دانه خون میکند اینجا سقه  
 باشد اینجا کلیه است که آب از خون جدا کرده و ریتانه اندازد و از ریتانه مثل نواره جاری شده میریزد و پس  
 مثل نواره هم موجود است آنجا شایان را با هم جنگ جدال که یک دشمن دیگر شده مملکت همدگر  
 را خراب و برباد کردن خواهند اینجا امراض اند که در مملکت روح خسل میکند و محاربه با روح کرده  
 بر باد می ملک او منظور و از زمین محاربه را بجران گویند آنجا فزلقین را مدوے و ککله باشد اینجا فز  
 را بد بر مری و نقصان علم و تجربه طبیب مدد رسانست و روح را دو او پر مری و خدایت طبیب و مقدار  
 بودن صحت که جمله تدابیر دشمن را باطل میکند آنجا دزدان اند اینجا عروق و ماسا ریکا که غذا را از معده  
 و زوده بجز میرساند آنجا در رعایا مردمان صالح و طالح باشند اینجا خصائل حمیده و شمائل غیر حمیده اند  
 آنجا عناصر اربعه اند اینجا اخلاط اربعه هم مزاج عناصر اند آنجا ستارگان خشنه اند که بظن خود  
 عالم را روشن و خفیات ظلمت را آشکارا کنند اینجا نور ابر و نور بصیرت باشند که کارنا رت و اضافات  
 بالفراهم رسانند آنجا جبال اند که سکون زمین به آنهاست اینجا عظام مثل کوه استاده اند که قیام بدن

بد آنهاست آنجا نباتات و اشجار است اینجا موئیها شال آشکار است آنجا آنهاست که آب در آنها جاریست  
 در اینجا عروق است که خون در آنها جاریست آنجا چشمهای نوع بنوع شیرین و نمکین و تلخ و متعفن باشد اینجا  
 چشمه دهن شیرینست تا که طعام و لقمه طعام بر جای ماند چشمه چشم نمکین که بقای چشم بان محتاج است  
 یعنی در چشم چشم بسیار است و چشم نمکین نمک نماند و چشمه گوش تلخ و شور است که برگوش حجاب حفاظت و  
 نیست لهذا ملک الهی مقتضی شد که این چشمه را تلخ و پدید کرده شود تا از دخول هوا و دامن ماند و چشمه  
 بینی بد بود درست تا قدر خوشبو شناسد آنجا ابر باران است که از زمین بر جااسته بکوه زهر برسد  
 و آب شده باریدن گیرد و اینجا بخارات است که به رطوبات چشم رسیده اشک شده بارش کند آنجا  
 طوفان آب است اینجا غلبه رطوبت آنجا طوفان باد اینجا غلبه ریح آنجا زلزله الارض اینجا تشعیر و  
 در عینه آنجا حیوانات از استحالته شیا متعفن پیدا شود اینجا هم از استحالته بلغم حیوانات مختلفه مثل  
 رشته و کدو وانه و غیره نکو یابد آنجا ابلیس و شیاطین اند اینجا نفس اماره آنجا بهشت و دوزخ است  
 اینجا صحت و مرض و بهشت و نعيم است و درد و زخ و تعذیب همچنین از صحت و نعيم پیدا آید هر چه خواهد بکنید  
 و بخورید و بنوشید و پوشید و راحت یابید و از مرض و تعذیب می آید نه در خوردن و نوشیدن لطیف  
 و مزه نه نوحه و راحت نه حسب خواهش و مرضی کردار و گفتار و زقار آنجا ملائکه اند که بر تدابیر عالم  
 اینجا نباشد و مقرانند اینجا بخارات لطیف که بموجب حکم روح هر جا در تدبیر بدن میگوشتند و حکم و نافذ  
 میکنند چون رفتن و خواب عضلات با رقبض و بسط کنند و چون گرفتن و دادن اراده کنی عضلات است و  
 را و علی هذا القیاس اگر کسی بغایت نحیف البدن باشد چه عجب که حرکت بخارات و جسم مشاهده تواند  
**آنجا** نعمات و مزایای و بخت آنجا و از خیره انسانی بجای میزای آنجا از رعیت آنجا و اولاد آنجا  
 همیا اینجا و ندان آنجا مناظر علمین افتاده اینجا مریگان چشم نهاده آنجا مرگ اینجا خواب آنجا حشر آنجا  
 از خواب بیدار شدن و علی هذا القیاس کل تعلقات العالم و اینجا علم غیر محصور اند نه علم با آنها احاطه کنند  
 بیان ما تفصیل آنها را وسعت دارد و لهذا احواله بعلم الهی کرده بر آید سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک  
 انت العليم الحكيم گفتا کرده شده باجماله هر چه در العالم است خواه در احاطه علم با باشد یا نباشد بعینه مثل او

در میان خواه بود عام ازین که ما دانیم یا ندانیم لازم که درین مشکله غور بیا کرده باشد و سهل نگذرند  
 سیرنا سوتی نیست فی الافاق و فی النفس کم افلا تفسرون در معرفت باری تعالی بقدر وسعت خود این  
 سیرنا گزیر است تا بوسه از عرفان یا بدور نه از جابل هم بدتر شمرده شود لور اسم - خدا تعالی  
 واحد حقیقی است و احد عددی نیست که بعد و سه پنجم یافته و و شود یا قسمت ربع و نصف و ثلث قبول  
 کند و نه قسمت پذیر است و نه از سه پنجم مرکب شده و نه از پنج پنجم ترکیب یافته لور اسم -  
 واضح باد که نزد صوفیه که ام صفات باری تعالی غین ذات است جدا از ذات نیستند و عالم جبروت مراد از  
 همین سیر صفات است پس سیر صفات از سیر ذات که مقام لا هویت است چرا جدا قرار یافته اند زیرا که اینها  
 میشود که صفات جدا از عین ذات باشند و عینیت ندارند سبک و کم بر تقدیر عینیت نیز از تالیس اعتباری  
 ناگزیر است و اینهمه حضرات متعدد باشند و ذات را هر حضرت شانی جدا و اسمی علیحد است پس  
 بنا بر آسانی سیر و معرفت و تیسر حضرت سیر را جدا گانه قرار یافته اند و نه یک سیر لا هویت کافی بود فانه مقصود  
 کمالا یغنی ازین تقریر و واضح شد که جدائی سیر جبروت از سیر لا هویت موجب جدائی صفات از ذات نیست  
 و نزد متکلمین صفات نه عین اند و نه غیر حکما نفی صفات کرده صفات را عین ذات گفته اند و الله اعلم  
 بالصواب لور اسم - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت  
 شیئا الا و رایت الله قلیه - ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه - این چهار مقوله بزرگان اولیاء الله تعالی  
 وقت حصول قرب رب الارباب و خروج مدارج جاری میشود و هر ولی بقدر قربت خویش به سببیکه  
 از اینها ترجم میکند مقوله اول سیدنا صدیق اکبر است دوم سیدنا عمر فاروق را سوم سیدنا عثمان غنی  
 را چهارم سیدنا مرتضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین علی قدر مراتب خود هر یک ازین حضرت فرموده  
 مقوله اول ناشی و ما خود از مقوله دنیا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و لایقول لصاحبه الا تخزن الله معنا  
 انیقول نبی ما صل الله تعالی علیه و سلم مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله قلیه است و مقوله دوم ما خود  
 از مقوله موسی علیه السلام ان معی ربی انیقول موسی علیه السلام مصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله  
 بعده باشد اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک و فرق میان شهود نبی با صلی الله علیه و سلم



و شهید حضرت موسی علیه السلام نیست که حضرت خنیت صلی الله علیه و سلم را اول نظر بر حق افتاد بعد  
از ان بر نفس خود و موسی علیه السلام را اول نظر بر خود و بعد بر حق داین هر دو خوب محبوب است  
اما اولی اتم و اقرب است و مقوله سیدنا ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بر طریق برب است یعنی  
من الله که برهان می است و مقوله سیدنا فاروق رضی الله تعالی عنه بر روش سلوک است یعنی  
موافق شعور و فهم خود که برهان می است و در اینجا از جذب و سلوک همین معنی مراد است نه اصطلاح مشهور  
که اینجا فضیلت سلوک راست با زنی و معنی هر دو خبر از تعدد مشهود میسر و مشک نیست که توحید می باشد  
یا الی افضل و اکمل است باز مع بوسه از تصادوی هر دو مشهود است که در فی نیست باعتبار همین  
مقولات یکی را بر دیگری فضل است این فائده به همین سبب در دم تا فضیلت یکی بر دیگری معلوم  
نور ۳۴ - و قتی که انسان بعد بلوغ می رسد رتبه روح او را فرا می گیرد و علوی از قسم لایک و یک سفلی  
از قسم شیطانی و اول انسان را و بکار خیر و شرک باشد یکی رغبتش در دل می اندازد و دیگری قدرت  
بر فعل را و دهر و یک خرکار بد حرکت شود یعنی هم انقاء او در دل کند و هم اسباب آن فعل گردد این را درج  
شسته خبر انسان و دیگر حیوانات را نماید باشد انسان مکلف است و حیوان مکلف نیست و چون انسان  
کماهی موافقت کین و گاهی موافقت شیطان نماید درین هر سه جنگ و جدل میماند و با هم یکی از دیگر  
ندامت میکشد اگر انسان متابعت ملک کرد شیطان نادم شد و اگر موافقت شیطان کرد و ملک  
ندامت می رسید این سلسله واردات مدت العمر همین طور می آید و می رود شاید هم از سفلی مشهور است  
عبارت از همین شیطان باشد و هم از علوی و نوری که گفته اند همین دو ملک و العلم عند الله تعالی انسان  
باید که در دم موافقت با ملکین دارد و تا نجات آخرتی یا بد نور ۳۵ - در هر زمان غوثی میباشد که  
تمامی اولیاء آن دوره را سر و سر در است هیچ ولی از اولیاء آن زمان بدرجه او نرسد و از قطب  
در هم گویند که کار عالم را در دنیا باشد و همه نظم و نسق بدست نقاد می یابد و درین مقام او را عبد الله  
نام کنند و او را دو وزیر بپسند و یسار باشد عبد الرب و عبد الملک عبد الرب و وزیرین است عبد الملک  
وزیر یسار چون عبد الله رحلت کند عبد الملک قائم مقام او شد و عبد الرب عبد الملک گردید که

جديد بجای سعید عبد الرب آید همچنین این دور تا قیامت دائر و سائر خواهد ماند و زاده نبوت حضور  
 نبی مصلی الله علیه و سلم عبد الله بودند و سیدنا ابوبکر عبد الملک و سیدنا عمر عبد الرب چون عالم  
 مصلی الله تعالی علیه و سلم رحلت فرمودند صدیق اکبر عبد الله شدند سیدنا عمر عبد الملک عثمان غنی عبد الرب  
 چون دور صدیق اکبر باختر رسید عبد الله سیدنا عمر شدند و عبد الملک عثمان غنی و عبد الرب  
 سیدنا مرفعی علی چون دور رسیدنا عمر تمام شد سیدنا عثمان غنی عبد الله شدند و سیدنا علی مرفعی  
 عبد الملک سیدنا امام حسن عبد الرب چون دور عثمان غنی اختتام یافت سیدنا علی کرم الله وجهه  
 عبد الله شدند و سیدنا امام حسن عبد الملک و سیدنا امام حسین عبد الرب چون دوره جناب امیر  
 پسر رسید نفبت عبد الله بی سیدنا امام حسن رضی الله تعالی عنه رسید و همچنان تا سیدنا امام حسن عسکری  
 بعده سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه عبد الله شدند و در آخر زمانه این منصب رفیع با امام مهدی رسید  
 عبد الله در وقت خود هم عالم را فیض می بخشند بجهت توسط اربع بیج کسی نمی رسد و فتوحات فرموده و لکن  
 الاقطاب المصطفی علی ان یکون له هذا الاسم لا یکون منهم الا واحد و هو الغوث و سید الجماعة فی زمانه و منهم من  
 یکون ظاهراً و حکماً و یجوز الخلافة الظاهرة کما جاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کما یلکون الصدیق و عمر عثمان  
 و علی و الحسن و موسی بن زید و عمر بن عبد العزیز المتوکل و منهم من له الخلافة الباطنة خاصة و حکم له فی الظاهر کما  
 محمد بن هارون الرشید و کما یلکون زید البسطامی و اکثر الاقطاب لاحکم لهم فی الظاهر و منهم الامم رضی الله عنهم و لا  
 یزیدون فی کل زمان علی الاثنین لثالث لهما الواحد عبد الرب و الاخر عبد الملک القطب عبد الله قال الله  
 عبد الله قال الله تعالی و لقد سوانه لما قام عبد الله یعنی محمد مصلی الله علیه و سلم فالقطاب کلهم عبد الله و الاثم  
 فی کل زمان عبد الملک و عبد الرب و هما اللذان یخلفان القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزیرین  
 الواحد منهم مقصور علی مشاهد عالم المملکوت و الاخر مع عالم الملک و الله تعالی اعلم نوراً و الاثم  
 افضل من النبوة من حیث انک دلائل نبی از نبوة افضل است زیرا که مراد از ولایت ترقی است از فعل علی  
 یعنی عنده شوق و محبت و دلائل باری سبحانه شدن همه شما بمقابله آن وفائی و مستهک بودن  
 همه در آن و مراد از نبوة تدریجی است از ترقی یعنی ما شعور ما سوسمی دادن و بنا سوت آوردن و بنا بر

تبلیغ رسالت این منزل است پس لامحاله ترقی بی از منزل او افضل باشد نه آنکه معاذا الله ولایت اولیا از نبوت اینها علیهم الصلوٰۃ والسلام **نور ۳۰** - القبض والبسط کلاهما حالان شریفان معنی نیست که چون اولیا الله را دولت وصل حاصل میشود ناخوسته لبثا شدت و فرحت روی نماید آنرا در اصطلاح اینان بسط میگویند و هر دو حالت مداوم دارند و سائر میمانند چرا که اگر مداوم لبسط ماند عادی گردد و غلبه شغف غماند اینها قبض پیدا میشود یعنی حجاب حائل میکند آتش شوق را درین زندانگاه حالت اینان وحشیانه میشود و حرکات مدیوشانه بوقوع می آید چنانکه حال عشاق مجازی در زمان سحر میشود باز چون قبض رفع شد بلبسط پدیدار گشت خلاوت تمازه و لبثا شدت سپیده اندازد عیان میشود که زبان از بیانش معذور و لال است و دل از کثرت اقتباس النوازم و ملامات **نور ۳۱** - صوفی محتاج فقیه است نه فقیه محتاج صوفی کما قال سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه گویند صوفی زانند از فقیه باشد و بعض صوفیه فقیه آنرا گویند که عارف هم باشد یعنی صوفی نیز بود البته انجمن فقیه از صوفی محض عالی رتبه خواهد بود **نور ۳۲** - رویت باری تعالی به چشم سر در دنیا محالست سوا می حضور سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ نبی مرسل ملک قهر را دست نداد اگر کسی در حق خود یا در حق دیگری انجمن اعتقاد دارد و همراه است اولیا الله را هم در دنیا مشاهده چشم سر نمیشود و آنکه مشهود و در کتب سلوک و ملفوظات جا بجا مشاهده جمال الهی مذکور است از ان هم چشم سر دیدن مراد نیست بلکه نور قلب و اشراق باطن مقصود است بلکه بعض اهل سلوک این را هم انکار کرده اند و میگویند که مراد از مشاهده جمال چشم قلب اولیا را در دنیا جز این نیست که یقین سالک بذات باری تعالی از عوام بیشتر باشد و بعینه مشاهده جمال مراد نیست در شرع تعرف انیمعنی را بوجه حسن ذکر کرده است باید که رجوع بان کتاب کند **نور ۳۳** - روزی حضرت شیخ خود رحمه الله تعالی عنده را پرسیدم که صفت اولیا چیست فرمودند نگاه که ذات و صفات بنده مغلوب شد و نفسا منسایا و محو و خالی شده ذات و صفات الهی باقی ماند و غلبه و دوق و شوق و محبت با و تعالی چنان دست و پد که از غیر بالکلیه انقطاع گیرد چون بنده باین صفت موصوف شود ولی شده و الانه **نور ۳۴** بعض فقرای جهال خود را خلاف شرع میدارند مثل حلق و قصر ریش و نوشیدن بنگ و خمر

و پوشیدن جامه های ریشمین و تقوه بکلمات فحش و لالیغی و غیره و لک اگر انجین کسان را نصیحت کرده شود میگویند ملامتی، ستم ازین سبب خود را با اینطور و وضع میداریم بدانکه ایشان سخت گمراه اند بطریق اصلی ملامتیان این نبود ملامتی آنان بودند که هیچ مستحبی از استیجابات شریعت ترک نمیکردند اما اخلاص خود را که بحق داشتند از خلق می پوشیدند آنکه مخالفت شرع را شعار خود سازند و با وعاسی ملامتی بودن کردن افرارند این ملامتیه بسطل اند حق نیستند از وضع و طور پر جز باید مانند رنجی حکایتی یا آدمی تو لیسیم از آن توضیح بوجه احسن خواهد شد و زمان سابق زن و شوهر بودند مشروطه ملامتیه داشت یعنی بطاهر محابرات و ریاضات این راه نمی نمود از خلق پوشیده میکرد و همیشه زن او از روی مطارحه این امر میکرد که ترا گاهی متوجه بحق نمی بینم و میگفت چکنم بدترین خلق الله ام الله تعالی مرا بیا مرد زنی زن او از خواب بیدار شده می بیند که شوی متوجه بحق و مستغرق بذکرست بسیار خوشنود شد صبح شوی خود را گفت بچه الله ام شب مرا عقد این امر معلوم شد که تو خلاص خود را می پوشی شوهر گفت بچه دانستی گفت شب گذشته ترا دیدم که بحق مصروف بودی و از چیزی خبری نداشتی مرد مدتی باز تکرار این امر کرد و پرسید که راست میگوئی فی الواقع دیده او گفت بخدا می عرضم دیده بودم این شنیده و از کثرت خاست جان بحق تسلیم کرد اسی پس ملامتیان انجین کسان را گفتن زیبا نه بیدریان خلاف شریعت را اینها را ملامتی گفتن عین خطاست نور ۴۲ - معراج با جسد در حیات یقظه خاصه نبی ماست صلی الله علیه و سلم که اسی وی را غلبه شو کو بر تبه قطبیت و ولایت و غوثیت رسید با نور ۴۳ - معراج روحی در حالت نوم یا در واقع که آنجا نیست استعراقی که در کیفیات مراقبات در میان بیداری و خواب عارض شود اولیا را ممکن بلکه واقع است نور ۴۴ - سوال - یعنی ابلهیت استماع سماع و شعر گوئی چیست جواب - اهل سماع شخصیت است که بر قلب خود و بر قلوب دیگران چنان غلبه دارد که هیچ خطره غیر الله آمدن ندارد نور ۴۵ - سوال - آن که ام مرتبه است در ولایت که فوق او مرتبه دیگر نیست جواب - آن مقام قرب است که میان نبوت و صلیقت واقع است که نصیب بکر رضی الله عنه بود بکذا قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات و هذا المقام الذی استباهه بین الله و ربه

التشریح الذی هو مقام القرية وهو لا فرد وهو دون نبوة التشریح فی المنزلة عند الله وفوق الصلوة  
فی المنزلة عند الله هو المشار الیه بالیسر الذی وقرنی صدر الی بکر ففضل به الصالحین او حصل فی قلبه  
مالیس فی شرط الصدیقۃ ولان لو ازها فلیس بین الی بکر و بین رسول الله صلی الله علیه وسلم حل لانه  
صاحب صلیقۃ و صاحب سر نور ۴۴ - ولی را خفای حال خود فرض ست چنانکه نبی را انظار نبوت  
الاجبوری اگر ظاهر شود شود بافتیاریها نمیکند و اینجا حکایتی شیخ خود می نویسم که از ان توضیح این مسئله  
در جزیات خواهد شد مدیسه از مردان حضور سنی مظفر علی بریلوی میگوید شبی از شبها بضرورت  
استنجای برخاستم و بقصد طهارت برای آب گرفتم بیرون صحن حجره خود آمدم چه می بینم که در درگاه علی  
سبیاری از بزرگان جمع اند شل یوم موس و در الان پائین صاحب البرکات تختی مرصع بجا نهاده  
گردد اگر آن تخت اکابر اولیاء الله نشسته اند بعد ساعتی چه می بینم که حضرت پیر و مرشد ما لباس فاخر  
شامان در بر تنج بر سر و بزرگ دست در بغل داده آورند و بر تخت نشاندند و همه به تعظیم ایستادند  
بوسه بر پیشانی حضرت ایستادند و اندانجا حالت دیده تحیر و لرزیدند و داخل ایستاده ماندند بعد همه با  
اندرون رفتند و غائب شدند من باز حجره خود آمدم تمام شب از معانته این حال نه خفتم صبح حاضر  
سمی شد نماز جماعت پس حضور علی خواندم و این حال عرض کرده مستفسر گفتم مقام شدم اولاً  
فرمودند ترا خواب شده باشد و حالات خواب را چه اعتبار چون اسرار کردم منقص شده فرمودند ترا  
باش و ازین قصه سخن نگوی از آنوقت خاموش شدم الله الله چه خفای بود که گاهی اشاره و کنایت این  
ذکر و بیان نیامد و انیمقام مقام تعلیم و حوالگی خدمت ما هر چه بحضور و الابد و از ان روز تا وفات  
از ما هر چه بجای تشریف نه بردند و صد ماکرات خود بخود ظاهر میشدند که نوشتن آنها موجب طوالت  
بعد وصال حضور تصدیق این حکایت از زبان مظفر علی کردم نور ۴۵ - حضور قلب عباد  
و قسم است یکی آنکه بدانند که گوئی خدای عزوجل پیش نگاه من ست و او را ده عبادت میکنم این مرتبه  
مالی ست بهره خاصه اکابر و اصلاست دوم آنکه بدانند که خداوند تعالی مرا می بیند و ریاست  
تعبدم این نیز ذوق و شوق و نور و حضور و اخلاص و حیانت این مرتبه اولی ست و انیمقام

متوسط است و آنکه هیچ یکی از این دو تصور نباشد مقام غافل است یعنی عوام که زبان با خدا و دل با ملامت  
 سال الله العالیه نور ۴۴ - بدانکه عجب تراکست که از وون دل روزی کشاده است بملکوت آسمان  
 چنانکه از بیرون دل بیخود و از درگاه کشاده است بعالم محسوسات یعنی در دل استعدادیست که از انوار  
 عالم ملک ملکوت و جبروت و لاموت میکند و گمان مبر که این پیغمبران علیهم السلام مخصوص است که گوهر  
 هم در میان شایسته نیست و گمان مبر که روزی دل بملکوت بیخواب و بی فکر کشاده نگردد بلکه  
 در بیداری هم از کثرت ریاضت و مجاهده کشاده میشود این فوائد بنا بقلم بقیه آمده باید که بقیه تا آدمی شود  
 نور ۴۹ نفس بر سه قسم است مطینه - امانه - اماره مطینه نفس انبیاست و خلص اولیا علیهم الصلوٰه  
 والسلام که اراده اش و اراده الهیه فانی شده و هیچگونه غلاف حق را بان راه نیست و امانه که بر عیوب  
 ملامت کند و از کتاب آن باز دارد و اگر چیزی واقع شود زود به ندامت و توبه گرداید آن نفس صاحبین  
 و اقیان و اماره که مدام به بدی مائل باشد و اصرار ورزد آن نفس عوام است نور ۵۰ - تلون  
 و تمکین دو مقام است اگر سالک بنور سلوک طی نگزیده است و در طی نمودن سماعی است آن راه صفا  
 تلون گویند و عکس در تمکین می نامند و واقف و راجع هم مراد از همین معنی است نور ۵۱ - تلب و  
 نفس در روح بر سه متر لوف المعنی است که مراد از ذات انسانیست نور ۵۲ - صوت سردی  
 چیست آواز لیسیت از عالم قدس که در شغل حواس وقت جهش نمودن سوراخ گوش می آید مثل مصلحت  
 البحر و غیره نور ۵۳ - بدانکه در اصلان حق دو قسم اند سیکه کاملان مکمل که به ریاضت و مجاهدات  
 هر دو خسته بغایت الهی خود بدرجه کمال رسیدند و دیگران را میرسانند این قسم از همه اقسام اعلی میباشد و دیگر  
 کاملان محض که بدرجه کمال رسیدند و همانجا استقامت کرده کمالات را ترقی میدهند و سخی خلق را بشی  
 را تنزل نداده اند و فیض به دیگران رسانند این قسم به قسم بالا مساوات ندارد و لیکن در اینجا باید دانست  
 که هر کمال از هر کامل افضل نمیداشد بلکه انگاه میشود که هر دو در کمالیت مساوی باشند بعد از ان  
 یکی را مرتبه کمالیت نبخشند و در صورت البته این کمال را بران کامل فضل میتوان نهاد و نه بطور قاعده کلیه  
 که هر کمال از هر کامل افضل باشد نور ۵۴ - مخفی مباد که خواب عبارت است از حالتی که طاری شود



او طعام خورد و بچشم خود دیدم که دخترش که خور در اخلل آسید شد بیکدم نه سیر خجیه طعام بخورد  
 علاج کردم و شفا یافت آری گمان بری که بان دختره که نیم پادیش خوردی یکجا نشسته نه سیر خورد  
 و گوازه کند بر ظاهر که آن جنی بخورد اما از دهن این بخورد و بنیدگان و بستندی که دختره بخورد  
 قدرت آسیدی را با قدرت حضرت حق عزوجل چه نسبت اگر مولی تعالی بنده از بندگان خود را بنظر  
 کلام خود گرداند و بر زبان او سخن را ندیده است آنکه می شنوی که آن سخن رسد جانی همون میگوید  
 که این گفتن را در امر او است اگر چه تو از زبان بایزد و حسین منصور شنوی مثلاً و دیگر واضح و روشن  
 تر بلکه گوی که عین صورت واقعه و آواز نیست که موسی علیه الصلوٰۃ و التسلیم از شجره شریفه که یا موسی  
 ای انا للرب العالمین آیا آن درخت گفته بود که ای موسی شتم الله پروردگار جهانیان ما شت الله  
 نگفت مگر رب العالمین اگر چه از شجره شریفه شد همچنان اگر حضرت حق عزوجل از شجره انسانی که  
 اشرف از شجرست سخن فرماید و مردمان را آواز از گوی بشر آید چه عجب گفته و گفته الله بود  
 اگر چه از حلقوم عبداً نشد بود - اگر چه بظاهر این تکلم کلام انسان است لکن در حقیقت کلام حق است  
 است که انسان بصفت کلیمی اولی نزد کلام حقیقی و نفسی او بسج هر کس نیاید اینجا این تکلم ظاهری  
 خود را فنا کرده بمکلم حکم حقیقی چنان گفته است که معاذ الله باغوا می نفس خود بان گویند مثلاً  
 قول فرعون بیون انا ربکم الاعلیٰ که او یعنی بخود می خود گفت و این خودی را اگر ستمسته که مکلم  
 حقیقی او را گویا نمود که لا یخفی لهذا این قبول ماند و ان مردود شد بین فرق در میان مقوله فرعون  
 و حسین منصور است که مقوله حسین از خود نبود بعد فنا و وجود خود بود و مقوله فرعون بر عکس ناخلف  
 پس چون بر او لیا الله حال غلبه میکند و طاقت نمیشد بقاضا و حال این از ایشان هر بر  
 می زند این حال حالت سکر گویند سکر و مسح و مقام است اگر وقت درود و تهلل است ربانی شور و لک  
 برقرار ماند مسح و رن سکر حالت سکر را اعتبار نکنند بر اهل سکر هیچ باز پرس نیست مثل مجانبین و نه  
 اقوال این حالت قابل و ثلوق و محبت گرفتن است بلکه هر اهل سحر تارک آن ضرر نیست چنانچه مشهور است  
 که حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه فرمود در وقت منصور کسی نمود که او را دست گرفت اگر



من و از وقت بودی گشتش گرفتاری یعنی بقا ضاع آنکه تذکر آن اهل محضر و بیست و در این پنج خودی  
 نگاه داشته و از باطن خود قوت ضبط عطا فرمود و این حالت سکر بسیاری از اولیاء الله را بوده است کلمات  
 اینجاست را شیطانی خوانند و غیره اما اینجا که درین باره دارا شکوه رساله بسط نوشتنه و شطیحات هر طبقه  
 تا در خود جمع کرده است هرگز از یاد تو ضیع منظور شد آنرا باید کلمات اینوقت ظل و عکس کلام الهی باشند  
 بعضی هم درین حالت مستغرق مانند تا آخر عمر هم چون حسین منصور قدس سره و از بعضی مدت العزیز ظهوری آید  
 و ایشان را عاظم ضابطین و واران خاص حضور سید المرسلین اند صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین چون خطا  
 را بشنید و حضرت حسین و سایر صحابه کرام و حضور پر نور غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و بعضی را حالت  
 مثلون باشد گاهی بعد ضبط سر بر زمین چون افاق یا بند فوراً توبه و انابت ششمانند پس دلیل تقابل  
 که در حالت محو خود بعد و چنین کلمات را ضعیف و ظاهراً نسبت خود حق ندانند و ربه توبه و انابت  
 چه معنی داشت اما چه کند که نه بجانب ایشانست نه بحالت سلامت حواس از ایشان سر بر زده حضرت خوا  
 بایرید بسطای رحمة الله تعالی را گفتند آنچه سخنانست که در بعضی اوقات از حضرت شامی شنویم فرمود باینده هرگز  
 نگفته است و زبهار گوید گفتند بل فرموده گفت اگر بعد ازین شنوید بر شما لازم میگردد که پنج صوم زبیر مردمان  
 خنجر با آب دادش خود داشتند تا آنکه بر حضرت ایشان حال وارو شد و سجائی گفتن آغاز نهاد که مرا  
 حسب هیئت خنجر باز و ندید که خنجر بجای زد بر همان عضو خود او زخم رسید و بدن حضرت ایشان را کردند  
 بنود فرمودند من میگفتم که باینده میگوید آن میگوید که این گفتن او را من و او راست اگر کسی بحالت محو و بقا  
 حواس تقویه بچو کلمات کند از ندین و مرتد نشود واجب القتل است و از اینجا است که با وجود تسلیم توحید  
 وجود میگویند که فرق مراتب کنی از ندین یعنی مراتب تنزلات نگاه نداری اگر زبیر را این بگوید  
 و شامل و فصائل همین خدا وانی توحید وجودی که ممکن و واجب میگوئی و عاشا الله زید خدا نیست  
 البته یقطع نظر از تعینات بحقیقت وجود و همان حقیقت واحده و اجبیه است و پس آنجا که زبیر بدینست و غیر  
 عمود و نه خالده و نه بکر و در وجود وانی و احد است و موجود را مصداقی جز خداوند تعالی با استقلال  
 از اینجا است که گویند حقایق الاشیاء ثابته مع انالیس غیره موجودانی الحقیقه خلاصه کلام آنکه این سخن قابل نیست

حال است تا وقتی که حال وارد نشود و هیچ نسبت درین مسئله تا بدان مقام نرسد کلام نکند که از افهام عقول بیرون است  
 و در امور عقلست جز اینکه گوید که مسئله حتی است الاکن کینه ان اولیاء الله دانند که مایا نرانی بحال همین است  
 ظاهر شریعت عزراست و مستقیم است آینده و فتنه که فضل الهی شامل حال شده بباطن شریعت مطهره رساند و نیز  
 ظاهر شریعت را در اینجا بطوریکه میبینیم که دیگران از ان بالفعل محذور اند این فائده برای آن آورده و نه  
 ضرورتی نبود که درین زمان اکثر انجمنین توحید گویان یافته میشوند پس بایشان نه احتیاط کنند و نه معترضان  
 پیش آیند و وجه ظاهر که لا ینفی ثور ۱۵۵ - احوال صوفیه و تفصیل عوام چنانچه مشهور است آن اول غیب مطلق  
 که حضرت اعیان ثابته است و دوم غیب مضاف قریب بملک که عقول و نفوس مجرد اند و این عالم روح است  
 سوم غیب مضاف قریب بعالم حس درین عالم مثال است چهارم حس مطلق که عالم اجسام است پنجم  
 عالمی جامع مرین عوالم را گفته اند که هر عالم تحتانی منظر عالم فوقانی خود است بالترتیب چنانچه عالم حس منظر  
 عالم مثال است و عالم مثال منظر عالم روح و عالم روح منظر اعیان ثابته است اعیان ثابته منظر حضرت اقدس  
 و حضرت الاحدیه است پس عوالم باهم محاذات و مقابله دارند و باید که مطابق اند و گفته اند که عالم مثال بر خست  
 میان عالم ارواح و اجسام و مشتمل است بر صور انی عالم و از آنکه محسوس و مقدار است بعالم اجسام شباهتی  
 دارد و از جهت نورانیت و لطافت بعالم ارواح مناسبتی و مسمی است بارض حقیقی و خیال منفصل کاشی  
 و شرح فصوص گفته که در اصطلاح حکما عالم مثال صور بنطبه نفوس را گویند گویا در حقیقت خیال انی عالم است  
 فقط پس صوفیه در اثبات انی عالم و اوصاف و احکام آن با اشراقیه متفق اند و در تعیین مستقر روح بعد از  
 فراق بدن مختلف اشراقیه و غیر همین عالم را مقرر و گفته اند و صوفیه بغیر انی عالم رفته چنانچه شیخ اکبر قدس  
 سره الاطهر در فتوحات با پرست و یکم بعد از تنگ صد بیان فرموده و با چنانکه از ان در بیان عالم برزخ  
 یاد کرده ایم تذکر نور ۵۵ یکی از مخلصان فقیر که ذی علم و صوفی منش بود و بر حجت حق تقریری میکرد  
 در میان احاطه ذات احدیت بکافه عالم از انجا که شاید بعضی از طلبه ناظرین را تلایم حال و مقام خود  
 نشان بیاور و وحش یاد کنیم میگفت غفر الله تعالی لنا وله پدران ایدک الله تعالی فی الدارین -  
 که هیچ مفهومی از مفهومات که محیط همه مفهومات باشد نیست مگر مفهوم موجود که فوق همه مفهومات و حادثی کلام

اشیاء موجود است و مصداقش عند التحقيق نیست مگر ذات واجب تعالی شانه کما یجی پس  
 ذاتش محیط همه اشیا باشد تفصیلاً آنکه موجودیست عالی که تحت آن اجناس از انوار جوهر و  
 عرض این هر دو محیط تمام عالم الزمین هر دو را باینطور که چون موجود را عقید بقید فی الموضوع و لا فی الموضوع سازند  
 عرض و جوهر پیدا آید چه عرض موجود را گویند که فی الموضوع باشد و جوهر موجود را گویند که فی الموضوع  
 نباشد همچنین چون جوهر متعین بتعینات سازند اجناس و انواع جوهر پیدا آیند و چون عرض را عقید  
 بقیود گردانند انواع اعراض بعرض ظهور رسند پس گویند که جوهر از دو عالمی نیست مقرون بجاوه  
 باشد یا مجرد از آن و مجرد و با متعلق بوده باشد یا غیر متعلق ثانی را عقل و ملک گویند  
 اول را نفس و روح و آنکه مقدارن بماده است قابل الیاء و ثلثه باشد آنرا جسم گویند و جسم اگر نمودار و  
 و نامی باشد آنرا نبات گویند و اگر جسم نامی ماس و متحرک بالا راده باشد حیوان گویند و اگر ناطق بهم  
 باشد انسان نامند همچنین حیوان اگر ناطق و مصل باشد چهار و فرس گویند علی هذا القیاس حیوان  
 محیط تمام حیوانات است از انسان و فرس و غیره و جسم نامی محیط انواع نباتات و حیوانات است  
 و جسم مطلق محیط تمام حوادث و نباتات و حیوانات و جوهر محیط عقول و نفوس و اجسام و همچنین آنکه  
 جوهر را محیط جوهر عالم و المستی همین سامان عرض را محیط اعراض عالم از الوان و شکال و هیات  
 و کیفیات و اوضاع و غیره باید فهمید و چون دانستی که موجود مطلق محیط تمام موجودات است از جوهر و  
 اعراض الموجود هو الله تعالی سبحانه فهو علی کل شیء محیط و هو بكل شیء علیم باقیما ندانکه مصداق  
 موجودات واجب تعالی است و پس تقریرش آنکه موجود با احتمالات عقلیه متحمل است بلکه معنی با  
 اول موجودیکه وجودش عین ذات باشد و ثانی موجودیکه وجودش غیر ذات و از اند بذات لکن بمقتضا  
 ذات و لازم ذات و غیر تشکک عن الذات باشد و ثالث موجودیکه وجودش غیر ذات باشد و مقتضا  
 ذات بهم نباشد بلکه فانی عن غیر گردد و ظاهر است که موجود بمعنی ثالث الفیض و ادون موجودات  
 ثلثه است و ثانی اوسط آنها و اول اعلی و اشراف همه و البقی با آنکه نسبتش نبات واجب  
 کنند پس لازم که واجب را بهمین معنی موجود گویند یعنی موجود نیست که وجودش عین ذات است

و همه موجودات موجود با و بلکه خود او زیرا که ذات مقدسش بر او منزله از همه نقالی و عیوب است  
تعالی شأنه و در معنی ثانی نقص زیادت و غیرت موجود است و بر تقدیر گرفتن معنی ثانی و صادق کردن  
آن بر واجب لازم می آید که ذات در مرتبه ذات مفرغین الوجود باشد و مستکمل بغیر و این هر دو نقصان  
اند تقسیم ذات از ان واجب تعالی الله عزایصفون و چون معنی ثانی را در ذات واجب گرفتن کنجالی نیست  
پس معنی ثالث چنان صورت بند پس لاحاله موجود را معنی اول باید گرفت و مصدر اقلش سوا می ذات و  
سجانه و دیگر نمی توان فهمید نیست تقریر نزول از اطلاق بتقدیر و از واجب ممکن و اگر خواهی تقریر عروج  
شذوی همین تقریر بادی تغییر مبدل بتقریر عروج خواهد شد باینطور اگر انسان را از قید ناطق مفرغ کنی حیوان باقی مانده  
و اگر حیوان را منزله از قید حساسی و تحرک بالا رده نمایی جسم ناعمی باشد و اگر از جسم ناعمی قید ناعمی مرتفع سازی جسم ناعم  
و علی نقی این چنین بتقدیر قابلیت عاقله و روحی و حیوانی باقی مانده و از قید ناطق مفرغ کنی و اگر از قید ناطق مفرغ کنی و اگر از قید ناطق مفرغ کنی  
نور و نورانی و از قید حساسی و تحرک بالا رده نمایی جسم ناعمی باشد و اگر از جسم ناعمی قید ناعمی مرتفع سازی جسم ناعم  
می راند گفت حق سبحانه تعالی در ازل باذریات آدم علیه السلام خطاب است بر یکم کرده خلادت و عذوبت  
آن خطاب بیا و نشان آید و بذوق آن در حرکات آیند است از ازل همچنان نشان بگوش - بفریاد قافله و  
خروش - از اینجا آن نکته معلوم گردد که گفته اند حسن صورت در دل سامع چیزی نمی اندازد بلکه آنچه در دل است آنرا  
می جنباند سید عبدالقادر گیلانی قدس سره فرمودند رایت الارواح کلها بر قصون فی قوا لیهم بعد قوا است  
بر یکم نیست که سماع هر ذی روح انسانی را خوش آید بلکه بعضی حیوان نیز ازین لذت فیضیاب تاب را دی  
صورتان اول ملک کالانعام بل هم اضل تازیانه غیرت و عبرت باشد و الله الهادی نور و تهید القوی  
فی الولا یته و الولی بدانکه ولایت مشفق است از ولی که قریب است و ان بر دو قسم است ولایت عامه و ولایت خاصه  
ولایت مشترک است میان همه مومنان قال الله تعالی ولی الذین امنوا الخ و ولایت خاصه مخصوص است  
بواصطالان از رباب سلوک و بی عبارت عن فناء العبد فی الحق و بقائه به فالولی هو الفانی فیهِ و الباقی  
و فناء عبارتست از نهایت سیرالی الله و بقا عبارتست از هدایت سیر فی الله چه سیرالی الله و قی منتهی  
شود که با ویه وجود را بقدم صدق یکبارگی قطع کند و سیر فی الله نگاه متمحقق شود که بنده را بعد از فناء

مطلق وجود ذاتی مظهر از لوث عدنان ارزانی وار و تابدان در عالم انصاف باوصاف الهی متخلق  
 باخلق ربانی ترقی کند فقط سن نفحات الانس نور ۶۱ و هم از نفحات نوشته میشود القول فی معرفه

الصوفی و المتصوف و الملاحی و الفقیه و الفرق بینهم - و فی فصل العاشر فی الباب الثالث من ترجمه  
 العوارف - بدانکه طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول مرتبه واصل و کامل  
 و ان طبقه علیا است و قسم دوم مرتبه سالکان طریق کمال و ان طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمان  
 و بدره نقصان و ان طبقه سفلیست و اصلا ان مقربان سالکانند و سالکان ابرار و اصحاب یقین و  
 مقیمان اشرار و اصحاب شکیال و اهل وصول بعد از انبیا صلوات الرحمن علیهم و طائفه انداول مشایخ  
 صوفیه آنکه بواسطه کمال متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از ان در  
 رجوع بر اسرار دعوت خلق بطریق متابعت مافوق و ماسور شده اند این طائفه کاملان کمال اند که فضل  
 و عنایات ازلی ایشانرا بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید از شکمهای فنا بساطل تفرقه میداند  
 بقا خلاصی و مناصبی از راس فرمود تا خلق را بنجات و درجات دلالت کنند و اما طائفه دوم آن جماعت  
 اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرقه بحر جمع گشتند و در شکم  
 ماهی فنا چنانچه چیزی بسته نماند که از ایشان برگزیده و اثری بساطل تفرقه و ناصبت بقا نرسید  
 و در سلک مرده سکان قیاب غیرت و قحان دیار حیرت انحراف یافتند و بعد از ان از کمال وصول لایت  
 تکمیل دیگران بایشان منفوض گشت نور ۶۲ از فیض الکلمات بیافض حضرت مید شاه عمرة قدس سره العزیز  
 جلد دوم در فوایح نیکو است که ولایت چهار قسم است اول ولایتیکه باطن نبوة مطلقه است دوم ولایت مقید  
 بر نبی سوم ولایت مطلقه بر نبی و آن در محمد صلی الله علیه و سلم شکوة اقتباس ولایت انبیا است از  
 دیگر انبیا و شکوة اقتباس اولیا چهارم ولایت مطلقه عام که مخصوص به نبوت نیست هر یکی را خاصیت  
 خاتم قسم اول علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم ولایت مقیده محمد سیّد شیخ ابن عربی است قدس سره العزیز  
 و اکثر اولیا و کمال تصدیق این نموده اند و بعض غلات فقها و صوفیه و تکفیر و تضلیل مشیخ مبالغه بسیار  
 میدارند ماره این مردم در غیبت فراموشی و در حضور خاموشی **و** بامری بگویند امر غشی و مشتبی

تا بجز میر و از ور خود پرستی. بعضی گفته اند که خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدیت که از نسل آنحضرت و خاتم است  
 عامه عیسی علیه السلام است از شیخ ابن عربی منقولست که ولایت عامه بتداو دارد و انتها ابتدا از ازم و انتها بار  
 عیسی علیه السلام نور است. تفصیل انقسام اولیا را اندر اول از ایشان چهار نفر را اندک مکتوبات و هر یک دیگر  
 را نشانند و عمل حال خود دارند و اندر کل احوال از خود و خلق استوار باشند و اما آنکه اهل حل و عقد اند  
 و سر نیکان درگاه حقند پس اندک ایشان را اختیار خوانند و چهل دیگر را از ایشان ابدال خوانند و بیست دیگر  
 از ایشان را ابر خوانند و چهار دیگر را که پیش از او تاد خوانند و بیست دیگر اندک ایشان را نقیبا خوانند و یکی اورا قطب و خورشید خوانند  
 و این هر یک دیگر را شناسند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند و صاحب کتاب فتوحات مکیه فیصل  
 سی و یکم از باب صدور و شوق حال بنویسند که ابدال گفته است در اینجا ذکر کرده است که حقیقی ازین راه نیست سلیم  
 گرد آمده و بیست تن از بندگان خود برگزیده و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر یک از بیست سلیم یکی از آن  
 تن نگاه میدارند و فرموده است که من در هر یک که با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند  
 و با ایشان سخن گفتم خواریت احسن بختنا منعم و لا اکثر منهم شغلا باشد و فرمود که مثل ایشان نیز در ایام ملک یک کس بر حق  
 نور هم از خارق عاداتی که از اولیا ظاهر شود و اگر استخوان از اشاعره بگرمات و اولیا و قائل اند و معتقد اند که  
 میکنند و ابو الحسن بصری از معتزله که موافق اشاعره است صوفیه گویند اخبار از او زبده و طی زبانه مثال آن از خود  
 فرشته جن است اگر از کامل واقع شود و بجای ایشان باشد از اجتناب اطلاع بر ضمایر نیست تصرف ملک است  
 مثل احوال امانت اخراج محبوس از قید در بزرگ است و ادغال مرید در عالم ملکوت از خواص مرتبه الهیه است ابو علم  
 و مشقی گوید چنانکه بر پیغمبران اطهار معجزات فرخست بر اولیا و نهان و پنهان آن الزام و بعضی گفته اند که گزشت جنین  
 خواجده عبدالقادر فرماید اگر بر هر یک که کسی باشد و اگر بر اب رگو حسنی باشد دل بهر آنرا کسی باشد از خوا  
 نقش بند قدس سره طلب کرامات کردند فرمودند که کرامات زیاده از آن نیست که با چند بی بارگاه بر روزین توانم رفت  
 ابوالقاسم سمرقندی قدس سره میان خلق نمیشسته بود و بزرگ بر بالایش آمد و در مشغول یافت سجاده بر جوف ندر است  
 و نماز گذارد و ابوالقاسم گفت ای برادرانیکه بود کان که کنند و دانست که در میان خلایق دل خود را مشغول بچیز داد  
 حضرت شیخ ابوسعید الانجری گفته اند که فلان بر رگو آب میزد و گفت منم است ز غنی و صوفیه هم بر رگو آب میزد و گفت منم است

گفت ز غنی و غسی به هوا نمی پنهند و خط از شهری بشهر می رود گفت شیطان در یک نفس از مشرق بمنزله می رود  
 اینها را قیمتی نیست مرد آن بود که میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و از خدا می خرد  
 غافل نباشد که بهمت صبری و مشرعی رضی الله تعالی عنه بالفاظ آخر قال بعضهم اصل الکلمات و عظیمها التلذذ بالطعام  
 فی انطوائت الجاوت و منها مراعات الانفاس مع الله و الرضا عن الله فی جمیع الحالات سبحان الله کسکه ملاوت  
 این کلام و مفره این درامد است باشد و دیده باشد و اند که این سخن بچهره به مالیت **تور ۴۵** - علم با ولی  
 ان اولایه شش من الولی یعنی القرب می علی قسمن عالم کما قال الله تعالی الذین الذین امنوا الایه و خاص و بی عبارت  
 عن فخر العبد فی الحق و بقا به قال له هو الفانی فیہ و الباقی به و انصار عبارت عن بنائه السیر الی الله و البقا عبارت  
 عن بایه السیر فی الله و علی جرحانی گوید الولی هو الفانی من حاله هو الباقی فی مشاهداتی لم یکن لهن نفسا و لا روح  
 غیر الله قرار از نفس الکلمات **تور ۴۶** - شیخ فرید عطار فرموده که قومی از اولیاء الله عز وجل باشند که ایشانرا شایان  
 طریقت و کبرای حقیقت اولیایان نامند و ایشانرا در ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت و حجه  
 تربیت خود پرورش میداد و بواسطه غیر پیری چنانکه او نیست رضی الله عنه و ان مقام عظیم بود و پس علی تا که انجا رسیده  
 و این دولت رو که نماید و لکن فضل الله یوتین ایشانرا و همچنین بعضی از اولیاء الله تعالی که متابعت انحضرت اند  
 انضواء طالبان ایجاب حانیت ترتیب کرده اند بی آنکه اولاد ظاهر پیری باشند و این جماعت نیز موصول و ایستادند و بسیار از شایخ  
 بر نقیصه اول سلوک توجیه باین مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم کزلی طوسی را که سلسله شایخ ابوالجناح  
 نجم الدین گهری فی شفاها لایشان می پیوندد از طبقه ابو سعید و ابو یوسف و ابو الحسن خرقانی رضی الله عنهم است را بنده نگردد و ایس و ایسر  
 بوده علی الدوام **تور ۴۷** - بدانکه جمله اولیاء الله اگر چه چار حقیقت ولایت همه یکدیگرند و اند چنانکه انبیاء علیهم السلام  
 که لا تفرق بین احد من رسلنا اما از حیثیت تفضیل تلک الرسل فصلنا بعضهم علی بعض متنوع و منقسم و منقسم  
 میشوند و هر گروه را مشهور است و بی خاص است لهذا هر طائفه را از اولیاء الله مباحی مخصوص یا کاندند انضواء  
 صوفیه و بعضی از تصوف و بعضی از طائفه و برخی اولیویه و برخی فقیر و بعضی قلندر و برخی را ابدال و قومی را ابطال  
 و طائفه را سیاح و جماعتی را اوداد و الی غیر ذلک چون اولیاء عشرین و بدلا و اربعین و اولیاء عریف  
 و افراد و مرایس الله و افتاد و مجاهد و اقطاب و قطب الاقطاب لکن مع اشتغال و تضامهم و افتراق فکرم

جمله در یک مطلب مربوط اند و یک رشته مضبوط **س** بر نثی هر دلی را سبک است + یک نثی می رود و چه کیفیت

## لمعه رابعه و سلوک

**نور اول** - بدان - و تفکک الله تعالی فی الدارین - چون طالب صادق قدم در بادی راه سلوک  
هند و وصال حق خواهد باید که بر رساله عمل معمول مولفه **سید محمد** کالبوری رحمة الله علیه عمل کنند  
مبتدیان را بس مفید و کافی است نقل رساله بعینهای می نمایم -

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة بعد و بنا بر بردارن دینی سوخته آنکه بعد از تطبیق عقائد ببقائد سلف از اعتقاد اشت  
و وزج و ثواب و عذاب و حور و قصور و جمیع آنچه از قرآن و احادیث نبوی علیه التحیة و الثناء مستفاد است  
و صوفیه صافیه نیز در آن مخالف علمای اظاهر می نیستند باید که همیشه با وضو باشند و اصله و مطلقا نماز  
که پیچ و قتی می وضو بروند - و بعد از هر وضو دو گانه تحیة الوضو بخوانند و لازم و آنکه نزدیک مشایخ کار سبک  
بزرگ و اصلیت قوی و طعام می وضو بخورند و بعد از طعام دو گانه تحیة الطعام میگردانند و باشند خجسته  
عمل انضیغ فی البضاعت است و بعد از خوردن طعام این دعا بخواند انحر الله الذی اطعمنی هذا الطعام محمد  
لقد الذی رزقنی هذا الطعام من غیر حول ولا قوة الا الله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین - و در  
احادیث صحیح آمده است که هر که را این دعا بعد از طعام بخواند آن طعام بحساب کرد و بعد هفت بار سوره  
قریش بخواند دیگر آنکه در پائین آخر شب بر خاسته نماز تہجد و از ده رکعت سه شش سلام میگردانند و باشند  
در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص سه مرتبه بآبخواند و هرگز روا ندارد که این نماز  
تقصا شود که درین نماز تاثیر است بزرگ و فائده است بزرگ اول چون برخیزد آخر شب خوابان این بیات بخواند

اے کسی ما بیکسی ما بسین  
و از طبع همچو خودم و اربابان  
خانه گرد نهاده و در کوچی تو مقیم

بر رهم آور که سلمان شوم  
رزق من از عالم غیبی رسان  
با چشم تو ز ما و خجسته رفار غیم

در دلم افکن که پشیمان شوم  
قافله شد و ایلسی ما بسین  
باره تیز سبزه و گلزار افار غیم



دو کان خراب که ده وار کار فارغیم بر زفت و برگزشت سر را ز آسمان نام من عمر خود سیه کردم یار ببه رانیم ز خزان چه شود یک گبر و گر کنی مسلمان چه شود در راه خود اول ز خود می بخود کن بر کرم تست مرا اغتمید جز در تو قبله نخواهم نساخت بمقتضی زبیر اسال بسبوح و نماز اگر کار یک کس بسامان شود مقرر بالذنب و قد وعدا کا بادش با جرم ما را در گذار جسم من انداز و بحد کرده ایم دایم در فسق و عصیان مانده ایم غافل از احوال و نواهی پوده ایم بر در آمد بنده بگرنجیت ز آنکه خود فرموده لا تقصروا نفس شیطان زد که یاراه من پیش از آن که اندر عهد نما کنم کنی و بعد پیچیدم بخیر اندامین بنا جاست را چنانکه عادت شیخ مابود رضی الله عنه من بعد یعنی صلوٰه تهجد مناجات بد کرد و سبق باطن مشغول باشند تا آنکه صبح صادق بیدار بده پیش از فجر برای کشایش رزق طلال	زخمی که دوا شستم بیجا به برد عشق کز دق عشق از سر و دستا فارغیم تو برین نامه سیاه مبین راهی بدیم بکوسه عرفان چه شود یار بل پاک و جان آگاه هم ده و آنگاه ز بخودی بخود را هم ده چایه من ساز که جیبار هم گر نوازی تو که خواهد نواخت تنها غم دل گفتن بایا چه خوش باشد ز دریای رحمت چه نقصان شود فان تغفر فانت لذاک اهل ما گنگا ریم تو اهر زگار سایاها و بند عصیان گشته ایم همه قمر نفس و شیطان مانده ایم بیگانه نگزشت بر ما ساعته آبر و سکه خود ز عصیان ریخته بحر الطاف تو بے پایان شد رحمت باشد شفاعت خواهین اندر آن دم که بدن جانم بری	از سود و از زیان دو باز فارغیم اگر چه من سر بسر گشته کردم اگر چه خویش بین گناه مبین بس گیس که از کفر مسلمان کردی آه شب و گریه سحرگاه هم ده بر عمل خویش ندادم پید اگر تو ساز می بکروا ورم یک ره عنایت تو ای بنده نواز سر بر قدش بردن هر بار چه خوش باشد الحی عبدک العاصی اتا کا والنظر دمن بر جسم سوا کا تو نگو کار می و ما بد کرده ایم آخرا ز کرده پشیمان گشته ایم روز و شب اندر معاصی پوده ایم با حضور دل نکردم طاعتی هست امید مغفرت از لطف تو ما امید از رحمت شیطان شد چشم دارم که گند پاکم کنی از جهان با نور ایمانم بری
---	---	---

یا رزاق صدای بخواند اول و آخر درود و شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وبارک وسلم بعد از نماز بخواند اینک بعد از  
 بزرگ مشغول شوند بعد از برای کشایش و مغفرت صد بار یا غفور و صد بار یا غفار بخواند اول و آخر درود و  
 چنانچه عمل این ضعیف است بعد از نماز نشسته باشد چون آفتاب یک نیزه بر آید و رکعت نماز بگذرانند  
 در هر رکعت بعد از تسبیح سه بار سوره اخلاص بخوانند بدین نیت نیت تویتان صلی الله علیه و آله  
 رکعتی صلوة شکر النهار تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد مشغول بسبق باطن  
 باشند و هرگز بگذارند که هیچ وقتی خالی از سبق باطن برود خواه نشسته خواه ایستاده خواه غلیظند  
 مشغول باشند و چون وقت ضعیف باشد دو رکعت به سوره سلام بگذرانند بدین نیت نیت تویتان  
 صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة الفجر تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر در هر رکعت  
 بعد فاتحه سوره اخلاص سه بار بخوانند هرگز این نماز تمام نکنند که ثواب بغایت است و فائده  
 بی نهایت دارد و بعد از غروب شمس رکعت به سوره سلام او این بگذرانند بدین نیت نیت تویتان صلی  
 الله علیه و آله رکعتی صلوة الا و این تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر در هر رکعت  
 بعد فاتحه اخلاص سه بار بخوانند بعد و گمانه با ایصال ثواب روح فرید الدین گنجشکر قدس سره بدین  
 نیت نیت تویتان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح فرید الدین گنجشکر تقربا الی الله تعالی متوجها  
 الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و دیگر دو گمانه بغرض ایصال ثواب روح خواجیه به الدین نقشبند بدین  
 نیت نیت تویتان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح خواجیه به الدین نقشبند تقربا الی الله تعالی  
 متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و گمانه دو رکعت به نیت ایصال ثواب روح پرفتوح حضرت  
 پیران پیر رضی الله عنه بدین نیت نیت تویتان صلی الله علیه و آله رکعتی صلوة هدیه الروح غوث الاعظم حضرت  
 شیخ عبد القادر جیلانی تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد و گمانه  
 نماز جهت حفظ ایمان در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص پنج و پنج بار این آیه ربنا لا تمزع قلوبنا  
 بعد از پرتیا و سبب لنا من کذب رحمة انک انت الوهاب و دو رکعت و دیگر به نیت حفظ ایمان بخوانند  
 در رکعت اولی بعد فاتحه اخلاص بنقبات و یکبار سوره قلن و دو رکعت دوم بعد فاتحه اخلاص بنقبات یا یومنا

یکبار بخواند و بعد از نماز عشا بنا بر کشایش رزق هر دو جهان مقدر بار یافتار بخواند و مغیش در دل تصور کند  
 که خواندن هر اسم از سهای الهی به تصور پیش بود و نفع ندارد اما اول و آخر درود و بعد نماز  
 عشا جهت کشایش رزق هر دو جهان یکبار فاتح رزقی یا قتلح و مقدر بار موافق هوا الباسط بخواند و مغیش  
 در دل تصور کند این اسم این ذره خاکسار را از عالم باطن بالهام ربانی رسیده است بعد مدبار لا حول الا  
 اول و آخر درود و شریف بعد سوره مزمل بدین ترتیب بخواند که اول ده مرتبه درود بخواند بعد یکبار است الکری  
 و سه بار استغفر الله الذي لا اله الا الله و تمواحي القیوم و التوب الیه بعد مده اعوذ و تسبیح مده بار سوره  
 مزمل بخواند و هر بار اعوذ و تسبیح بخواند باشد هر حاجت دینی و دنیوی برآورده و اند بعد چون بخواند  
 رود و قدر بار درود هر روز و کائنات بفرید بعد قدر بار لا اله الا الله الحکیم العظیم و لبست و نجیبا خلاص  
 دود بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعد کلمه طیب یا رخواند بخواب رود و گاه گاه  
 بدین ذکر نیز مشغول شود که این ذکر را ذکر خواص میگویند تا تاثیر عظیم و فائده جزیل دارد و جانب است بگیرد  
 حق جانب چپ حق پیش گوید حق و بر دل ضرب نموده و بوقت ذکر آتین خان خیال کند که راست  
 چپ پیش و در دل من حق است هیچ موجود نیست این ذکر نافع تر و مفید تر است و هر که این ذکر مشغول  
 شده به سود و به نصیب مانده است مقصود حاصل شده است بکرم الله تعالی او دیگر ذکر زبان  
 هندی از شیخ فرید الدین گنجشکر منقول است بدین ذکر نیز مشغول باشد است بگویند او نهاتو و چپ بگویند او نهاتو  
 و پیش بگویند او نهاتو و در دل ضرب کنند اینها تو - این چهار ضربت بگفتن این ذکر در دل ذوق  
 آید یک ضرب بدین طریق - اینها تو - اینهمی سی - این ذکر به زبان هندی بسیار ذوق بخش  
 و اثر عظیم دارد و حضور تمام دهد باید که ناخن نکند و اگر در آخر شب صلوة التهجید بدین ذکر مشغول باشند و  
 در روز نیز اگر جاسه خالی از اغیار یا بند کمال نفع دهد و در هر روز از خواندن قرآن غفلت نکنند یک  
 سیپاره کم یا بیش بدین وطیره بخوانند باشند و با آنکه گفته و نوشته شده است استقامت و مداومت نماید  
 اما غفلت نباید هر که استقامت نکند و مواظبت نماید تقصیر از کس است نه تقصیر ازین فقیر و یا قصد  
 شهرت کنند چون ریاض شهرت دخل یافت همه فاسد گشت و السلام علی من اتبع الهدی تمت رساله

علی الیوم واللیل از سید محمد کالیو سی قدس سره

حالا میگویم که فی زمانه پابندی اوقات موافق رساله هذا متعسر و دشوار است و جمعا طاهر لاحاجه بلبیان مختصر  
می نویسم باید که حتی التوسع بران عمل نمایند تا هم غالی از فائده نخواهد شد بعد استقامت صلوٰه و لبضه اکثر  
بجماعت خواه اکثر بجماعت چنان روش اختیار کنند که خود را عادی صلوٰه تهجد کنند که آن هم از جهات  
این راه است و از آن وقت تا طلوع شمس صلوٰه اشراق او کرده چیزی که از او را دلسانی خوانده اند تا آنکه  
چهار گریزی یوم بر آید. انگاه صلوٰه چاشت خوانده متوجه با کسب امور معاش شود تا آنکه قریب به  
چیزی تناول کرده قیلوله کند بعد قیلوله از صلوٰه ظهر فارغ شد چیزی از آن در و در خوانده باز بطلب نعمت لایحوت قصد آنکه وقت عصر  
تمام عصر متوسط وقت نماز متوجه بسجده بنشیند تا آنکه غروب یابد نماز غروب کرده صلوٰه او بیخیزد و متوجه به اهل و عیال خود شود تا آنکه  
عشا آید نماز عشا خوانده چیزی که خورده با وضو در دو گویان بخواب رود و اگر صلوٰه تهجد ممکن نباشد تا اول وقت  
صبح برخیزد و بسجده و آنچه که نوشته ام درین زمان اینهم بس است لا قول هر شد ما ست که ضبط وقت  
بین العصر و المغرب از متعسر است حتی التوسع به نباه آن پردازد **نور ۲۲** ذکر الله چندان کن که دیگر  
ترا بخون دانند اگر چه افراط در جلای او بفرمای خیر الامور و سطها خوبست مگر ذکر الله زخمت و رجا رست  
وردفی الحدیث اکثر و ذکر الله حتی یلقوا لجمون این حدیث در کتاب مجمع الطبری و البکیر و علی الیوم و اللیل  
لابن السنی بروایت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه مروی است **نور ۲۳** زیاد عبادت مکن بلکه  
محیط اعمال است بلکه بروید و نادیدن کسی اصلا التفات مکن **۲۴** اگر روی طاعت ترا و جهد  
اگر جبر سلیقت نه بنیدر و است خالصا کنی هر چه کنی که همین محمود است و بس بلکه عبادات ناقله  
خفیه بهتر از جهریه **نور ۲۵** مقامات لغزش و دولت این راه مایل سلوک را هفت قسم اعراض  
یعنی اندکی روگردانی طالب از مطلوب این در مرتبه اول است حجاب یعنی در میان طالب مطلوب  
برده حائل شود که طالب مطلوب را نه ببخیزد این در مرتبه ثانیست - تفاضل یعنی در میان طالب و  
مطلوب جدائی این در مرتبه ثالث است سلب مزید یعنی نسبت طالب که با مطلوب حاصل بود  
بسیار رو کمی آرد یعنی سلب شود این در مرتبه رابع است - سلب قدیم یعنی سلب نسبت اعم

در از گذشت و میگذرد این در مرتبه خامس است تسلی یعنی مطلوب را و طلب طلب تسلی شود با و کار بی نما  
 طلب کند یا نکند این در مرتبه سادس است عداوت در میان طالب و مطلوب دشمنی پیدا آید و طلب نفس  
 مکروه دارد این در مرتبه سابع است معاذ الله من ذلك الغضب الخذلان مرتبه اخیر را علاجی نیست خوف  
 سلب یا نیست و چون تدارک و میان واقع نشود شده بر مرتبه اخیر میرسد پس باید که از اول فکر

کند تا نوبت اخیر نیابد ورنه خسر دنیا و الاخره و ذلك هو انخسار المین نصیب گردد - اللهم احفظنا اللهم احفظنا  
 اللهم احفظنا **نور** - بر کشف حالات آئیده خود اعتبار نکند تا آنکه مطابق واقع نشود و نه بر خلق عرض

کند تا که در صورت خلاف وقوع کذاب مشهور نشود زیرا که شان ایزدی بر یک غنویت کل یوم مہونی شان  
 آنوقت که ترا معلوم شده بود ممکن که همان صحیح و درست بود و حالشان پروردگار از لطف بقهر یا از مطلق  
 آمد بر عکس معلوم تو وقوع یافت پس تو بوجه اظهار آن نادم و منفعل شوی و کذاب قرار یابی و موجب لشخند

که و مہ شوی این بند حضرت غوث اعظم است و الله اعلم بالصواب و الیہ المرجع و المآب **نور**  
 چندان بخور که زنده مانی و عبادت کنی بچیز آنکه بخور شوی حکیم بجای رفت و یکسال طرح اوقات  
 اندخت کسی بماند ناچار بوطن واپس آمد و مردمان پرسیدند چرا واپس آمدی گفت ضرورت قیام خود  
 ندیدم زیرا که مردمان آنجا بوقت خوردن لحاظ میدارند غلبه جوهر را که چون گر گسنگی غالب میشود و بخور

و بخور باقیست که دست از طعام کشند بدین سبب بخور نمیشود و بعضی موخین این نقل را بعهد اقدس  
 حضور سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم نسبت کنند و گویند بادشاهی از بادشاهان رومین حکم  
 حاذق بنابر معالجه اصحاب کرام بطور هدیه فرستاده بود این حکم تا یک سال ماند چون کسی بخور نشد واپس

رفت و این حالت عادت صحابه کرام بعرض رسانید همه حضار مجلس در حیرت آمدند و بخوبی اسلام  
 اعتراف آوردند **نور** - مدام با وضو باشی تا روزی کشته شود و اگر مداومت بمیر نیاید تا اکثر  
 اوقات همچنان کن و اگر این هم بدست نیاید آخر کم نه از آن که بچکانه وضوی تازه کن و اگر کسی بعلیقتی

این هم تواند تا قدرت و طاقت خویش عملدار که باعث برکت و ترقی رزق است **تور** هر از سو  
 خاتمۀ خائف باش و آن دو قسم است قسمی آنکه معاذ الله سلب ایمان شود دیگر آنکه در خیال و محبت نماید  
 یعنی در آخر محبت مال و متاع و زن و فرزند یار و دوست و اجباب نماید خیال باشد همین مراد از دنیا است  
 این هم قسمی از سو خاتمۀ است در بصورت گناه کار میرو پس چند سال از خیال سختی بنیدلجده نجات یابد  
 خاصان خدا را نه چنین سوئی خاتمۀ هم می آید پسند تو چه چیز نیستی که بفکر نشسته اللهم احفظنا من کل شیئ  
 بجاه سید الکونین سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و بجهت و لیک الغوث الاعظم آمین **تور** در شیطان  
 انداز ذریات البلیس یعنی چون انسان بالغ میشود هر دوی آیند و در قلب وی مستقر میشوند یکی را ایمان  
 و عقائد ایمانی خدشه بپاید میکند و در دل می فلند که بر خدای ناویده چگونه ایمان آوردی که او نیست  
 جائز است که دو باز یاده باشند بلکه همچنان باید زیرا که تدبیر انجمن عالم و سبع از یکی چگونه اصلاح پذیرد  
 و انبیا را ناویده چگونه تصدیق کردی ممکن است که ایشان بنا بر عظمت خویش ضیق دعوی کرده  
 باشند معجزات چیزی نیست از جاد و گرانی همچین افعال صادر میشوند شاید اینهم از آن خمس باشند  
 و ملائکه ناویده را چرا تسلیم کردی که ایشان بر تدابیر عالم مامور اند و همچنین نظرات و وسوسه های عقائد  
 اسلامی اندازد و دیگرے در فروعات دین مثل نماز و روزه و غیره شک و وسوسه پیدا میکند بجا  
 میگوید که نماز از انشد فلان کن فراموش شد و وضو صیحه شده مسح کرده یا قعدۀ چه میکنی این کعبه است  
 اول یا سوم است در روزه نیت نکردی یا آب از حلق فروخت همچنین دیگر فروعات در دل می آرد  
 ازین سبب انسان دو هم می افتد حتی که بخون میشود بعضی را معاذ الله با کجاء و زندقه نوبت میرسد  
 اللهم احفظنا من شر ما یس انسان را باید که به احوال و خطرات این هر دو دشمنان عمل نکند بلکه خلاف آن کند  
 اگر او شب گوید آنرا روز و اگر روز گوید آنرا شب دانند تا ایشان شکی روند نهادند این هر دو دشمنان  
 همچنان که با التفات و خوض و تردد چه میشود باعرض در گردانی و توجه نکردن الهی و در خیر میگردد

پس وقتیکه وسوسه و رول آید و اندک از من نیست بلکه کسی دیگر و رول آمده بخین  
میگوید و مراد دفع آن بے بد و خداست قدرت نیست من همان بنده گردن نه و فرمان پذیر  
و ایمان گزین خداست خودم که بودم این تصور دیده بروین خود مضبوط ماند و عبادت حجت  
و چالاک انجم از شبهه ایشان نجات خواهد یافت و خراب و برباد نخواهد شد و لا حول  
ولا قوة الا بالله العلی الاعظم **نور ۱۰** - وصول الله نه بذکر و مشغل و غیره است نه طریق او  
شخص باینها طرقت بسیار اند و بیرون شمار چنانکه گفته اند طرق الوصول الی الله بعد  
انفاس اخلاقی پس بهر نوع و بهر طور که میسر باشد و جمعیت خاطر بآن دست دهد  
و تراهون ذکر و مشغل است همان را طرق وصول دانی و کارمانی و اندر مثلا اگر کسی را  
این معنی از سطرالع کتب دین میسر آید و جمعیت باطن پیدا شود و برای آنکس همین مطالعه  
ذکر و مشغل است و اگر کسی را از صحبت صلیحا میسر آید همین صحبت مراد را ذکر و مشغل  
و علی هذا القیاس چنانچه علما فرموده اند - لیس فضل الذکر خفّر فی التهلیل و التبیح بل  
کل مطیع الله تعالی فی عمل فهو ذکر این فائده حسب تعبیر شیخ خود نو ششم  
بکزان ولی سخی رضی الله تعالی عنه **نور ۱۱** - اختلف المشايخ فی المقام و السفر  
فاختار قوم اقامة الوطن و اختار آخرون سفر البلاد فناء الحكمة فیہ قال مشايخنا  
رضی الله تعالی عنهم ان ذلک لیس باید نیابل بامر الله تعالی و الهامه و یختلف ذلک  
بأختلاف الاحوال فان كانت الهدایة للنجا و افاضة الخیر علیهم اکثر فی السفر لیسفروا و ان  
وان کان عکسه فاکتفوا و ان کان فی السفر و الحضر علی السواء فاکتفوا  
ایضا و سلم من السفر لان فی الحضر جمیة زائدة بمقابلة السفر فلذا کان شیخی و مرشدی  
السیدی الشاه آل الرسول الاحمدی رضی الله عنه ترک الاختیار فی ذلک الی و قال

لی لا احمک علی الاقامه ولا اضیق فی ذلک الامر علیک بل اترک الخیرة فیه بیدگی لانی علم  
 حال ایل قرابتک فانهیم کلهم یجادونک ولبنا ذونک فمنهم من یظهر منهم من یفهم اللهم الا شرفه  
 قلیله منهم هم من المواقین الباقون ان غیبتا دوک وان حضرت اذوک ولاتیرکونک  
 تقیم چلک فان لا اگر یک علی اقامه بل یک اختیار فیها وخی تر کها بگذر سمعت من جدی  
 نور ۱۳۱۰ اوقات شبانه روزی بانیطو مقرر کنند که پاسی از شب باقی مانده بر خیزد  
 و فوراً بغیر کلام دیگر کل طیب بخواند بدین وجه که دل بین وقت بیداری از خواب پاک  
 و صاف میباشد از جمله کدورات نفسانی و شیطانی پس چون بزرگ منقش شود کلمه استقرار  
 یا بدو در بعضی خطرات مذکوره باز داخل شود خوانند و تا شیء ذکر کلمه هم برابر و دو نقش  
 پذیرد بخوابد شد پس باید که کلمه طیب خوانده از بستر برخیزد تا دل سالک بزرگ الهی منور شود  
 بعده از طهارت و استنجاء و وضو و غیره فراغت کرده نماز تجمید ادا کند و آن دوازده رکعت  
 به شش سلام است در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بخواند من بعد بزرگ و مشغول  
 و مراقبه موافق تعلیم مرشد خود متوجه شود تا آنکه صبح صادق بدر آنگاه باز تجمید  
 طهارت کرده نماز صبح در مسجد با جماعت گذارد و کلام نکل و متوجه باطن خود شود تا آنکه  
 آفتاب بقدر مرغ بر آید الوقت نماز اشراق ادا کند که آن هم چهار رکعت بدو سلام است  
 و در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بعده چیز از او راد و وظایف لسانی معموله  
 خاندان خود در مکان قیام گاه بخواند چون ربع یوم تمام شود یعنی پاسی از روز  
 بگذرد آنگاه نماز چاشت که هم چهار رکعت بدو سلام است و در هر رکعت اخلاص بعد  
 الحمد سه بار ادا کند بعده به درگاه معلی حاضر شده و طیفه آنجا خوانده ثواب  
 بار و برزگان هدیه کند بعده بخار و دیگر مثل درس و تدریس یا کسب ریاضت



و مزدور و نوکر بر وجهه حلال باشد متوجه شود چون نصف النهار بر آید  
 انگاه چیزی از قوت لایموت تناول کرده قدری نجسپ تا کلالت شب بیداری دور شود  
 من بعد ازل وقت از قیلوله برخاسته چهارت وضو و غیره کرده نماز ظهر با جماعت ادا نموده تلاوت  
 قرآن شریف اقل یکپاره و ربع و دلائل الخیرات و حصن حصین کند و قدری متوجه در سن لیس  
 حدیث و تفسیر علوم دینی گشته جزوی کار بار دنیاوی کرده وقت عصر از نماز عصر جماعت فراغ  
 حاصل کرده تکلم نکند لاحیا و ما بین العصر و المغرب که صبح عاشقان همین است آنچه که ممکن باشد  
 از سبق باطنی غافل نماند متوجه قلبیاند و ذکر و شغل کرده باشد تا آنکه آفتاب زرد شود و قریب به غروب  
 رسد انگاه بر لطافت اوقات آن یوم تا مساف خورده حسرتها بر دو بگوید که تمام روز با خر سیدی بیچ  
 طاعت و عبادت الله جل جلاله نگردم و گریه کند بشهر طیکه کیفیت آمده باشد و جهد کند که آرد و نباشد  
 و بر یار نرسد زان بعد نماز مغرب با جماعت ادا کرده صلوٰه او این که شش رکعت به نیت سلام است بعد  
 انحد اخلاص نیت ارسال ثواب باروح مرشدان طریقت خود بگذارد زان بعد بخانه خود آید و  
 تفقد اهل و عیال خود کند که عادت نبی مایود صلی الله علیه و سلم بعده اگر طالب علم است بمطالعه کتب  
 توجه کند بعده عشا با جماعت ادا کرده چیزی از قوت لایموت تناول کرده با وضو و در دو گویان  
 بخوابد و دو بعده باز چون بیدار شود همین طور بجا آورد و امت این اوقات بنا بر تصفیه باطن ضرور  
 می باید و از فقیر حساب رسد و شیخ خود از عمر نه سالگی تا ده سال کامل پانصد این اوقات مانده است  
**نورس** بعد ظهر تلاوت قرآن شریف بقاعده فی الشوق یا بقاعده دیگر و قراءه منزل  
 حصن حصین و حسب و دلائل الخیرات ضرور بجا آرد که در وقت عادت بزرگان مایود  
 و اقل درجه تلاوت قرآن یکپاره و ربع است و در سن تدریس کتب و حدیث و تفسیر غیره هم در وقت  
 یعنی بعد ظهر معمول بود عادی شود **نورس** خواندن فاتحه تمامی شجرات خاندان خود با مخصوص

شجره که در آن مرید باشد به این طور عادت گیرد اول درود غوثیه اللهم صل علی محمد و آل محمد و الاکرام  
 و سلم یا زده بار بقا تحه و ائمه الکرسی یک یک بار و اخلاص مع البسم الله شفقت یا تنه بار و درود شریف  
 مذکور نیز شفقت یا تنه بار خواند ثواب نیمه قدرت نام بنام برشد ان سلسله ابد کند و بعد سلاستی شد  
 خود خواهد و اگر زنده بود و در نام او هم شامل کرده فاتحه دهد و دعای خیر بخود بوسیله هو لا اله الا  
 الاکرام ازو تعالی بخواند این فاتحه بعد فجر یا مغرب مع فهم ثواب و این ضرر و سجا آورد **نور ۱۵** -  
 در اینجا بعضی اوراد و شغال و تسبیحات مخصوصه خاندان برکاتیه بنابر متوسلان این خاندان عالی  
 میگویم که بروی عمل نمایند که قلیل المحدث و کثیر المنفعت اند **نور ۱۶** - یکی از اینها پنج گنج  
 بعد هر نماز خواندن معمول است بعد نماز صبح یا غزیر یا الله - بعد نماز ظهر یا کریم یا الله - بعد عصر  
 یا جبار یا الله - بعد مغرب یا ستار یا الله - بعد عشا یا غفار یا الله - هر یک صد بار **نور ۱۷** -  
 دوم پنج گنج کبیر بعد نماز صبح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی کنت من الظالمین یکصد  
 و یا زده بار اول و آخر درود شریف سه سه بار بعد آیه فاستجبنا له و نجیناه من النعم و کذا الکس  
 نبی المومنین یا زده بار بعد ظهر یا حی یا قیوم بر جنتک استغثت یکصد و یا زده بار درود شریف  
 سه سه بار بعد عصر حسبنا الله و نعم الوکیل یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار بعد مغرب ربنا  
 منی الفرد انت ارحم الراحمین یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار بعد عشا و افوض امری  
 الی الله ان الله بصیر بالعباد یکصد و یا زده بار درود شریف سه سه بار **نور ۱۸** - سوم از آنها  
 اورا و خمسست اعلم ان الودین الاولین هما الاولان من الکثرین الکبیرین فلیتذت بهما  
 و لیجمع بین النیتین اعنی نیتی الکنز و الورد و انذکر الثلثة البواتی (ف لا اول) فسهیل یا طهی  
 کل صعب بحرمه سید الابرار سهیل نائمه و احدى عشرة مرة مخاطبة بالصلاة ثلثا و الثانی  
 الله صمدی من عندک مدد می و علیک معتمد می عشره و ناد علیا نائمه و عثمه و احدثا میه یا ابوالنیت

اتقنی و یا علی ادرکنی بحمد و عترته الطاهرین عشر محاطه کذلک یا شیخ عبد القادر شیعاً شادماً  
 احد عشر مرة محاطاً (و الثالث) صلاة القادرية اللهم صل على محمد بن الجود والكرم وآله  
 وسلم ثلثة و الاضیاء الالب فی ذ الوقت علی هذه الصلاة بعد المحاط مع الصلاة الاوليیة ستین  
 مرة اللهم صل على محمد بعد ما عندک من العدد فی کل لحظة ولحمة من الازل الی الابد و آله و سلم  
**تور ۱۹** - چهارم از آنها اشغال خمسه و آن انیسست خسته بعد خمس و کل ذلک فی نفس  
 ما بها اللسان خبره کلها احدی عشره مرت تعقب بهن السلام من دون تحلل کلام و تقدیم الدعاء  
 النسب فاذا فرغت فالنصب فبعد الفجر ترفع شطر الهیلة الشافی فی النفس المستنشق من القلب  
 النیل فری الی ام المودعی رافعاً سر اسک وترسل لشطر المثبت فی النفس المرسل بالعکس  
 مافضار اسک و تقرب منها لک ضرباً خفياً (و بعد الاولی) محض المثبت مقسوماً کذلک علی شرطیه  
 فالاول لام التعریف و الثانی من لام جوبه الکلمه الی الاخره تسکینه من دون انبهار الضم  
 (و بعد الوسطی) فجزو العلم الاکرم منقسم کذلک علی المعروف والمعروف مع السکون المذكور  
 (و بعد المغرب) کذلک لکن بانهار لقمه و شبا عها (و بعد العشاء) مثل الفجر و اضغاضمیه  
 موضع المنظر و اتقا علی الاول **تور ۲۰** - بعد هر قدر ضمیمه بر عایت شجره چشتمه یازده یازده بار  
 ضرب نفی و اثبات و وضری بجهر باید کرد بدینطور لا اله الا الله از ناف باو از بلند بردارد و بدماغ بر دارنجا  
 الا الله در دم زیرین فرو د اود ده باو از بلند بقوت تمام بر دل ضرب و بد بعد دعا خوانند اینهم  
 سهول بزرگان باره بود و حالاً هم گم شد انا الله و انا الیه راجعون **تور ۲۱** - بعد اشراف  
 یک وقت در حویلی سجاده گوی دعا و حرز یانی و کبار دعا و حزب البحر و چهل اسماء بطور خسته هم  
 از نوازم داند و در درگاه منجوره بنابر ایصال ثواب بار و اح طیب بزرگان و نود و نه نام بار بقیه  
 و نشی و سه آیت حروف تهجی مع موکلات بخواند چهل اسماء در درگاه هم خواندن خوب و درو

غوثیه کلان دور و مستغاث بهم خواند نور ۲۲ - طریق بیعت گرفتن و طالب نمودن چنین  
چون طالب پیش آید و برآمد بر سر استند کند اول بین که قابل بیعت است یا نه اگر غیر است  
یافته شود از او پرسد که پیش ازین بر دست کسی بیعت کرده یا نه اگر گوید که ای الان نکرده ام پس  
حال ابا و اجداد و کبر سده که در کدام خاندان منسلک شده می آیند آنچه او گوید در همه خاندان اگر  
اجازت داشته باشند می کنند و اگر خود را اجازت آن فلان نباشد از او عذر گرفته پس سده که  
مرا باین خاندان اجازت نیست سوا آن به فلان فلان خاندان اجازت میدارم اکنون کدام  
خاندان مرید خواهی شد پس آنچه او گوید در همه خاندان او را منسلک کند شخصی برای بیعت نزد  
مرشد آید حضور از او مصافحه کرده فرمودند که من ترا مرید نخواهم کرد تو از خاندان صابریه  
هستی و مراد را آن خاندان اجازت نیست و از محمد صابریه صاحب درین کار حجاب خواهد بود  
او گفت من با حدی سوا حضور مرید نخواهم شد نگاه او را مقیم داشتند بعد بنگاه روز فرمودند باین  
آن طالب چون حاضر آمد فرمودند اکنون بیا مرید میگویم که مرا از محمد صابریه صاحب اجازت مثلاً این  
از خود خوشنیده ام و درین شک هست که در کدام سلسله مرید فرمودند آیا در صابریه یا تادی  
باجمله چون بیعت گرفتن خواهد اول حکم غسل فرمایند بعد دو گانه توبه او کند و هر کس بعد از محمد  
نگاه بار سوره اخلاص بخواند و بعد تا ختم بیعت هیچ سخن نکند و قدر سه شیرینی چند انکه او تقدیر  
باشد بحضور شیخ آورده بر قدم صدق استاده مانند شیخ بران شیرینی فاخته بزرگان سلسله او  
دعای استقامت بحق مرید خود کرده او را بنشانند و دست او مثل مصافحه گیرد و بسم الله و کا طیب  
و کله استغفار و یا الله از او بگویند من بعد توبه از معصیت بزرگانی که او داشته باشد بگذرانم  
باز بقراض و دهنه موسی پیشانی او تراشد که رسم سلف است من بعد دوبار از دست خود شیرینی  
بوسه دهد و تا بکشد که خود خورد و دیگران را از آن حصه ندهد اینست طریق مرید گردان

**نور ۲۳۳** - اگر کسی بجای دیگر مرید باشد مریدش نکند طالب کردن مضائقه نیست و طالبی  
 قید شیرینی و دو گمانه و مصافحه نیست صرف فاتحه آن سلسله که در آن طلب میکند خوانده اجازت دهد  
 که سلسله را بخواند و دوسه بار تمینا و تبرکات کلیه طیبه و تغفار و یا الله یگوید من بعد حسب تجدادش که  
 نفی و اثبات و اسم ذات او را تعلیم کند که ایجاد اول مست و تاکید نماز و روزه و استقامت بر شریعت  
 مرید و طالب همه را بطور نصیحت کرده باشد فائده تجدید بیعت مکرر خواهد شد که رجائز نیست  
 اما اگر فردی در تفسیر باشد انگاه مضائقه ندارد چنانچه قدماء و رین باره مخالفت شدید کرد که  
 بلا ضرورت با شیوخ دیگر بیعت نکند چنانکه گفته اند شرط ششم از کتاب سلوک و شریاط بیعت آنکه پیر  
 مریدان خود را نگذارد که با شیخ دیگر نشینند و نه با مریدان شیخ دیگر صحبت اختیار کند بیعت آنکه ممکن  
 که هوای این مرید مخالفان یک باشد و بر مشایخ لازم که مخالف هوای مرید فرمایند چنانکه با همه  
 باشند و نشینند و هوای شان مخالف است و امر شیخ شان برخلاف هوای شان پس  
 بر یک امر شیخ دیگر را موافق هوای خود باید بضرورت میل کنند و این میل پیش این طائفه ارتداد  
 معنویت و این ارتداد بحکم طریقت مورت بعد و قطعیت است چون میل شیخ دیگر و ششیش از  
 نظر ساقط شود و صحبت شیخ دوم میل کند و ملازمت اختیار کند و اگر این شیخ نیز از ارباب حقیقت  
 بموجب مقام شیخوخت همان چیز امر کند که شیخ اولش فرموده بود و چون فرموده او را مخالف  
 هوای خود باید باز شیخ خود رجوع کرده معلوم شد که صادق نبوده است پس فرموده مثل تالیم  
 که از اینجا رانده و از اینجا مانده خوار و بیکار و سرگردان ذمب مع الذل و الیه الی سحیحین <sup>الطبیعی</sup> و بحال  
 نفوذ باشد من هذه الفتنة والخذلان (سوال) تجدید بیعت شیخ دیگر جائز است یا نه (الجواب)  
 حاصل بیعت با شیخ کامل اگر با حسن وجه و حصول انجامید حاجت تجدید دیگر نیست یعنی اگر  
 از بیعت شیخ اول سکون با تمام رسید یعنی مرتبه فنا و بقا میسر شده چه حاجت است که تجدید کند اگر چنین است

اختیار بدست خود است **نور ۲۴** - پیر مرید اگر با هم یکی بنشینند مریدان بآداب تمام خود  
 را دارند و پیر هم وقار خود نگاه دارد و کلمات فضول و لایعنی و بے تکلفی نکند و زیاده احتیاط هم  
 رواند و در نه پیر در نظر مرید حقیر خواهد شد و عظمت و هیبت و جلالت و قدر و منزلت پیر در حفظ  
 نخواهد ماند و فائده مریدی بر طرف خواهد شد این قسم مریدان را ازین قسم پیران هرگز نباید تکلفی  
 کشودی نشود ازین جاست که نصیحت مشهور در حق زلف فائده نمی بخشد لهذا بیعت زنان با شوهر  
 خویش با وجود عدم مواعظ پسندانسته اند **نور ۲۵** - طریق توجه دادن محمول خاندان  
 قادریه نیست یازم المهر صرف الهیت بخلیقهها الی قلب المرید و با حره با سناد و رکتیه الی  
 رکتیه مع غصص عینیه و التوجه الی القلب مخفیاً ثم قلبه علی قلبه بحيث لا یخطر بالباله خطره ملتجیا  
 الی الله بنحشوع تمام حتی تکلیف نور الذکر و تیر شیخ فی قلب المرید جائز با قلبه بقوه الدیالین الی  
 نفسه مستعداً من ارواح اکابر الطریق فی هذا التصرف حالاً و الا لا این فائده بدست خاص حضرت  
 اچھی میا نصاحب رحمة الله علیه نوشته است از انجا نقل نموده شد **نور ۲۶** - از آن خبیه  
 بیعت از کارم نشود و خلوت با او همچو دیگر اجتناب حرام بود و در دیدنش روی شیخ یاد برن شیخ  
 رویش را نیز نهان حکم است که دیگر زنان بیگانه را پس نباید که روی هم را ببینند و اگر برای شیخی  
 بر نرخ تصویری در کار است هم نه بینند نه عکس رویش و آب و آئینه و تصویر او بلکه تصویر آئینه  
 خیال مشابه صورت پدر یا برادر حقیقی و غیر هم سیکه از محارم خویش تصویر نموده بر نرخ درست سازد  
 این است طریق سلامت و المدد تعالی اعلم و در سبب بخت شیخ خود عرض نمودم که مرا شغل  
 و غیره از آخرین شغلها تعلیم فرمایند که این دو شغل در و باید کرد که مرشد ما را از همین دو شغل  
 آخر مرتبه سلوک ختم شده بود و الا اول اللهم صل علی محمد و آل محمد و الله ترغیب الی العطف من العطف  
 الی المدوری و تنزل بالعطف الی الصنوبری قنصرب به علیه با صبر با خفایا و الثانی تکتب

فی نوادک بر اعراس القبور ایضاً نورانیاً کالدائرة و تجعلها نصیب عینیک سناکت ایما **اللہ** **اللہ** **اللہ**  
**نور ۲۷** - بنا بر استقامت قلب در راه سلوک بعد از وفات  
 نیاز ده بار بخواند یا اللہ یا رحمن یا رحیم دل مارا کن مستقیم حتی ایامک بعد و ایامک نستعین خاطر  
 از عنایت بنیات شیخ ما بود که بوقت نصف النهار در حویلی سجادگی برای قیل و الشریف  
 سید اشتند آو وقت عرض نمودم که چیزے بفرماتان از وظائف لسانی حسیج در شغل قلبی واقع  
 نشود این دعا تعلیم فرمودند در آخر **سنة** هجری یاد را و ائیل **سنة** هجری این عمل تعلیم شده بود  
**نور ۲۸** - از اہل خاندان فقیر اگر کسی را توفیق الہی رفیق شود و شوق این راه دانگد  
 اورا باید کہ در خاندان و سلسلہ خود داخل شدہ کہ بفضلہ تعالیٰ نور و نجات را مسلک صحیح  
 و درست است بنا بر تعلیم خود عمل بر رسالہ معمول حضرت سید محمد کالیوی رحمۃ اللہ علیہ کند  
 و همچنین بمطالعہ کتاب مستطاب کاشف الاستار الیہ شریف حضرت جدی سیدنا  
 شاہ حمزہ نور اللہ مرقدہ در سالہ چہار النوع و عوارف ہندی وغیرہ از رسال صاحب البرکات  
 قدس سرہ و رسالہ تربیت مریدان مولفہ حضرت سیدنا آل محمد عرف اچھی میان حقائق قدس سرہ  
 کردہ مطابق آن در سلوک کار بند و بفضلہ تعالیٰ از علم باطنی بہرہ وافی خواہد یافت  
 حاجت تلاش شیخ دیگر نخواہد شد انیفاً ہم از و صایا ہی فقیر تابل خاطر و یادداشت است  
 جمل و محفل نگزارند **نور ۲۹** - اگر او تعالیٰ بندہ را بنواز د و بدرجہ اعلیٰ برساند بندہ را  
 باید کہ شکر مولیٰ جل و علی بجا آورد و از حد خود پاسے بیرون نہد بمثل مشہور آریاز قدس سرہ  
 بشناس دور خلق خود را باغراز و غمایش ظاہر نکند بلکہ پنچان وار و کہ خلق اورا زلسل و  
 مبتذل دانند اشکاء بندہ بندہ خواہد شد ورنہ همان آتش در کاسہ موجودیت و ازینجا حکایتی  
 مناسب بنجال بنظر آمد تبسطیر می آرم در ویشتہ براسے ملاقات در ویشتہ سیر شدہ

رفت چون بمنزل گاه درویش آمد گفت سلام علیکم آن درویش جواب داد و علیک السلام  
 ای ظالم رعنا گفت مر ظالم رعنا از کجا گفتی گفت ظلم تو انبلیست که حیوانی که لپشت او حق تعالی  
 از بار آزاد کرده است تو بران نشستی و بار نهادی و رعنائی تو نمائیش نیست مطلق را **لور**  
 شغل و ونیم که از اسرار خاندان است بقلم می آرم گو دلم رخصت نمی دهد که عزیز الوجود دست و سوا  
 خاندان مار بهر جای دیگر یافته نمیشود و باخیال آنکه داندگان رفتن بمباد اکتمان باعث اضمحلت  
 باشد بنوک خامه می آرم تا بعد فقیر باد کار ماند به آنکه این شغل کثیر النفع و قلیل المخرت است و انما  
 سعی دو نیم لکریه من شغلی الفجر والنهر و شطر العصر من الاشغال الخمسة کذا الفا و جری و در شش می کشید  
 آل الرسول الاحمدی نور الله مرقدہ و ما هو الا ان تاتی اول الاشغال الفجر ثم الظهر ثم العصر ثم قطع الهاء  
 و عن هذا صار دو نیم ثم ننیم من یفرب علی الصنوبری و الا صوب هو الفرب علی النیلو فری لیکون  
 سطا بقا فی الاشغال الخمسة اول اصل لهذا و منها اخذ کما تری **لور** روزی حفرة  
 ما یفرود ندکه از والد بزرگوار خود پرسیدم که آن کدام پنج ترکیب است که مخصوص خانواده است  
 مرا باید موخت فرمودند پنج گنج صغیر و کبیر و اورا و خمسة و اشغال خمسة و شغل و ونیم و نسخ و کیمیا و فیکه  
 سدیوم به آب و دانه بکند و انگاه تیار کرده قوت لایموت حاصل کند پس هر چهار ترکیب هر سه  
 مخفی نزد من خود کردم و نسخ کیمیا را گد هشتم و احقر از کردم بلکه کان لم یکن و نسخا منیا نموده و دوبار  
 ذکر هم نکردم نه والد با جرم خود بخود به تعلیم آن قصد فرمودند و روزی فقیر شیخ خود را پرسید که دین  
 ترا کیب چه سبب بود که بعد از حال تمام و قلیق تمام رشتیاق مالایطاق تعلیم میشد فرمودند که علاء  
 نفع کثیر و محنت قلیل سبب دیگر هم بود تا طالب باشتیاق تعلیمش دیگر گاه متوجه اکساب باطن  
 ماند و بطمع این امر که دیده باید تا چند نعمت عالیه خواهد بود که انیقدر اخفا میکنند سالها سال  
 در ذکر و شغل شب بروز رسانند طالبان همچنین کردند و در پی نمیگذاشتند و پیران نیز مطلب خود



میدیدند یعنی تکمیل طالب بروجه مطلوب دیده تعلیم میفرمودند اکنون نه بچنین طالبان نه  
 آنچنان پیران هر کسی که پرسد بیا موزیدش باید که همین راه سهل و حلوائی بے درد و گمان  
 برده متوجه ذکر الهی شود و شده شده تن به مجاهده دهد **لور ۳۳** - همچنان سلف در  
 عطای شال خلافت تا خیر بسیار نمودند و تا وقتیکه تکمیل کامل ندیدند و ندانند و حالاً  
 نیز چنین باید اما اگر کسی اصرار بسیار کند بغیر انتظار تکمیل باید داد چرا که زمانه دیگر گون است  
 عجب نیست که بیدل شد و دست برداری کند و نیز کم از کم در صورت عطای خلافت  
 شجره امگیر عاشر خواهد شد که حلیفه فلان ام اگر زیاده لیاقت نیست تا هم ظاهر خود  
 را با شریعت آریسته دارم تا خلق لعن و طعن نکند گوئیا استخلاف نیست در حقیقت بار  
 بروی نهادن است این هم خالی از فائده نخواهد بود این تقریر آخر هم در جواب و سوال  
 فقیر از حضرت شیخ مابود که نوشتم **لور ۳۴** - بزرگان فقیر بعد نماز فجر یا چاشت در  
 مکان سجاده گوی و اوراد لسانی مثل حرز یمانی - حزب البحر - واقعه تشریعی برقی - دعای  
 و غیره جمله اوراد میخوانند بعد بدرگاه معلی رفته بعد فاتحه هزارت پنجسوره و نود و نه نام و  
 سی و سه آیه و حرز و تہجی مع سوکلات و چهل اسم و حرز و غوثیه کلان و در دستخاست  
 و سیغی به ترتیب کلان تر از حرز یمانی خانقاه میخوانند پس بایانرا که از ناخلف اولاد  
 ایشانیم اتباع بزرگان بیابید بعد فراغ پنجسوره ثواب این جمله بار و پنج مشایخ سلاسل قادریه  
 و حشمتیه و سہ و رویہ و نقشبندیہ ابوالعلائیہ و مداریہ و غیر ہم رضی اللہ تعالیٰ عنہم بدین نمود  
 مرشد اگر زنده است سلامتی او خواسته دالانام او هم شامل فاتحه کرده دعا و خیر حق خود کنند  
**لور ۳۵** - بدانکه فقیر را اتفاق دعوت اسما و بعض ادعیه بغرض تصفیہ و تزکیہ و حصول  
 تجلیات اسمائی و صفاتی بسیار افتاده است پس در عمر سبب سالگی خلوت اختیار کردم

نهم سال اکثر در خلوت ماندم با صوم متواتر گاهی فصل طویل از صوم روزه داشتم و در آن وقت  
 در بار و سه بار بلکه زیاده ازین دعوت اسما و ادعیه مفصله ذیل بجا آوردم خرب البحر سورہ و قصه  
سورہ منزل استحباب کف آیه انکدر لطیف بعباده چهل سحر و دعوت بطور تسبیح  
 مختصر معموله فاذا انی اسم بدوح ساده اسم بدوح با موکل آیه کریمه اسم اندوخی  
 الاجابة اسم یا بدیع الحجاب اسم یا شیخ عبد القادر شینا الله و عمل شجره زرع و عمل  
 و عا و حیدری و عمل یا قلب القلوب انیمه اسما و ادعیه سالها سال بار بار به ادای منظر  
 عامل و عمل ادای زکوة نمودم و بار و حانیات و تجلیات این اسما حفظا بر دوشتم و پابند  
 ترک کولات جلالی و جمالی و مکروهات ماندم و صوم نافعه نکردم و خلوت نکردم و اقامت  
 علویه بخلبه و استیلا حکومت حاصل کردم تا دوازده سال بر این سوال اوقات بسپر کردم  
 و ماورای ازین که مذکور شد نیز حرزیمانی بیشنج - برهمنی - و افقه قرشیه - بانت العظمه و عمل چهار  
 و عمل چهارشنبه و حروف تهجی مع موکلات و نود و نه نام بارتقائے دسی و سه آیه سالها سال  
 شد که هر وقت در دمی دارم حالا بعضی ازینها بسبب ضعف قوت ترک بهم کرده ام بجای  
 آن در دو کسیت احمر و دلائل الخیرات و حصن حصین اضافه کرده ام و قرآن شریف صد بار  
 خوانده ام در دو عمر عجب نیست از روی تخمینه از هزار ایجاد زنده باشند و فتوحات کثیره  
 دنیاوی و دینی یافتیم اوسط فتوحات دنیاوی سالانه پانصد و پید سال است کم نخواهد شد  
 که الله تعالی ببرکت عمل شجره زرع از خزان غیب رسانید حالا آنرا سی پنج سال میشود که در  
 عمل است گاهی نافه نشده است و ترکیب انیمه در مجموع و خالف نوشته ام دیده عمل نمایند  
 هر کسیکه اہلیت دارد و در اجازت عام است که عمل کند و در کار و اشتغال و مراقبات از عمر  
 نه سالگی تا بیست سالگی بزرگ هر کلمه طیبه نفی و اثبات بطور چهار ضرب در خلوت ششماه بجا

فی یوم و شب صد بار ضرب که زائد از لکنه ضرب شده باشد بعل آوردم و بدو قایل علوم و حقائق  
 آن سطلک ششم **ع** دل من داند و من دانم و داند دل من - و شغل نفی و اثبات و اسم ذات  
 مع جسم و دم و بغیر جسم و دم بجا آوردم و مشتق برزخ شیخ و آور و بر دوز و بر دوشغال  
 خسته و شغل و نیم سالها سال کردم و شغل آئینه و اشغال هر چهار مقام ملکوت و ملک و جبروت  
 و لاهوت و اداسا ختم و مراقبات اسم ذات و غیره هم نمودم تقضی و هی جلای جمالی هر قسم کردم  
 و جمعیت آنرا حاصل کردم یعنی از برزخ شیخ تا ختم سیر این راه بقنایت پیران عظام فراغ  
 حاصل کرده متوقع حیرت خاتمه میانم الله تعالی خاتمه بخیر کند سوا این فکری دیگر نیست لیکن  
 با وجود این همه دولت و نعمت هنوز با مبتدیان هم برابری ندارم این شامت اعمال من است  
 الله تعالی مرا بنواز که بشوم هنوز قابلیت بنده بودن هم ندارم و خوف سوی خاتمت مرا بر آن  
 لرزان و ترسان میدارد که هنوز بدتر از سنگ و خوکم و باشد التوفیق و علیه التکلان و جمله اذکار  
 و اشغال و مراقبات و غیره که در کشف القلوب نوشته اند همه از مجربات فقیر اند حالا منتظر  
 لطیفه غیبی میمانم الله تعالی بایمان مرا بر دارد **دوره ۳** - طریق اخذ فیضان از قبر ولی  
 باید که بر قبر بزرگ حاضر شده اول فاتحه خوانده اهدای ثواب کند من بعد ربه قبر و پشت قبیل  
 محاذی سینه است چهار زانو یاد و زانو شسته چشم بسته قلب خود را متصل روح میت  
 که مثل آفتاب درخشان است کند و ربط دهد که دل زیر روح این بزرگ است و فیضان معی  
 از و منتقل شده بشکل نواره نور یا شمع آفتاب یا قطار امطار یا نسیم سحری و غیره هم در دلم می آید  
 و دل من صفت ذاتی این روح میگردد و همچنین تصور کرده خاموش نشیند و اگر در او اهل ریاضات  
 بحالت خاموشی خطرات بیشتر آید نگاه بنا بر دفع آنها دل را بشغل الله شد شاغل دارد  
 پس بعد ساعتی بر دل همان کیفیت پیدا خواهد شد که در برزخ شیخ مذکور شد اگر آن روح با نسبت

خواهد بود از فیضانش ذوق و شوق اللہ جل جلالہ و گریه و سکون پیدا خواهد شد و در عکس عکس  
 کما مر بیانہ را اگر آنمیت را در دنیا دیده باشد نگاه وقت ربط دادن قلب روح را در همان برزخ  
 انسانی او که در دنیا دیده بود تصور کند بعدہ بدستور بقیہ ترکیب بجای آرد فیضاب خواهد شد  
 طریق اخذ فیضان از قبور اولیا اللہ تعالیٰ و عمرہ دقت او بین العصر و المغرب یا بعد از نماز  
 صبح تا اشراق و رنہ ہر وقت کہ میسر آید بجای آرد نور ۳۳ شناخت تعذیب و تنعیم نیست  
 و قہر نیست کہ بعد جلسہ معلومہ و غمض چشم و ربط قلب بروح چنانکہ گذشت زمانے خاموش نشیند  
 بعد ساعتی اگر کیفیت ترویج و تفریح و دلچسپی و فرحت و انبساط و بشاشت و امثال ذلک در دل  
 پیدا شود بدانکہ مرحوم و مغفور و تنعیم و عشرت شناسان و مسرورست و بیچ و بابے و عذابے  
 و تکلیفے ندارد و اگر خلاف آن کیفیت بد پیدا شود بجای فرحت و انبساط حقیقان و مہول و  
 و دشت و قبض و مراقبت و امثال آن پیدا شود بدانکہ در تعذیب است و عار و محنت کند این ابتدا  
 کیفیت است و آئینہ تفصیل تعذیب و تنعیم از کثرت ربط و شوق درین قاعدہ معلوم خواهد شد انقدر  
 کہ نوشته شد در یک روز معلوم میشود و این اوراک روح ما از دو مقام میشود یا خاص از مقام  
 برزخ کہ مقام مستقر حقیقی روح است و این خاصہ قطاب است کہ المیشان بانیمقام میرسند  
 کا جو ائمہ است یا از عالم مثال چنانکہ ذکر شد گذشت کہ در آنجا عکس ثواب یا عذاب اصلی برزخی  
 تابش می آید و ارواح مشاہدہ کردہ معلوم میکنند اول بحر تبہ لہن است دوم از ان ہم فہ و ترجمہ کہ  
 اوراک اولیٰ فرو کا ملی است و اوراک ثانی چنان نیست اگر میت را در تعذیب بنید یا کسے نگوید و بعد  
 آن ظاہر است حاجت بیان ندارد و مگر آنکہ میت از تبدلین مشہودین باشد نگاه اخبار باید کرد  
 تا مردم از بدعت او پر خدز باشند نور ۳۴ - النوار یکہ در انوار و اشغال پیدا آید  
 بخند صورت ظاہر میشود و تفصیلش آنست کہ نور دل مائل بہ زردی مثل قرست و نوری

که محض سفید مثل آفتاب در دل تجلی شود و نور در وحشت نور دل از ان نور روشن و تجلی است  
نور القمر مستفاد من نور شمس نوری که از جانب قبله نمایان بود نور روح نبی ماست صلی الله علیه و آله  
علیه وسلم و با وی راه سالک است و نور یکدیگر کشف مینماید مستقلاً بود نور کاتب اعمال حسنه است  
و بر کشف چپ مستقلاً نور کاتب اعمال سیئه و آنکه سمت کشف است بفاصله درجه دو درجه معلوم شود  
نور روح مرشد سالک است که بنهایی اوست و خدا این سمت کشف چپ بفاصله درجه دو درجه نور  
ابلیس لعین گمراه کننده سالک و علامت دیگر مرهور نور شیطانی را نیست که از ظهور او و پشت و دو  
و خوف بخاطر رسد و نفرت پیدا شود و نور یکدیگر مقابل سینه و ناف بزرگ آتشین یاد و وظاهر شود نور  
خناس است و نور یکدیگر بلا جهت بود و محیط همه سمت باشد که از ظهور او حضوری و سرگردانسیه پیدا شود  
و جمعیت و اطمینان رو نماید و عجب کیفیتی پیدا آید که سالک بسبب ذوق و شوق آن در خود نگیند  
مخصوص بسبب از دستهای معلومه نباشد هر سمت یکسان بود آن نور احدیت است جل جلاله و علم نواله  
که مرئی و مقصود و مطلوب و محبوب سالک است و نور یکدیگر اول از همه این انوار که گفتیم و نوشتم پیدا آید  
مثل شعله و مثل برق لایع گاهی در تجلی و گاهی در استتار یا مثل شمع و قندیل و مشکوه یا مثل  
ستارگان علویه و امثال آن بود بیشتر ابتدای عالم مثال یا نور طهارت سالک مثل و مقبول  
و غیره یا نور روزه و نماز و دیگر عبادات سالک یا نور ملائکه ملائکه باشد نیست انوار که در مجاهد  
تأدیه ظاهر میشوند و باقی عند الکسب خود بخود ادراک آن خواهد شد این انوار را ب حفظ و ضبط دار و تا  
از بلبلیه با ابلیس لعین ربانی یا بد نور ۸۸ وقت سماع حالت و جدی که پیدا میشود -  
متخلف الاحوال است بحسب اختلاف طبائع کیمی را گریه و یکدیگر را خنده این اسکوت آنرا آه  
و غیره زلک و معنی وجد یا بر علی القلب من طرب او حزن بلا تکلف باشد و معنی تو اجد آنکه این قسم  
اسباب پیدا کردن و تکلف همیسا ساقی که آن حالت وجد اصلی پیدا آید این هم محمود است اگر

نبیت خیر باشد انما الاعمال بالنیات پس صوفیه وقت ورود و انچالت بر طالب تعظیم آن لازم داشته  
 اند زیرا که در اصل تعظیم آن تجلی میباشد که هر طالب تجلی میشود نه تعظیم ذاتی آن شخص پس اگر  
 از وی برسبیل تزیین است تا هم مضائقه نیست و ادا نمودن با لغوم و اگر انا را اگر صیانت و شخصی  
 تعظیم او نکرد و نسبت انیکس مسلوب شود و مفسر تعظیم با و رسد به حال تعظیم واجب است گو  
 و در اصلی باشد یا نه زیرا که بر عیوب قلوب بجز علام الغیوب کسی واقف نیست و محض مظهر خود  
 تا اصل و نسبت زنهار نشاید که سوای ظن حرام است و در طریقت حرام تر بنظر ابا المونین فیض علی  
 باید دست **نور ۳۹** - البیس بعین تخت خود در شب وسط دیای کلان فرش کرده می نشیند  
 جمودیت آن بعین حاضر شده کارنامه های خود بعضی میرساند که فلان انسان را بر سر قفسه دوشتم و  
 فلان را بر زانو فلان را بر قتل و علی بن ابراهیم کردار بد خود عفره میدبازان میان اگر کسی میگویی  
 که فلان طالب علم را از سبق باز دوشتم یا میان زن دشت آتش جنگی بدل افروختم این خبر شنیده  
 می خیزد و او را بکنار میگردد و در قرب خود جا میبرد و هر شیا بعین و دیگر میگویی که این چه کار بود که چنین غرت  
 دادی ما را که مصدر چنین گناهان کبائر شدیم هیچ اعزاز نکردی میگوید شما نمیدانید کار گذاری اینان  
 فانی ترا صدیق کارهای شماست اکنون بیا مید که بر شما ان این را از افشا کنیم ایشانرا همراه گرفته  
 بر در عاکبر رفت او را دریافت و گفته: بن جبریلیم الله تعالی مرا نزد شما فرستاده و فرموده است که عبادت  
 تو مقبول شده نزد ما بای او بچاره ساده لوح جبریل ازین مرده باطل خوشنود شد الطیلس را در چشم بند  
 کرده بنظر بل بول و دواز بر و اسباج که بشته خود غائب شد بعد بر و عالمی رسید او را آواز داد و مسالمت  
 سخن بمیان آورد که در و افادات شما قبول ما نگاه افتاد اکنون حق تعالی شما را نزد خود بخواند و انچه گفت  
 قرب سر فرازی و غرت بخشد عالم مذکور بر بدست گرفته بر و دله کرد و گفتای بجا نمیدانی که بعد  
 رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و سلم هرج نباشد جبریل آمده کسی را نبیند و نشانی مرا بکشد و بگوید

این گفتند و در لاجل مضنند شیطان ذریت خود را گفت دید که معاند عالم متقابل جابل چگونه است  
 باز سخن از جنگ بدل زن و شوهر آغاز نهاد که درین هم مصالحه بسیار است اول انقطاع نسل نبی آدم که  
 که بعد و ما هست دوم چون آتش شہوت سر برکنند و با هم رنج گذشته اند که بعد گریه نشوند و با چار کار بجرام  
 کشند و اولی هم بول النسب پیدا آید و تر که بناستحقان رسد و نزول رحمت که با تفاق و اتلاف منوط است  
 مسدود نشود و غیر و برکت آدمی زوال یابد و علی بن ابیسیار فواید است که شما نمیدانید این حکایت برآ  
 آن آورد که درین زمان وقوع این هزار بسیار بسیار است مردمان در تحصیل علم دین کوتاهی میکنند بلکه  
 بالکل منحوا و زن و شوهر سازندارند اگر در برابر کسی را باشد باشند و در نه خیرست مردمان دینی را باید که  
 خوشنودی خود را باز خرد تا سخره شیطان شده چنان نشوند که بصورت انسان و بصیرت خردند  
**نور ۴۰** - بر مقابر انبیاء و اولیاء و علماء و فضلا و صلحا و شهدا چون برای زیارت رود باید که با وضو باشد  
 و با ادب حاضر شود و ادب ندگانی بجا آورد یعنی چنانکه در حالت زندگی ایشان حاضر شدی همچنین در بحالت حاضر  
 آید و فاتحه خوانده بوسیله ایشان دعا طلب کند تا بمطلوب رسد **نور ۴۱** - فقیر را بدست راول محرم  
 ششم حجری بمقام کانپور شخصی را بمن توجه جدی و مرشدی حضرت سید شاه آل رسول احمدی رحمۃ اللہ علیہ  
 سید الشہداء شہید بیوشی بروطاری گشت گاهی گریه و گاهی خنده میکرد و رنج شیخ هر وقت و هر آن  
 تا افاقه پیش نظر او در آن سکین میداد و بزرگ دیگر سہمی سید علی شاه مرحوم قادری فچوری نیز درین  
 باب توجه میداشت و بہت مصروف میکرد و بوجہ کمال محبت و اتحادی کہ فیما بین خود ہا داشتند و از کمالین  
 وقت بود و نیزہ حضرت شیخ جمال اولیاء قدس سرہ اللہ تعالیٰ بجنبۃ الفردوس جای دہا و چونکہ بر اولیا  
 انخفای حال و کرامات خود واجب بہت حتی الامکان اظہار نکنند الا ماشاء اللہ کہ عجب شود بخلاف انبیا  
 کہ بر ایشان دعوت بہوت و اظہار معجزات لازمست بخیاں این سلسلہ نقل قصہ اش بحیات او مناسب  
 نبود حالاکہ ازین جهان حلت کرد و ما لہم غنا لہذا بغرض افادہ دیگران از چگونگی این مقام پیروی می نویسم

چون این برادر را سیر الی الله ختم و سیر فی الله شروع شد شروع شد کیفیت اختتام این مقام پس بدیدم که چگونه  
 بمشما را چه معلوم شد و حالت چیست گفت چگونه اظهار کنم گفتم به تشبیهات گفت هیچ تشبیه ای مطابق نمی شود  
 گفتم هر قدر که شود گفت حالا حال اسوی نر و م چنین است که کسی را اتفاقاً چیزی ضروری از دین در آن  
 شد که مقرر شود خیار و خزانة حافظ هم منتقل نماید هر چند غرض میکند باین آید پس هیچ جمله موجود است  
 معه وجود خود را شعورم بدررفته است و هر سو و هر جانب یک نیست محیط و بسیط که جمله اشیا در آن فانی  
 و مستهلک است حتی که در لوح و ماغم چیزی نیست و مثل خواب هم حالت نیست که واقعه خواب بعد بیداری  
 صرف از نظر غائب شود و در ذهن باقی نماند و در نظر دوزخین چیزی نیست صرف ذات جد و چون و چگونه  
 بے کم و بکیف موجود است و محبت آن ذات بر دل بوجه کمال مستولیست چنانکه گرسنه را بطعام و تشنه  
 را باب و عاشق را بمعشوق نسبتی و تعلق شدیدی پیدا شد که بغیر او نمی پرد از دوزخ چنان کیفیت من پیدا  
 باین سبب گاهی گریه و گاهی خنده می آید و عجب لذت و دهرانی است که دل من دانند و هر لحظه و هر آن  
 رو به ترقی می نماید چنانکه نشانه آب جوی و دنیا بد حالت آنوقت تصور باید کرد و یا آب بد و نور نوشیده  
 نباشد حالت آنوقت دوزخین باید داشت که چگونه از دیدن آب خوشحال خواهد بود و در سو آب  
 این زبان چیزی نگارید و توجه نکند و دیگر تشبیه آنست که عاشق به جو رسنوالی را و فوّه بالکد و صیل سیرید  
 حالت عاشق آنوقت چگونه خواهد بود و غور باید کرد و غرض که در عجب استغراق و تحیر افتاده است که چگونه تواند  
 را تصدیق آن ذات بحت کنم و خواستن را فضا سازم بهر حال دیوانه و اکیفیت دارم زیاد از این  
 حال کیفیت وجدانی چه گویم قالی نیست که لقال آرم و شروع ریاضت این راه آن شخص را و ایل  
 محرم است که چیزی بود و آگاهی او اکل محرم است نه نصیب شدن به عتبات آخر در سیر فی الله میاند  
 بماه محرم محرم است نه نصیب شرافت الله تعالی بیا مژد و بر تبه اعلی رساند پس بزرگ  
 و نیکبخت بود و با حقیر محبت بسیار کردی و همیشه عند الملاقات همین قسم تذکره بمیان آوردی و تلاش



بعد حلقش مجلا انهار کردیم اگر زنده بودی اینقدر تم کفنی که اخفا ضرورت ورنه بر باد میرود  
 و آنه چون اندر زمین پنهان شود چه لائق سرسبزی بستان شود **نور ۳۲** - خوب یاد دارم که در اوایل  
 ریاضات شیخ مافرمودند هر دار و خلیجی که در اشغال دار و شود بجز من یکسوی بگو تا زائل نشود و در  
 یاد دارم که حالتی در شغل اسم ذات پیدا شده که از خود خبر نماند از صبح تا ظهر انجالت با عرض  
 نمودم فرمودند خوب است این را بمان بگویند روزی و سوسه شیطانی روی داد که تفصیلش حالآباد  
 بعضی اقدس رسانیدم فرمودند این از اندفاع شیطان موسوم بود لاهنت یکسوی بگو تا باز نیاید همچنان شد  
 که باز آن سوسه گاهی نیاید جمله توهمات بحمد الله تعالی به برکت حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه اندفاع یافت  
**نور ۳۳** - عقبات راه سلوک دوازده است که سالک را مانع و سد راه میباشد **اول** عقبه  
 شرک و کفر تا آنکه اسلام نیارد و شرک ننگزار و بدولت عرفان رسیدن محال است و علاج این عقبه  
 بدست خودست یعنی قبول اسلام و ترک کفر و شرک **۲** - عقبه معصیت تا آنکه از معصیت اجتناب نگیرد  
 و طاعت نه پذیرد ازین نعمت بی بهره ماند و علاج این عقبه تو بوضوح است **۳** - عدم محبت برادر  
 شیخی کامل و کل مرید نشود و دست معرفت نصیب نشود علاج این عقبه اختیار سالک است یعنی مرید  
 شدن **۴** - عقبه والدین آنکه شفقت ایشان مانع از محنت و مجاهده این راه میشود علاج این عقبه  
 آنست که اینان را هم راضی دارد و نه چیکه ممکن باشد خفیه مجاهده پردازد **۵** - عقبه عدم طهینان  
 که اگر طهینان قوت لایموت نیست قلب چگونه مطمئن و یکسو شود متوجه بطرف اکساب باطنی خود باشد  
**ع** پرانگنده روزی پراکنده دل - علاج این عقبه آنست که اول منبری بیاموزد که از آن بوجه  
 حلال بقدر کفایت قوت بدست آورده باشد یا حیل دیگر اختیار کند که ازین تهنکه نجات یابد **۶** -  
 عقبه محبت دنیا مثل حب جاه و مال و زن و فرزند که در غم و تپا را اینها چنان فانی و مستغرق باشد که  
 از چیزهای جزئینا در علاج این عقبه آنست که از حصول مرثبت و جاه و مال دنیاوی بجز قوت لایموت

انماض عین کند و از تیمار واری و خبر گیری زن و فرزند باینطور خود را مخلصی و بدر که دست با کار و دل  
یاد در این اول متوجه بخدا ماند و از جوارح به خبر گیری اینان متوجه نشود. ع - عقبة شهرت که غلبه آن  
در جوانی چنان میشود که طرف دیگر جوع دست نمیدهد علاج این عقبة آنست که اگر تو اندک خج کند و نه  
کثرت صیام و قلت طعام اختیار نماید. ه - عقبة مجاهدت بقاعده که بخود رانی و خود پسندی مجاهدت  
اول در آخر و او آخر در اول و صبح بشام و شام بصبح بلا تعلیم شیخ نمودن گیر و ازین مجاهدت  
بچ اثری قرب نشود و علاج این عقبة آنست که هر چه شیخ فرماید بمهر آن عمل کند و برای خود گامی  
نزد چو که شیخ بنافض طبیعت مریدان باشد هرگز سرگز معالج بقاعده و بیفائده نخواهند کرد. ۹ -  
عقبة جوع خلق که چون بنده بر ریاضت و عبادت مصروف میشود خلق او را ولی دانسته جمع می آید و اوقات  
او را پریشان میکنند و این دو صفت آنها افتاده بر باد و خراب میشود علاج این عقبة آنست که تصور کند  
که من بیشتر ازین چه بودم که یکپس انقضات بمن نیکو و اکنون بسبب انس جز این طاعت و عبادت پیچ نیست  
باید که عبادت و طاعت بجهت بلای نمایم و برگردان ایشان نگریم. ۱۰ - عقبة عجب پندار و نخوت که ارباب  
بر خیزد و علاج این عقبة آنست که تصور کند که بیشتر ازین مشغول خاک بودم یا قطره آب لب ناپاک بلکه هیچ نبودم و اکنون  
عبادت و طاعت مرا این رتبه عالی بخشید پس مناسب آنست که در ترقی طاعت و عبادت کوشش کنم و مگر این  
موجب بجا آوردم نه آنکه خلاف آن نخوت و پندار گزینم که موجب هلاک من است. ۱۱ - عقبة کشف و کرامت  
که چون سلاک بمقام ملکوت ترقی میکند در مقام کشف او را روی نماید و کرامت از وی صادر شود و این  
بیچاره داند که کامل شد و آینده از جمله مجاهدات خود را معطل و بر کران دارد و نداند که هنوز در پل دست  
نادر ولایت هم نرسیده است ولایت کجا علاج این عقبة آنست که تصور کند که این حالت عارضی است  
که بسبب بمشاهده ملکوت حاصل شده است و ملک ملکوت اصل مقصود نیست باید که بمراد حقیقی متوجه شویم  
و بیشتر روم و بچو طفلان درین تماشا باز نمانیم. ۱۲ - عقبة بلیس بعین و این سخت ترین عقبة

بلکه لب لباب و خلاصه جمله عقبات همین یک عقبه است که در طرفه العین سالک را از عروج بقعر جهنم می رساند  
 و از اوج قرب بخصیض بعدی اندازد و العیا و باشد تعالی علاج این عقبه خرب نیست که از این عظام خورش  
 ابد و خود و جمل و قوت خدا تعالی جل شانہ نیاہ برد **نور ۴۴** - اگر کسی ذکر بسیار کند و آن  
 احوالیکه صوفیه را باشد بیدار نماید باید که نفور نگردد که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر  
 آرسنگشت کمال سعادت را می یابد و هر چه درین جهان پیدا نیاید بعد از مرگ پیدا آید باید که همیشه ملازم باشد  
 و رقبه دل را با حقیقتی دارد و هیچ غافل نیاشد که ذکر برد و اوص کلید عجائب ملکوت حضرت الهی است  
**نور ۴۵** - (سوال) آن کدام نماز و تلاوت است که داخل ذکر و شغل است  
 و برابر ذکر و شغل تصفیه قلب می بخشد (جواب) آن نماز و تلاوت بمضوق قلب است اگر هر دو بمضوق  
 ادا شد هیچ حاجت کدامی ذکر و شغل نماند صرف بنا بر تصفیه همین نماز و تلاوت کافیست و بغير حضور قلب  
 ذکر و شغل هم چیز نیست و نه منتیج که منتهی **نور ۴۶** - علم ان فی الجسم مقامات کلها محل تقربا  
 الذکر و کشف الحقائق و الدقائق و السرائر و سوقوف علیها اولها القلب الصنوبری و هو مضغه لحم  
 فی الجانب الایس تحت الشدی الایسر و هو اصل مرکب الروح و ثانیها القلب المدوری و هو الدماغ  
 و ثالثها النیلوفری و هی لیسره فاکثر ما یدع الذکر من الیسر و یوجع بالدماغ ثم ینزل الی القلب یعنی  
 یضرب به علیه فسیقع الکشف حقائق الاشیاء من الملک الملکوت و الجبروت و الاموات و هذا هو  
 عین الفتیحه **نور ۴۷** - ذکر و شغل و مراقبه از ذکر فعل لسانی مراوست و از شغل فعل قلبی و  
 مراقبه تصور چیزی که هست و خیال بآن بلیستن **نور ۴۸** - در برخی از اداب سالک از ادب  
 اول تا تواند از خدا بجز خدا طلب نکند ع که حیف باشد از و غیر او تمنائی - چون خدا مرنبده  
 را باشد همه فلاقی از ان بنده شود و له المولی فله کل **۴۹** - هر کلام که کند با ادب کند کلام بی ادبی  
 بر زبان نیارد که ایمان همین دوست با خدا و محبوبان خدا **۵۰** - نفس خود را از ظمهور آثار نعمت

الهی با تحقیق آگیزد یعنی هر مرتبه از مراتب قرب الهی خواه قرب نوافل باشد یا از قرب فرائض مستقیم  
 ماند و با سر اران بصورتی که بعد از ذکر ۴۴ - چنانکه حق تعالی را بالذات مطلع احوال ظاهر و باطن  
 خود میداند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را نیز بعطای الهی همچنان پندارد و تا هیچ کاری و سخن  
 مخالفت خدا و رسول جل جلاله و صلی الله تعالی علیه وسلم صورت ندهد و بلکه شیخ را که بر تو  
 عنایت خدا و نائب حضرات نبیاست هم دانای بنیای احوال خود انکار دارد و مخالفت شیخ نیز که غیر  
 مخالفت خدا و رسول است بوجود نیاید خلاصه آنکه این مراقبه حیا انگیز و اختیار خیر کلام است  
 نبوی را اصول و مسلمات علیه در عبادات و عادات و افعال و اقوال هر چه تمام تر بخود  
 لازم گیرد و در بجا آوردنش جهد تبلیغ نماید که در جمیع همی و سبک این سلسله آخیمه است  
 حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و التحیة چون سادات و مشایخ و علمای سنت را و از آنان بنی  
 و بسته به تعظیم و احترام آنها گوشد و زنها را به بیچ و وجه و به بیچ حالت به تعقیق درین معنی از خود  
 راضی نباشد که - شیخ خود را افضل از همه شیوخ زمان در حق خود پندارد و حکم او را در حق خود  
 از جهت تبلیغ حکم نبی صلی الله تعالی علیه وسلم شمارد و بیچ قول و فعل او را صنعت و حقیرانه انکار دارد  
 آنچه بفهم ناقص خود نیاید او را در سلک متشابهات منسلک دارد ۸ - مستر شد باید که اختیار خود  
 بخیر شدن سپرد و پیش او کمالیت فی نفسیه باشد و بیچ فعلی ظاهر و باطنی حکم مرشد بجا نیارد و بحد  
 خوردن و آشامیدن و سایر حرکات و سکنات ظاهریه و باطنیه همه موقوف بر اذن و حکم شیخ دارد و در  
 هر کاری بهر قدر که اجازت یافته است زیادت نقصان و بی صلاح کند زیرا که مرشدان بنا بر طبیعت  
 مستر شدن میباشد که اخلاص خطرات و مساوس انفساج و اسهال و اخراج در دست تدبیر  
 ایشانست ایشان را دیدار شد فوق دیدیم بجان و دل بالیقین دانند ۹ - هر چند خوش باطن  
 از غلبه و در تجلیات که بیرون از و هم و فهم باشند سر بر زند حد مرتبه خود نگذارد و با بزرگان همسری

که بیم هلاکت است بلکه در حق او بهتر و انسب النسب که خود را کمتر از همه مخلوقات حتی که اذل از دل  
از سنگ شوک پندارد و ان غیر تبه کمال انسانی است بخیر امداد الهی حاصل خوان کرد و تغییر باصلی التدریجاً  
علیه وسلم با وجود سلطنت عظمی و خلافت کردی و خطاب لولا که ما خلقت الدنيا مناجات فرمودی  
اللهم احیی مسکیننا و امثنی مسکیننا و احصرنی فی زمرۃ المساکین از اینجا معلوم باید کرد که مجازاً مرعیه چه  
قدر بلند است باجمعه در همه امور و همه اوقات خود را بخدا باید سپرد و هیچگاه در عوی و عجب بر نیاید جز  
از انوای نفس باشد با تقویت دل و روح ۱۱ - بطاشر با خلق باشند و باطن از ایشان گزینان و  
باطنی نگران ۱۲ - خلوت از خلق و عزلت از خود کنند یعنی از خلق تنهایی گیرند و از خود پندار بر طرف سازند  
از نیل و جواس عشره جمع تواند نمود اینهمه تدابیر را حصول جمعیت و دفع انتشار است و حصول فی الشیء  
بالائق و منقاد ۱۳ - در تعلیل غذا و شراب و کلام و خواب هر چند که تواند که شود که در وی نواری بسیار  
مندرج است بزرگان سلف قدست اسرار بهم مدتهاست اکل و شرب بسبب می بردند بعد که از نور باطن  
و قوت روح بکمال ملأنگ رسیده اصلاً احتیاج اکل و شرب نمیداشتند تا آخر الامر از بهر یاس سفت و  
و اظهار عجز و عبودیت قدری تعلیل غذا اختیار نموده اند این دوازده ادب سلوک که مجمل در رقم پذیرفته  
سالك کافی است بیشتر به ارشاد مرشد کار کنند که بمنزل مقصود رسد و از اینهمه با صحبت مرشد  
باحسن ادب و رسوخ عقیدت انفع و افضل است زیرا که حضور مرشد منار عقبه و صند منار حائل یک  
مجلس بر طرف کند نور ۱۴ - فناء است تا که حاصل کنی اصلاً درین راه بهره یاب نشدی  
(فناى اول) فی الشیء یعنی به تصور مرشد خود را چنان فراموش سازد که نفس خویش را غیر مرشد نفی و جمله  
حرکات و سکونات که از جوارح ظاهر آید داند که این جوارح شیخ است و سکون و حرکت اینها فعال  
مرشد بود به اختیار مرشد است و خود را در همه احوال یکسر موجود نداند نه حقیقتاً نه تصویراً نه فوئاً  
(۲ - فناى فی الرسول) مست مضمون سابق را از حضرة پیغمبر منقاد اصلاً وجود خود را بوجهم و کما

بنیاد فنا از فنا سے اول حاصل شود زیرا کہ او در شیخ فانی شریح و خواست پاک  
 رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فانی است پس فنا فی الرسول بہ آسانی میسر آید  
 (۱) فنا فی - فی اللہ و این فنا چون انتہا یا بدابتدای بقا بدست آید چون این فنا بجای  
 را حاصل شد فرمود چهل سال صمت کہ من بحد اکلام سیکلم و خلق پندارہ کہ با من سکلم است  
 و بہین طور اقوال بسیار از بزرگان منقول است بعد حصول این فنا سالک موصوف بالذات میشود  
 کہ شرک وجود نیز باقی نمی ماند **تورہ** - قلوب العارفین فی حکم المسابہد کما قال مولانا  
 الروحی **س** ابلهان تعظیم سجد میکنند ۴ در جفا سے اہل دل جد میکنند ۴ مسجد  
 کا در و رون اولیاست ۴ سجدہ گاہ این است کا نجا ہم حد است **تورہ** - از  
 عادات شیخ ما بود رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ شب جمعہ و یوم جمعہ سورہ کہف بیکان بار  
 قرآن میفرمود بحسب حدیث نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و بعد عشاء قبل از آنکہ آرام  
 فرماید سبجات ستر یعنی سورہ حدید و حشر و صف و جمعہ و تغابن و اعلیٰ بضم سورہ العلم  
 سجده و سورہ ملک و نبی استراعیل و زمر میخواندند و اکثر اوقات سورہ نازل شدیم یوم  
 اللہ شبہ حصن حصین مندرج اندر قرآن میگردد خصوص سبحان اللہ و سجده بسیار میخواندند  
 و صبح جمعہ در رکعت اولی سورہ الم السجدہ و در ثانیہ میخواندند و اکثر اوقات در اولین  
 رکعت و تبر بعد فاتحہ سورہ اعلیٰ و در ثانیہ سورہ کافرون و در ثالثہ سورہ اخلاص میخواندند  
 و بعد و تر و رکعت ثقل ادا میفرمودند و در رکعت اول سورہ اذ اززلزلت الارض و در  
 ثانیہ کافرون و بوقت خفتن شب سورہ فاتحہ و سورہ اخلاص خواندن معمول بود  
 کہ خواندہ بر خود دم فرمودہ نجواب مشغولی می شدند باز کلام نمیفرمودند تا آنکہ وقت سجد  
 بیدار می شدند **تورہ** ۵۲ - در زمان **س** بجاہ ربیع الاول شب ہفتہ ہم مانده کونہ جمعہ

فراغ فاتحه مرشد اعلی سیدنا آل احمد عرف اچھی میان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ جناب  
 حضرت جدی و مرشدی سید شاہ آل رسول احمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقیر را کہ دران زمان  
 دوازده ساله بود ہمراہ خود بمقام سجادہ آورده و بر بند طریقت حکم جلوس بصورت مبالغ  
 فرمود چنانچہ حسب الحکم ششم و خود بدولت دوزانور و بر دیم جلوس فرمودہ یک روپیہ  
 بطور نذر پیشکش نموده فرمودند کہ مبارکباد دران زمان در این فصل بسبب صغیر سنی خود ہمیدیم  
 روپیہ را و کر بند نہادہ بر اسے استرحت در دالان کلان آدم و بحیث مادر رضاعی خویش  
 خسیدیم صبح چون برخاستم روپیہ را بنیا فتم سجدہ ماجدہ خویش عرض ساختم کہ دی  
 حضرت جدی و مرشدی مرا یک روپیہ بکمان سجادہ نذر کردہ بودند و جملہ حال بعینہ نوشتند  
 جده خود کردیم جناب عالیہ بر ما در رضا عیم عنایت فرمودند و حکم تلاش دادند ہر چند تلاش کردہ شدت  
 نیامد زان بعد حضور اقدس بعد مر و بسبت سال یا زائد از ان روزی بہ تنہائی وصیت فرمودند  
 کہ اگر نزد من مردمان متوسلان مانند ان مکلف مسند نشینی شوند با و تماشائی نا کردہ قبوا باید  
 کرد و بکرات و مرات این وصیت اعادہ فرمودند چنانچہ همان طور بطور آمد و بعینہ واقع شد و از  
 گم شدن نذرند کو چنان بطور پیوست کہ مال دنیا بہت آید زود برو داتی مانند و گاہی  
 نوبت جمع اموال میسر نیاید و حاجت جمع اموال افتد اللہم احفظنا من الدنیا وافیہا بکمال

### لمعہ خامسہ در مسائل فقہیہ

تو را اول بزجر و احد یقین دہا اگر چه عادل باشد کہ شرع در شہادت کم از دو عادل نمی پذیرد  
 و بمعنی باختلاف احوال مخیر مختلف نشود مثلاً اگر یکی از اولیاء اللہ گواہی دہد کہ زید را بر عمر خدین  
 و امست قاضی را روانیست کہ ہمہ شہادتش فضل کند اگر چند بر صدق آن دنی دل مطین است  
 حکایتی سناسب بمعنی گویم روزی امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش امیر المومنین

حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه عرض داشت که تصور حکم بن عاص را از درگاه سر عالم  
 صلی الله تعالی علیه وسلم معاف گردانده بودم اکنون میخواهم که او را اجازت آید مدینه عطا شود و صدیق  
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود بر عذرالت و صدق شما اطمینان و ائو است اما بقاعده شرع گواهی گیر  
 باید عثمان غنی این عذر صحیح شنیده خاموش ماند چون دو روز خلافت بمیر المؤمنین عمر فاروق اعظم  
 رضی الله تعالی عنه رسید انگاه باز این سخن بجناب روق عرض داد و دهان جواب یافتند چو  
 چون نوبت خلافت خود رسیده حکم را طلبیده اجازت آید مدینه دادند که او شان را بوجه آنکه خود از  
 حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم حکم معافی گرفته بودند عالم یقین بود و هیچ حاجت نبود  
 نبود فافهم العاقل تکلیفیه المشارة فوراً ۲۰ فاسق بخلن را ابتدا بسلام کن و با او نشین و سخن  
 گوی و قربت جوی و او را از خود دور دار اگر چه فرزند تو باشد که حکم چنین است و سرایش همین چیست  
 روزانه در و تر و خلع و ترک من یغیرک میخوانی و عمل میکنی یا هر روز پیش مالک خود دروغ گفتن  
 را سهل میدانی ای برادر اگر عمل کنی از کذب و راهی و ربه چه بلا بساک و گهری دیگران با همسران  
 خود دروغ گویند تو با خدا می خود صحیح همین تفاوت ره اگر بجا است تا بگما اما کار بقدرت اگر قدرت  
 ترک نمیبای بی نصیحت پیش آو هر چه تو ای طعن بر روی او شان کن و اگر اینهم تعد و نیست از دل  
 ترک ایشان کن و ضلع ساز که او دن مراتب ایمان است فوراً ۲۰ وقت وضو من و بی بی  
 را خوب صاف و پاک و بچکانه مسواک کند که چرک و بوی بد دور گردد که خود منت است که ملائکه داخل  
 باو من پاکیزه انس گیرند و ربه هم ایشان و هم نبی نوع انسان همه را باعث ایداد منقذت فوراً ۲۰  
 بخانه کسی داخل نشو تا آنکه او را سلام بر اهل آن گویی و او آن گویی و اگر خانه خود هم باشد در آن  
 هم بطوریکه اندرون خانه از یقین و سکنا من فی الجملة مطلع شوند نقد ربه هم کافیت ربه حکم حکمتها  
 بسیار و فواید بسیار است چه دانی که با مقیمان بکدام حال و کیفیت اندر شلای سفر و که این وقت کسی سفر و



بنسل است یا همچنان بجای و فارغ نشسته ای غیر ذلک هم در قرآن شریفینا آمده است یا ایها الناس  
 آمنوا لا تدخلوا بیوتنا غیر بئحکم حتی تستأذنا و لتسلوا علی الیها ذلکم خیر لکم لتذکرون **نور ۵** -  
 اولین است و پیرا بنام ایشان ندانند که بی ادبی است همچنین زوجه و مزاج خود را در همه بلاد  
 مازوج را هم نشاید زوجه را بنام ندانند که خلاف حیا و اندوختن امور از اتباع رهم و عرف توان  
 گزشت **نور ۶** - مزاج فضول و پیوده و لغو و بیفایده مکن مخصوص مزاجیکه در آن کذب و بهتان  
 و آزار کسی یا غش یافته شود که حرمتش مافراز مباح که از جمله خدو است شریعه پاک نشود باشد اگرگاه  
 نگاه بهر تطیب خاطر دوست و نشاء طبع خویش کند مضائقه ندارد و عادت نکند که بطالب باشد و بیست  
 بر **نور ۷** - بدانکه خنده قسم است تبسم ضحک تبسم آنگونه دیگری آواز نشود و نه خود  
 حرف حرکتی خفیف بلهرا رسد و نشاید که زبهم بکشانند و دندان پدید شوند و ضحک آنگاه آواز او همچون ضحک  
 بشنود و دیگری و تبسم آنگاه آوازش چنانفس صاحب تبسم و چه دیگران هم بشنود حتی که باشد که جانیهم  
 پس تبسم باز و سنون است و تبسم کرده و غفلت و کثرت ضحک مل میزند چنانکه در حدیث است  
 کثرات الضحاک میت القلب **نور ۸** - هر چه از قرآن حفظ کنی یا داری ورنه میوه جزا نماند از غیر  
 فراموش کردن قرآن گناه عظیم است **نور ۹** - بدانکه سجده و قسم است یکی سجده عبادت و قسم  
 تحت یعنی سجده تعظیم و تکریم که برای عظمت و جلالت کسی بقصد عبادت او کند چنانکه برادران اولاد  
 و والده یوسف علیه الصلوٰة و السلام کرده بودند سجده ملائکه به آدم علیه و علیهم السلام هم ازین قسم  
 بود و ملائیم در شریعت عزیزی محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم حرام شد است اما کفر نیست که کسی هیچ  
 شریعت مباده توان شد همچنین طواف چیزی سوای بیت الله شریف حرام است مگر آنکه بغیر یا در حالت  
 بی هویتی واقع شود یعنی کسی را از کثرت شوق لقای عند التلاقی حالتی طاری شود که عقل را از  
 و انگاه سجده تحت یا طواف اگر بجای آرد بوجه عدم اختیار او اخذ نباشد مثل حال مجانین

که سلطان گیر و خراج از خراب - و اگر کسی بجز بر طواف بیکر صبه دار نیست طواف کند که انما الاعمال بالنیة  
 نور ۱ - قرآن شریف در جمیع آیهست بخوان با مخصوص آن نوقت که سامعین متوجه نشوند و از آیه تفسیر  
 و از اثر قرآنی القرآن فاستمعوا له و اطيعوا العلماء تفکون واقف نباشند یا غافل نشوند یا دیده و دانسته  
 غفلت اختیار کرده باشند یا در کلام دنیاوی محو و مستغرق شوند و نه صورت سامع و تالی هر دو گنہگار  
 شوند با بغرض تعلیم و تعلم قرآن و حفظ آن هر صبیان را در کتب بهر خواندن مضائق نیست و تلاوت هم  
 حتی الوسع احتیاط نماید جای که تنها و دور از شستگاه - اولنگ لاف نام عمل هم اضل باشد نشسته  
 تلاوت با اوست تمام بجای آورد نور ۱۱ - درج و ستایش مشرک و کافر و کافره و فاسق ملعون و ملعنه و  
 ایشان نمایند چنانکه عادت جهل بیباک است که سماع حرام می شنوند و میگویند که چه خوب سماع شنیدیم  
 و مضینه چه قیامت خوش گلو بود و خوش می سرود و بعضی بیجا کلمات تطهیری یا رب تعالی شل سبحان الله  
 و غیر هم هم میگویند که بعد که میسرند و همچنین امرای ظالم و فاسق را با الفاظی بلند دروغ بینمایند که قریب  
 بکفر می رسد باید که ازین حرکت شنیع توبه کنند که حرام است جاها معاذ الله بیکم کفر دارد بلکه بجز انجین  
 ناهنجاران باید کرد و ملاست بقدر قدرت بر روی ایشان کردن تا مگر ایشان شوند اگر بر و قدرت دارند  
 بغیبت کنند اگر این هم ممکن نشود و در دل کنند که این را وون مراتب است ورنه در مرتبه ایشان شمار  
 و محشور خواهند شد معاذ الله من ذلک نور ۱۲ - نسب خود را میپوش و با نسب دیگر خود را نشو  
 مکن که از اشد منوعات است نور ۱۳ - بایع زن خلوت منشی که شیطان دشمن در پی آزار  
 سب و اترا و تمسک ندارد و قریب گناه کبیره گرداند روزی ابلیس ملعون با موسی علیه السلام گفت در  
 حق من و عاگنید که خداوند تعالی مرا بیاورد و از خطای من در گذرد و موسی علیه السلام  
 متوجه باری تعالی شده عرض کردند حکم شد این ملعون را بگوئید که حال آبرو هم علیه السلام را  
 سجد کند چون این حکم باری تعالی ابلیس ملعون از موسی علیه السلام شنید باز بجای

جلی خویش ابا کرد و گفت ای موسی چون آدم را سجده نکردم گوش را چنان خواهم کرد  
 که شمارا برین حق ثابت شد گویند از شومی طالع خویش محروم ماندم لهذا همه را میگویم ازین  
 امتیان خود را خبر دار کنید در سه اوقات مرا یاد دارند یکی آنکه مرد اجنبی وزن اجنبیه با هم  
 در خلوت باشند دوم بوقت غضب شوم هنگام قتال با کفار چنان زن و فرزند  
 و اقربا یاد دهم که بمیرا رسیده و بفرار می آرند و بوقت غضب عقل را از اهل سیکم پیر را از  
 پسرا از پدر جدا بینایم حتی که نوبت بقتال میرسانم و در خلوت اجنبی اجنبیه چنان لب  
 می شوم که خلاصی از من دشواری شود کم کسب باشد که درین حال بر زن دنیا یم یا نزدیک  
 بدان نکم نور ۱۷ - هر مسلم را کافر گفتن از قتل کردن او هم بدتر است چرا که در شرع  
 شریف برین قول وعید سخت تر آمده است کقوله صلی الله تعالی علیه وسلم لا باء بهما  
 بهیچان لعن مسلم نیز باشد که با سرست العیاذ بالله تعالی نور ۱۵ - در میان دوزن  
 خود عدل کن ورنه بمیش از یک زن دیگر خواه که حکم نص چنین است نور ۱۶ -  
 حرام خدا را حلال ندانی ورنه مبتلا به بلام کفر خواهی شد که هر چه حرامش  
 ضروری است حلال دانستنش کفر جلی است گناه را حرام دانسته ارتکاب کردن  
 گناه و حلال دانسته کردن و بالا گناه که بکفر میکشد چنانکه دانستی نور ۱۷ -  
 شهادت رست را کتمان نمودن گناه دل است و شهادت دروغ با کفر  
 و بت پرستی هم پیلو و متصل قال تعالی لا تکتبوا الشهادت و من  
 یکتبها فانه آثم قلبه و قال تعالی فاجتنبوا الاوثان و اجتنبوا حول الزور  
 خنفاعتهد نور ۱۸ - دجوب ادای شهادت پیش قاصی مسلم عادل  
 و الا لا نور ۱۹ - بر نابالغان و غیر مکلفان گناه نوشته نمی شود و پنج

که از ایشان بسبب غفلت و چشم پوشی ولی ایشان خواه با جازت او ستر  
هم بروی ایشان نوشته شود مثلاً اگر ولی طفل صغیر را از شرب خمر منع نکند یا خود  
تبوشاند در صورت گناه خمر نوشی بروی ست نه بر صغیر و غیر مکلف  
پس لحاظ این مسئله باید داشت که این زمان بوجه بیعیلمی اکثر چنین میشود  
می دانند که اینان خورد سال اند و معاف اند هر چه خواهند کنند باطل نباید  
شد بلکه خود و البیان از خوردان خود گناه می کنند مثلاً در مجمع رقص و سرود  
طللان را مانع نمیسوند بلکه بر غبت داخل میکنند و می دانند که بر ایشان گناه نیست  
پس چرا تنبیه باید کرد - اسے بی علمان اگر چه این امر صحیح است که ایشان گناه  
نخواهند شد مگر بر شما از کجا معافی آید که شما هم گناهکار نخواهید شد نور ۲۰ -  
پرویش اولاد بر پدر تا بلوغ فرض است و من بعد بر و احسان نور ۲۱ -  
شریعت مطہرہ زن را کہ سرتا بقدم عورت مستوره است حکم بہ پرده فرمود  
و آن دو قسم است یکی حجاب و دیگر ستر حجاب آنست کہ خانه نشیند و بالکلیہ  
از نظر نامحرم دور ماند و ستر آنکہ جزو امرہ رخ و ہر دو کف دست ہمہ بدن را بجامہ  
کثیف پوشد کہ سرموے از بدن عورت ظاہر نباشد نہ بے پردہ و نہ از زیر جامہ  
تنگ و باریک اول کہ حجاب است بر اہلبیت نبوب علی سمد ہم و علیہم الصلوٰۃ والتیمۃ  
فرض بود و بر سائر زنان مومنان مستحب و دیگر کہ ستر است بر ہمہ مومنان حرائر فرض است  
حالا علمای شریعت کہ حکیمان امت و حاکمان شریعت اند بوجہ فساد زمان حجاب برجہ  
حرائر لازم گرفتہ اند و چه خوش رسمی است در شرف و اہل عزت و دیار ما کہ خانہ را بر  
زنان زندان و بچاب بیرون آمدن ندمند اگر نباشد با آن بدعتی شنیعہ کہ در لباس و ستر نہادند

و از فرض بحرام افتاده و طاعت و غیرت هر دو را بر باد داده که بر زنان و پسران عم و عمه و خال خاله  
 و برادران شوهر و شوهران خواهر و غیر هم نامحرمان بوده نکلند و پیش ایشان نه همین بحساب  
 بلکه بستر محض می آیند جامه تنگ و باریک بر دارند که پشت و شکم و گلو و سر نمایان باشد بلکه از  
 هر تنگی سر و چند انگشت شکم و هر دو ساق و ساعد و بازو و گلو حسابی نگینند این مواضع اکثر اوقات برهنه  
 محض میباشند و پشت اگر برهنه نداشتند تا باریکی جامه و را می پرده نمی نمایند فاما نکلند و انا الیه راجعون حقا که  
 زنان حجامان و حاسکان ازین سلسله شرفادر نیک تر حالت باشند که اگر چند از خانه بیرون آید و از بار باره  
 آتا جامه آنها کشیف و صغیق باشد و همه اعضای عورت خوب ترویجی مستور و محجوبت مجروح و خللا آنها چنان  
 تنگ است که سر پشت و شکم نمایان باشند زیر جامه آنها چندان وسیع که پانچ بر دارند و ساق نمایند  
 چندان تنگ که باین مصلحت باشد و کیفیت جسم از فری و لاغری و غیره و ناخود شوهر زن یا هم نامان نسبت  
 آنرا فکرا الی حدیث معروقه و قارند همچو جان در تن و دل در بدن مخفی از انظار و دانان که بیرون نمی آید برقع و دستا  
 و موزه می پوشند که از هر دو گفتند مستفهم نیز چیزی ظاهر نباشد فاما هر زن و علی الله ابرین مثال است  
 التوفیق والعفو العافیة نور ۲۳ - زن را باید که او از هم به اجنبی نشواید که عورت را عورت و عورت  
 هر دو عورت اندنی زمانه زنان هند با نامحرمان کلام میکنند و باسکه ندارند و پیش مرد و نابینا خیال  
 آنکه نابینا است بی تکلف آید گیرم که مرد نابینا است چه زن هم کو رست و مرد را دیدن ندان اجنبیه  
 باید همچنین زن را دیدن مرد بیگانه هر دو درین حکم مساوی اند علی بن القیس حکم آنرا رست  
 چنانکه صورت را پوشیدن حکم است همچنین او را از اجنبی نگاهداشتن باید اگر مرد و نابینا  
 باشند نگاه لحاظ کلام باید کرد که با نامحرم نابینا شکم نشود نور ۲۳ - زن سله  
 را از کتابیه و بکوسیه و مشر که هم مثل مردان پرده کردن حکم است چنانکه در دختر  
 و غیره کتب فقهیه صریحست همچنین از زنان فاسقه فاجره معلنه پرده باید کرد تا از کفر و شرک نفی

که بصحبت بدانیها پیدا میشود این ماند و از مرد و مقطوع الذکر و خنثی نیز حکم پرده است و استر عورت زن از زن همان قدر فرض است که استر عورت مرد از مرد و زن را پیش محرم خود بهین شکم و پشت و از ناف تا زانو پوشیدن فرض است و باقی اعضا نمودن رویت اما سر برهنه بودن و معجز بر شانه افشاده شدن گوشتش محرم رویت مگر از نظر زیاد و درست و نمودن سینه و پستان با و صنف جواز از آنهم نامناسب تر و چه خوش سبمی زن آن هند را که در انحصای پستان کوشش بلیغ دارند کاش با او بهتر شکم و پشت توفیق یافتنی که پوشیدن اینها از محرم نیز واجب بخلاف سینه و پستان که سترش از محرم بهین سبمی تحسنت و واجب شرعی نیست جالبی بهین که رسم را چنین سخت گرفته اند و فرض را چنان سهل گذاشته اند باز آنکه محرم آنرا گویند که با او نکاح مدۀ العمر هیچ وجه حلال نتوان شد و آن سه قسم است محرم نسبی همچو پدر و پسر و برادر و اولاد برادر و خواهر و محرم رضاعی که همچنین علاقها از جهت رضاعت دارند و محرم صهری چون خسرو و ماد پرده از محرم نسبی نباید که قطع رحم است و آن رویت و از دو محرم باقی یعنی رضاعی و صهری زن جوان را به زمانه ما حکم به پرده کرده اند و بهین راه سلامت است اما ما محرمان اگر چند خویشاوندان باشند مرگ عاجل و سهم قاتل اند زهار زنها که زن بیش ایشان بلبه پرده نباشد خواه نکاح بالایشان مطلقا جائز باشد **فقره ۳۴** زن را پرده از بیرون طلاقیت خود هم فرض است مثل اجانب دیگر و آنکه شیخ در حکم پدر میشود و آن معنی دیگر است یعنی چنانکه پدر مرئی جسم است پیر مرئی روح است و درین تعظیم و تکریم وی مثل اب حقیقی است نه آنکه در جلد احکام برابر شود ازین حیثیاتی که فی زمانه و اکثر جهال رواج دارد پدر حذر باید بود همچنین از استاد علم ظاهری هم پرده فرض است **فقره ۳۵** آنکه گویند لائیک بین العیدین مراد از وی نماز عید و جمعه است یعنی اگر عید فطر یا اضحی بر روز جمعه افتد نکاح بعد فراغ از نماز جمعه باید کرد که بین العیدین بوجه قلت فرصت فراغ نیایی باز اگر کسی بجهلت تمام این کار را بجا آورد و خود مانعتی شرعی نیست **فقره ۳۶** در شعر گوئی حفظ مراتب نگهبانری

یعنی تشبیهات اشعار توهمین کسبشان لا ینکبه و انبیا و اولیا نباشد مثلاً در حق تنقیص حُسن یوسف و زکریا  
 حکمت کسبشان تعلقان علیهما السلام و در صوفیه و الفقار بریدگی پر جبریل علیه السلام و در تعریف طیب  
 توهمین شان علی علیه السلام بخیان در اشعار لغتیه بخاطر باید داشت که لغت بمرتبہ حمدرسد یعنی آنرا  
 که خفص بخالق عز و جل باشد نه مخلوق ثابت کند و محو الوهیت و معبودیت و خالقیت و غیر ذلک منشا  
 اصحاب و اهل بیت و اولیا بمضایین لغت انبیا پہلو زنند و مدح با و شایان و دیگر امر را در دنیا بمناقب صحابه  
 و اہلبیت ہمسر نشود و در تعریف مکان مبالغہ امیر تنقیص عرش و کرسی و باغات و اکنہ جنت راہ دنیا  
 و علی بذالقیاس همچنین اشعاریکہ مضمون آنہا فحش و باعث اشتعال شہوت باشد حرام و ممنوع است شعر  
 بعینہ حکم کلام دارد چنانکہ اہلبیت در سماع شہ طریقت همچنین در اشعار پس اگر از شعر گوئی و شعر خوانی قوت  
 شہوانی جوش زند و حق همچنین کس ممنوع باشد و اشعار لغت مناقب و لیار توہین و تذلیل و جھو کفار جا  
 و مباح و تحب یا شہد خود همچنین اشعار حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر ہمراز حسان بن ثابت  
 رضی اللہ عنہ شنیدہ اند و ترغیب دادہ، جو کفار کو باندیدہ **روز سه شنبہ** بمرگ کسی سوگ داشتن و زینت  
 گزشتن بیش از سه روز جزائز نیست مگر شوہر کہ زن از گشت کہ چهار ماہ در روز بسوگ داشتند و ناقضا  
 این مدت زینت نگزیند پس تا تم داری حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام در محرم الحرام چنانکہ  
 ہر سالی در محرم چہال ہند و ستانست کہ درین ایام دہ روز یعنی تا چہل روز ہر سال ترک زینت تقریباً  
 شادای میکنند و ممنوع باشد کہ بدعت شنیعہ روضت البتہ درین ایام صدقہ و خیرات بر اہلصال ثواب  
 بروج پرفوق حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردن خوب و شرع مرغزو بست و حالات  
 ایشان از احادیث صحیح شنیدہ بمقتضا ایشان تا سبف خوردن نیز جائز و مباح و محبوب آنکہ جزع و  
 فزع و نوحہ تکلف و تصنع کنند و مینہ نوشند و ریخ خراشند و حجامت و غسل و تبدیل پارچہ و پان طعام  
 ترک ہند و زنان چو رہا شکند و سیاہ و کبود و مسبز پوشند و ہر امر و بدعت و ممنوع است آری

اگر یادمصائب آنای مجرور که به تخلف دست نهد موجب حمت و برکات است **نور** هر چه باقی  
 یازدهم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خصوص یازدهم ربیع الاخر شریف برای برکت رمال  
 و اولاد و انجام مرام و حصول مراد جائز و مندوب کاری خوب است که به تجربه بزرگان آمده و بالغی شود  
 شریعیه در آن نیست بشرط آنکه مجلس از منوعات شرعیه مثل قصص سرور و روایات کاذبه و منوعه  
 خالی باشد همین سرور و درود و کلمه تلاوت قرآن و ذکر کرامات شریفه و حالات بنیفه حضور پر نور غوث  
 رضی الله تعالی عنه مطابق روایات صحیح و قناعت و زینت مجلس یازدهم عین ایمان باقی است  
 او تعالی قادر بر آن را توفیق دهد که جاری دارند **نور ۲۹** - محفل میلاد شریف هر روز که خواهند  
 خصوصاً ماه مبارک ماه ربیع الاول شریف بالخصوص از غره تا دوازدهم لایمیا خاص روز و شب از تمام  
 بشرط خلوا از منیبات شرعیه موجب هزاران نذر خیر و برکت است الله تعالی جمله مسلمانان را توفیق  
 دهد که باین راه میگردانند و نازند و جان و مال در محبت محبوب فی الجلال علیه افضل الصلوة والسلام بازند  
 قیام وقت و ذکر و تلاوت شریف نیز جائز و درست است علامت شوق و محبت است درود انکار اینها علامت  
 شقاوت و قسادت قلبی است اللهم احفظنا عیه منکران ذکر شریف در آیه خسر الدنیا و الاخره داخل اند  
**نور ۳۰** - بر سبت نومه نکلند که حرام است نومه آنست که باواز بلند گریه کنند سینه زنند و مگویند  
 و روی خراشند و عادات و اوصاف و اطوار سبت باواز بلند بیان کرده باشند اینهمه با حرام و  
 ممنوع و باعث وبال عظیم است و در بعض بلاد دیده شده که زنی که آنرا نوحه میگویند و از قسم دوم  
 میرانی باشد آید مثل ارام می نشیند و عقب آن جمله قراتیان سبت جمع شده صف به صف مثل عقده یا  
 نماز می نشینند و نوحه باواز بلند و صف میت مثل جود و سخا و غیره بیان کرده نغمه می زنند و سینه کوبی  
 میکند و عقب آن صف قراتیان همچنان تا یکد ساعت سینه کوبند بعد خاموش شوند باز نوحه و صف  
 دیگر گرفته همان میکند و مقتدیان هم باتباع امام همان بهمین طو ر کیا پس یاد و پاس بجای آرد تا چه حکم



بعد چنانکه را از مال بیت بعضی این شفت شاقه چیزے میدهند این خود بدعت ملعونه زمانه کفر و  
 جاہلیت است و الله تعالی ما را و جمیع تبعان ما را ازین تہلکہ نجات دہد و قتیکہ رسول مقبول صلی اللہ  
 تعالیٰ علیہ وسلم را خیر شہادت حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسید و مسجد بزرگی تعمیر شد  
 نشستند کہ آثار حزین و ملال از چہرہ اقدس نمایان بود و عورات خانہ جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 با و از بلند گریہ میگردند کہ آید بسمع حضور عالی رسانید ارشاد فرمودند کہ ای نشانرا باز دار و  
 منع کن آن مرد رفت و باز آمد کہ زنان طاعت نکردند فرمودند منع کن بگو بار آمد کہ و اللہ یا رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم زنان را چہرہ شدند فرمودند خاک بدان ایشان انپاش و نیز بصحبت رسید کہ حضور  
 سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر آنحات لعنت فرمودہ است و وعید دیگر درین باب آمد کہ  
 در کتب جاہلیت مفسدانه کورست **نور اسلام** نکاح عورات بیوہ کہ سنت نبی است صلی اللہ تعالیٰ  
 علیہ وسلم اقتضای آن کند و زنان را با وصف حاجت بیوہ داشتن و نکاح نکردن سنت مشرکین ہند است  
 آنکس بگذارد و نہ در حدیث من تشبہ بقوم فهو منهم خود را داخل کرد سنت ازین پر حذر باشند  
**نور اسلام** با ہمتدعان دیدند میان قراہت کنند چہ کہ صحبت بدایان سرسریان است و  
 آیندہ در اولاد اثر خواہد کرد چنانچہ بار بار بتجربہ آمدہ و علاوہ ازین در بسیار صورتہا وصحت  
 ہم سقم و نزاع میماند و جاہ قطعاً نکاح مرد و دو باطل است مثل خوارج و روافض و ہامیہ کہ بعد  
 گفتہ رسیدہ باشند و پیروی وغیرہ بلکہ با شیعہ محض تفضیل ہم مناکحت ولی نیست کہ تفضیل  
 در رفض است و رفض در کفر و العیاذ باللہ تعالیٰ اگر برین نصیحت کار بند نشوند ہم بدینا و بالمشنند  
 و ہم بہ یوم جزامور و عتاب تہار و در محاسبہ سخت گرفتار شوند خبر شرط است **نور اسلام** شب  
 و یوم عاشورہ عرس جناب سید الشہداء بقاعدہ مشائخ باید کرد یعنی تمامی شب عاشورہ عبادت  
 و تلاوت قرآن شریف و حدیث شریف و کلمہ و درود بنا بر ایصال ثواب بار و ارحم شہداء است

و اخذ فیضان از روح پر قیوح سید الشهدا امام حسین علی جده و علیه الصلوٰۃ و السلام بکنند یعنی  
 قلنج را ببلار اعلیٰ اتصال داده بروح سید الشهدا ربط دهند باینطور که چشم بند کرده تصور کنند  
 که قلبم بواسطت پیران خود بروح سید الشهدا اتصال پیدا رود و فیضان روح سید الشهدا در دلم میرسد که  
 به برکت آن عروج باطن زیاد میشود و ترقی می یابد همچنین تمام شب باین تصور باشد صبح عاشوره هر قدر  
 که میسر یابد فقر و مساکین بنیت ثواب بخوانند این طریقه حضرت صوفیه کرام است که به برکت او تا یکسال  
 ترقی در قلب می یابند آنکه در آن شب با برکت بدعات شیعہ کنند و در دست راستی نقل و ضمه اسراف کرده و  
 مخالفات فاحشه بکار برده بجای ثواب عذاب مبتلا شوند روح سید الشهدا علی جده الکریم علیه الصلوٰۃ  
 و التسلیم را نیز دارد از نظر اهرست که از هیچ بدعات و تحسان سنیات خود جدا کرم حضرت امام صلی الله علیه  
 علیه السلام و سلم بیزار و ناراض خواهند شد پس خوشنودی و رضامندی امام چه منتهی دارد تمام شب بجای  
 ذکر و عبادت با لهو و لعب ساختن و فراموش نمودن و نواختن و نوحه کردن و سینه کوفتن و موی کشیدن و دروغ  
 و گریه مصنوعی را رنگ بستن پید است که چه قدر باعث عتاب عقاب غضب الهی و رباب نیزاری می شود  
 امام عاقل و نجیب و اهدش العیاء بالله تعالیٰ نور هم است اما مت جن انسان اجازت نیست بسبب آنکه خوف  
 مکلف اند که در آن نیست زیرا که اشرف نیست اما مت ملک هر دو یعنی جن و انس در فرافتن جان نیست  
 چرا که مکلف نیست یعنی نماز بر او فرض نیست حکم نقل دارد و هر جن و انس فرض است بنا بر فرض نقل و انبوه آنکه خبر  
 علیه السلام رسول مقبول صلی الله تعالیٰ علیه و سلم را اما مت نمود خود یا نیمنی حضرت عیسیٰ بن مریم را از در و زبیر  
 جبریل نیز فرض نمودند و این همانی لفظی و در حدیث آمده است که علم نور هم است اطاعت الدین را امور با خدا  
 و در امور غیر شرعیه هر کس را که بخواهد بگوید که خبر خوش نماز خواندن درین حکم ملاعت نیست اما کمال آفت که بخت خوش  
 نزد ملک بطائف الحیل از آن تجاوز و باز دارد مثلاً اگر بگوید که فردا در داری انجام آید زیرا که روزه نفل  
 واجب نیست و در امور غیر واجبیه اگر حکم بدر تا خیسر آید با کف نیست

با کسیت و علی هذا القیاس **نور ۳۳۰** - جانوران موزی را بکش قبل از آنکه ایدارسانند  
 چون شیر و گاو و خرس و مار و کژدم و سگ گزنده و یکد و پیش و غیره یا همچنان حیوانات سق  
 را چون موش و زاغ و زغن و بوزنه که قتل آنها در جم و احرام روست و جانوران غیر موزی را اگر  
 بساجت غذا یا دوا یا بغرض بیع می کشی روست ورنه ناجائز بود همچو شکاری که اگر مردمان مانده  
 به بندوق و شست و غیره میکنند و ایشان را کار به اکل و بیع نمی باشد بلکه مراد همین تفریح و تفریح است  
 انجیلین شکار با اتفاق حرام است و کذا تک جانوری را کشتن که نه موزی و فاسق است و نه ماکول  
 و مطلوب بهر دو و غیره حاجات که بهم منوع است زیرا که بے سود است و همچنین جانوران موسوم جانوران  
 رمنه الی بیاضند چنانکه جانوران رمنه شایان ظاهری از شکار منوع همچنین این قسم جانوران رمنه  
 الی مگر آنکه این هم مفسرته رود مثل شغالان که کشت را بر باد میکنند البته تدافع آن ضرورت  
 بهر نوع که ممکن باشد **نور ۳۳۱** - تصویر ذی روح کشیدن و امر کشیدن آن کردن مطلقاً  
 حرام است اما نزد خود یا در خانه کشیدن و بچند شرط حرام باشد یکی آنکه تصویر ذی روح بحالت حیات  
 او باشد یعنی چیز که از اعضای کم نکرده باشد که یکی او حیات متصور نیست چنانکه تصویر مجرد  
 چهره یا تاسینه یا تا کمر که دشمن اینها حرام نباشد زیرا که باین قدر جسم حیات معقول نیست بخلاف آنکه  
 تا زانو باشد که پای بریده میتواند نیست (دوم) آنکه آنقدر خورده نباشد که اگر بر زمین نهاده است  
 یعنی تفصیل اعضایش متمیز نشود (سوم) آنکه بر وجه توهمین و تذلیل افتاده نباشد چنانکه تصویر است  
 در غرش یا انداز و جای نهادن فعال چون اینهمه شرط جمع گردد و نهاده آن تصویر نیز منوع  
 و ناجائز شود خواه سایه دار باشد یا نقش کاغذ یا نگار دیوار همه ناروست و موجب برکتی و  
 ایدای فرشتگان و باز ماندن ملائکه رحمت از دخول آن مکان و نماز گزاردن در جاهای که تصویر  
 ذی روح بشر است معلوم پیش رویا بالای سر یا چپ در سمت پایر محل سجده باشد مکروه است بخلاف

قبر که همین نماز بر دو سو و منوع است نه در پہلوی او و پرورش سگان و در مکان اگر بضرورت حفاظت  
 بود با کسی نیست و رنه باعث نقصان اجرو مانع دخول بلکه رحمت است باز چون بهر حاجات بزرگو  
 پروردگار نگاه هم احتیاط دارد که یکجا بسته ماند تمامی خانه در تصرف آن حیوان نگذارد که جایگاه گرویش  
 کند و حفاظت طهارت دشوار شود **لور ۸** سفر بر در خانه سکونت نباید کرد که حاصله انبیا  
 علیهم السلام است زیرا که بعد موت هم بحیات حقیقی دنیاوی جسمانی زنده اند و حی در خانه خود میمانند  
 و این نیز وجهی است علاوه وجود دیگر که ترک ایشان بمرتبه تقسیم نمی شود که متروکه میت قابل تقسیم است  
 نه مال حی و همچنین نکاح نساء ایشان بعد موت باقی میماند و خوردن اجسام طیبه ایشان بزرگ  
 حرام است که زمین تن مرده بخورد نه تن زنده پس موت ایشان بمشابه آنست که شخصی در حیات  
 دنیا بسفر رود پس از سفر نه نکاح افریح شود نه ترکه او قابل تقسیم با بچه موت انبیا علیهم السلام است  
 همین آئی باشد بهر تصدیق و عده الهی باز نقل مکانی بیش نیست نقل سفر سفر پس **لور ۹**  
 میت را جایگزین موت آمد و مقابر بهمانجا دفن باید کرد نه در خانه که مخصوص به انبیا است علیهم السلام  
 و السلام و نه جای تنها جدا از مقابر مسلمین که باعث زیادت و حشمت و غربت است بلکه جائیکه  
 مسلمانان آنجا مدفون میشوند بهمانجا دفن باید کردن اینقدر نقل غالباً پیش از میل یا و میل  
 نمی باشد خود مطلوب است و زیاده بر آن اگر چه بوجه بزرگی آن بقعه باشد ممنوع زیرا که در بگو تا خضر  
 خیریت که شرع به تعجیل وی امر کرد چنانکه نماز میت را با انتظار نماز میان جمعه موافق و اشین تا آنکه  
 علماء گفته اند اگر شهر را دو مسیر باشد شرقی و غربی میت بر سمت راست و مقبره همان جهت دفن کردند  
 بهتر است آخر ندیدی که حضور رسید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم شهدای احد را هم بدو من  
 دفن کرد و بعد نیت طیبه با وصف نزدیکی نبرد رسید نا عابد الرحمان بن ابی بکر بن الصدیق رضی الله  
 تعالی عنهما بموضع جفشی که نزدیک مکه مخطمه واقع است رحلت فرمودند مردمان نعش مبارک

اور انجیل فصیلت بکه منظر آورده دفن نمودند حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا  
 چون بزیارتش آمد فرمود سو گند بخدای اگر سن وقت مرگ شما حاضر بودی شمار دفن نکردندی مگر جائیکه دفن  
 شما واقع شد پس رواج شنیدی که اکثر جهلاء زمانه از روافض ایران اخذ کرده اند برای فصیلت فن بهر کجای  
 سحلی یا غرض دیگر لعش و رتا بوتا نهاده براسے در تسمین سپرد زمین میکنند یا بعد از ان برآورده  
 به فلان جا برنمض لنویسوده و خلاف شریعت مطهره است در نقل لعش پیش از دفن سخن آنچنان  
 بود که شنیدی بعد دفن حرکت چگونه جائز و مباح خواهد شد این خود با اتفاق ممنوع است و سپردگی زمین  
 امرالغنی و بدعت سیه شیمیه شنیده نور ۴۰۰ در بعض مواقع ضروره شریعت مطهره برای آوردن  
 لعش از قبر بعد دفن رخصت داده است از انجمله آنکه میت در زمین مضموبه دفن شد یا کسے زمین الشفع  
 گرفت و بر اقلے قبر ارضی نشد یا ظالمی بظلم و جبر بر اخراج داشت در هر چه مقامات لعش بر آوردن  
 و بجای دیگر دفن کردن مضائقه ندارد و نه سخت ممنوع است و اگر مالی از دفن کنندگان بگوید  
 افتاد و بعد دفن یاد آورد و ابا شد که باز کنند و مال بر آرد باز دست نمایند اگر چه قبر کامل شده باشد و اگر  
 میت بغلط رو بغیر قبله یا بر پہلو کسے چپ مدفون شده است تا خاک ریخته اند تخمه یا باز کرده مراعات سنت  
 باید نمود و بعد از کشادن ممنوع نور ۴۱۰ وصیت قبر واجب التعمیل نیست یعنی اگر کسے وصیت کند  
 که چون بمیرم قبرم به فلان جا باید کرد بهتر آنست که بموجب وصیت عمل کند اگر مخدوری نباشد و اگر  
 خلاف آن خواهد شد مضائقه نیست زیرا که واجب العمل نبود که خواه خواه مطابق آن کرده شود چرا که وقت وصیت  
 محل موت مبهم بود که میدانست که قبر یا خواهد شد پس وصیت واجب العمل نباشد نور ۴۲۰ سنت  
 آنست که قبر خام دارند و بشکل کوهان شتر باشد طول بقدر قد میت و عرض بقدر نصف قد و عمق بقدر  
 قد آدم و میت را بر پشت نخواه باند بلکه بر پہلو کسے راست خواهد باند و پس پشت او پشت از خاک  
 همیا کنند تا بهم شق خود متوجه قبله باشند این سنت است که سندیان یکسر ترک کرده اند الا من شناسد

عین رویت بسوی قبله میکنند و سایر او برستان خفته انجین نباید و افضل و سنون ریحی  
 قبر است که سقف آنهم زمین باشد نه صندوقی که سقف آن از چوب یا سنگ بود و از پشت پنجه  
 مکروه است همچنان و هست شیخ بابا و رضی الله تعالی عنه الامردمان بصلحت وقت رواج بعمل میآورند  
 و قبر ملا مقبور ساختن ممنوع است و زیارت بچو قبر حرام **نور** ۴۴۴ - بارها از زبان فیض ترجمان حضرت  
 جدی و مرشدی قدس سره السیدی شنیده بودم که در ماه محرم الحرام از ارتکاب بدعات شیعه **نور**  
 و فریبه خوانی منع میکردند بلکه میفرمودند که روزی حضور شیخ خود یعنی حضور اچو صاحب رضی الله تعالی عنه عرض  
 داشتم که در دینی استادی مگر می شود می شاه عبدالعزیز را دیده ام که در ماه محرم الحرام ده روز **عظ**  
 شهادت حضرت حنین علی جد بها الکرم و علیها الصلو و السلام میفرمایند و روزهم از صبح تا وقت **نور**  
 یعنی زوالش فضائل شهادت و غیره گفته تقسیم طعام مینمایند حضور عالی شنیده فرمودند بسیار خوب  
 بهتر میکنند لکن اگر با من اتفاق ملاقات گشتی گفتی که درین ماه خاص حنین با تمام مناسبت  
 صرف بر قدری قلیل فاتحه حضرت کرده و نه دیگر انجین **نور** ۴۴۴ - تمام و عطف و غیره که در دیگر **نور**  
 چنین مجالس شعار و انفض است و درین زیارت اهتمام گویا باب فضل و انجین است آیند  
 اولاد اجداد خود را شنیده گمان میکنند که بیشک ایشان شیعی بودند و تقیه مینمودند و در سید و **نور**  
 از مسلمانند که سنی و دیگر شیعی از اینها هیچکس منکر شهادت و فضائل حنین رضی الله تعالی عنه است  
 پس اهتمام این و عطف درین دیار چندان حاجت ندارد البته در غلبه خوارج ضرر است آنان **نور**  
 فقط انجی تقریر مرشد مرشد رضی الله تعالی عنه پس خیال بعالی حضرت جدی فرمودند که از این تاریخ  
 که این مسئله بصلحت از حضور شیخ خود شنیدم خودم از اهتمام انجین کار درین ماه احتیاط کردم چونکه  
 فی زمانه این بدعات در محرم بسیار جالوسیت لهذا این فائده برای تبعان خود آوردم الله تعالی  
 توفیق عمل دهد و هم شهرت که مرشد مرشد اقدس سره تا تحریر جامی انصاحب بر او تعالی جل جلاله

که در خانقاه ساخته بود از خانقاه ملک بارگاه بیرون کردند با آنکه هیچگاه بدعوی نمیفرمودند و وقت بشد  
غضب برایش مظهر خویش دست مبارک نهاده ارشاد شد که ای جاهر رافضی را خواهی گویشا و بیز  
اگر بجای انسان خوک نباشد فقیر را فقیر نگویی **نور ۴۴** - من تشبهه بقوم فهم منهم فهمون این حد  
شریف فهمیده بران عمل کند چرا که این فتنه فی زمانه بسیار رواج گرفته است ضرورتی ندارد بر پدر باید بود  
تشبهه انکار تحقیق شود که آن فعل فی نفسه با شریعت عزرا مخالفت ار دیا اینکس بنیت مشابهاست با کفر  
و فجوه لعل آورد و الا مثلا امری که در شریعت غیر مباح است گو فعل آن مشابهاست بی نیت و قصد تشبه  
پیدا شود از ان با کفر نیست که داخل در تشبه نیست مثلث مثلا شلواری بی زیر جامه که لباس ایرانیست  
و لباس قدیم عرب نیست در عرب بجای آن تهنید مستعمل بود و شریعت عزرا از شلواری منع هم نکرد بلکه  
در حق او لعن المستر آمده است پس کسی شلواری پوشد گو مشابهاست به ایرانیان یافته شود اما مضائقه  
چرا که مخالفت شریعت نیست و علی هذا القیاس آنکه خلاف شریعت باشد و از فعل آن پیدا شود یا نشود  
البتة البته از این چیزها مثلا فرق میوه با سه مرد جانب چپ قریب گوش که عادت نصاری است  
و شریعت بران نیامده بلکه محل فرق و وسط مقرر داشته است پس اگر کسی فرق در میوه با جانب  
قریب گوش کند البته تشبه داخل خواهد شد و علی هذا القیاس **نور ۴۵** - زیارت قبور اولیاء  
مردان و زنان هر دو جایز است کما فی الدر المختار لیکن اگر انتخاب نسأ خوف فتنه باشند منع کنند که منع  
معدت از جلب صحت است **نور ۴۶** - سوال کدام وقتست که از تخلیفات شرعی بیز  
می آید جواب آنجا که عقل با کلیه زایل شود و الا **نور ۴۷** - تدایمی است قسم است (۱)  
قطعی و یقینی (۲) ظنی (۳) دمی - بلکه اول گفته گارست و تارک دوم نه گفته گارند و نه شاب و تارک سوم  
شاب است از اول مراد اکل و شرب است با قطع برای صحت و بقای حیات نیست و در حالت  
ترک آن اگر نگاریم و بموجب عام متکلف باشد و از دوم مراد علاج به ادا و بیست که فائده حکم ظنی دارد

پس اگر علاج نکرد و ببرد و بچ و بال نیست باز پرس نخواهد شد و اگر معا بجه خود تا هم باک نیست اما در صورت  
هم مشاب نخواهد شد زیرا که در حکم اباحت است لافی فعله ثواب و لافی ترک عتاب عتاب مگر آنکه  
متابعیت سنت و امتثال امر تد او و عباد الله و امتثال ذلک است کرده باشد بریت معا بجه خود  
ثواب یا بد چنانکه حال همه بیباحت است بنیت محمود محمود و بقصد مذموم مذموم و در ذات خود یا  
نه محمود و نه مذموم و از سوم مراد علاج با فسون و رقیه است که فائز آن حکم دهم دارد و اگر آن  
خلاف توکل و شکنده است و ترک آن دلیل استقامت بر توکل و لهذا ترک مشاب نشود درین  
سبقت عکاشه رضی الله تعالی عنه است که چون حدیث انیمینی از حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم  
شنید برخواست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر و ترک اینها بر خود لازم گرفته من بعد  
و دیگران هم چنین گفتند جناب سالت اب صلی الله تعالی علیه وسلم فرمودند سبقت عکاشه است رضی الله  
عنه این سعادت از فیض ایشان بخواهد بود و دیگران سبقت برده اند و شد آنچه که دوستی بی سبقت بود

باید دانست که طلاق عند الله البعض الاشیاء است و عتاق ضد الست مرد حتی الوسع عورت خود را  
طلاق نمیدهد مگر بجهوری و افتراق بین الزوجین بجه و جبه شود یکی از طلاق و مافی حکم دوم موت سوم  
ازداد و زین اسلام از هر جانب که باشد مرد و زن شود یا زن از اینها یعنی طلاق و ازداد و از امور اعتبار  
است و سوم که موت است فطراری اما بموت زن مرد اضمی شود جز در حق نظر و لهذا او را غسل زن  
خود روا نبود و بموت مرد علائق نکاح در حق زن باقی ماند تا انقضای عدت و در هندوستان بستی  
اعمال و کثرت جمل مردان و زنان و طبع سحریات که موجب افتراق بین الزوجین باشد بسیار جاری  
و ساریست که بنا پاک غرضی دنیاوی معا ذلک ترکب شرک کفر میشود همچنان در باره حبس و غیر  
فرق اعمال حرام و حلال نکنند خاصه زنان در تسخیر شوهران هر حیل که تواند بجا آرند و پابند عامل علوی  
و سفلی و ساحر هیچ ندارد همچنان برای شغای پسین و فرزند و طو لمرش و امتثال ذلک رجوع سحر و



و شبها طبعین پاک کنند و میگویند که ما خود نیکو میگیریم پس بگویند بر آنچه و بال و ندانند که من رضی با کفر فرموده ایضا  
 منہم ای من زمرۃ الکفار اینفا نده برای تنبیه این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را  
 چنان کثرت این امر است که از صد یکی شاید محتاط باشد ورنه بسیار کافر شده کجای خود را تباہ میکنند و لا  
 ولد الحرام پیدا شود و بچه حق تکره پدری پیدا شود الحرام از که زید جزئی نیست اللهم احفظنا من سوء عمالنا و وضع ما که از وجهه تخر و وجهه  
 نیز حرام است چه جای که با مور و کفریه و الحیا و با الله تعالی نور ۴۴ - ممنوع است بجز ذات با تعالی  
 غیر مالک الملک الملوک گفتن و علی هذا القیاس -

## لمعة سادسة و اخلاق و نصاب

نور ۱ - راز خود را بکسی مگوغ السکر و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم بگوید قول  
 منہم ای من زمرۃ الکفار اینفا نده برای تنبیه این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را  
 چنان کثرت این امر است که از صد یکی شاید محتاط باشد ورنه بسیار کافر شده کجای خود را تباہ میکنند و لا  
 ولد الحرام پیدا شود و بچه حق تکره پدری پیدا شود الحرام از که زید جزئی نیست اللهم احفظنا من سوء عمالنا و وضع ما که از وجهه تخر و وجهه

ایشان متوقع نیست که خلاف سنت باشد پس فعل اگر خلاف بدست بر آن عمل کنند و اگر موافق باشد  
 بعمل آوردیم چنین قول نیز مگر گاهی خلاف نمی باشد که برای دیگر است نور ۳ - عادت بزرگان اختیار  
 مکن که عادت بها مخصوص بذات آنها باشد عبادت ایشان اختیار کن که مشترک است میان ایشان  
 و غیر ایشان از اینجا است که گفته اند تقلید عادت ضلالت است و تحقیق عادت هدایت یعنی سبب  
 آن عادت یافت کردن و مکنه آن رسیدن عین هدایت ایمان و محض تقلید بلا تحقیق هدایت  
 آن مگر ای و مدللان اما تقلید عبادت که مشترک است موجب ترقی درجات قصه حضرت موسی و خضر

علیهم الصلوٰۃ والسلام و عمل بر این مناسب است و هو المعلوم المشهور که در وفی القرآن  
 العظیم فی سورة کہف نور ۴ - بدان و فاسقان را نصیحت کن تا شاید که توبه کنند و عیب آنها را  
 بکس مگو تا شوخ حشمتی نگیرند و از تو را رضی شد و خوشنود شده بر نصیحت تو عمل کنند نور ۵ - باز بر چنان

خود ترجم کن تا از برستان خود ترجمی نور ۱ - کسے را دشنام مده که دشنام بخوری  
 سبب شتم در دنیا تباہ است و در عقبی گناه دشنام گویان چہی آبرو بہا کہ ندیدہ اند و از بد بانی  
 چنانچہ جرحہا کہ کشیدہ زبان زبان نہ بین مرویاست و در عقبی آخر آدمی است نور ۲ - بر جانور  
 کہ داری از پیل تا کبوتر و از سپ تا سگ ہمہ را خبر گیری آب و علف بر خود گیر کہ بے زبان دبی این  
 و ترا در بند و ترا د آہنہا را مالک یکی است بہتر است از آنکہ غافل نشینی و کینہش بینی در احادیث شریفہ

باب تاکید الیگدہ است نور ۸ - من السمرول قائما و نعم ساعدا ابتلاہ اللہ سبلہ را و ادع الہ نور ۹  
 در مسجد سوای اعتکاف زیادہ از حاجت نماند چہ کہ از زیادت قیام حفظ آداب مسجد نخواہند ماند مسجد  
 برای نماز نیست نہ برای خانہ ساختن و در نماز ہم فضل نیست کہ سوای فریضہ سنن و نوافل بہر برکت  
 در خانہ خود گذارد باز مستکلف را واجب تر است کہ ادب مسجد نگاه دارد نور ۱۰ - با ادب باش بی ادب

مشو و در ادب و لیا و صفیا و التقیا و علما و فضلاء و فقہا و کوشا و راجع الی اللہ نور ۱۱ - در حدیث جویم و حق  
 ادب بہی ادب محرم گشت از فضل رب بی ادب خود را نہ تہا و پشت بدہ یکلہ آتش رحمہ آفاق زو  
 از اولیا منکر مشو کہ خوف سوئی خائست و العیاذ باللہ تعالی نور ۱۲ - ملاقات و اختلاط منافقانہ  
 با کسی کن از دوستی نفاق دشمنی آشکارا خوبتر است نور ۱۳ - از کسی مجبور و سترق سمع کن یعنی سخن  
 کسی پوشیدہ نشنو کہ حرام است و ممنوع همچنین خط خفی و بند کسی دیدن و خواندن نخت و مخالفت  
 آمدہ است و بدترین عاداتہای ذمیمہ است نور ۱۴ - تا توانی انتقام از خصم بگیر جمیل کن تا جلیل  
 یابی اگر کسی با تو محفوت پیش آید و حق تو بگیر گیرد اولاً اظہار عجز کن و بالحاج و منت پیش او سبر قدم و بند کلاه  
 پیش ایشان انداز تا خدای تو از تو راضی شود و حمایت تو کند و بطرف تو شود اگر از این معنی راضی شود و حق تو  
 گزارد و بر تو رحم کند فیہا ہم توقع یافتی و ہم از باطل است و نہ بنا چاری بدفع ظلم او پردازی اما  
 پختانہ نجو است خود را بستم اندازی نور ۱۵ - از قرا بتیان ترک صلہ رحم کن مخصوصست پیشتر است

برنجاند و بر تو ظم رو دادند و بدی را بدی سهیل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما  
 و خواه نخواه اگر بینی که بغیر ترک چاره نیست پس انگاه ترک کنی اما برو چه جمیل کن بمصدق و هبهر  
 علی بالقول و اجمعهم اجمعهم این وصیت را سوگند آن چیر که بر قاطع رحم و عید سخت آمده است  
 اللهم احفظنا عنده نوره ۱- با خوردن خود برین قول سعادت کن از خوردن خطا و از بزرگان  
 عطا و بزرگان برین مصرع خطای بزرگان گرفتن خطاست نور ۲- از نصیحت بزرگان  
 رنجیده مشوا ز نادیب خوردن غافل شنشین که هر دو غالی از فوائد نیستند نور ۳- برادر مسلم را  
 رو بروی ستایش کن مباد که نفس کشی کند و عجب نخوت و پندار و دل می پیدا شود و این  
 روح در احادیث مانعت هم آمده است نور ۴- با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند تعالی  
 از تو راضی باشد و حقوق او را چند آنکه توانی بکند و مثلاً اگر بر دیوار تو اندک تصرف خواهد کرد  
~~برای تو نفیست~~ ~~باعتبار او بود~~ آنرا اجازت ده و بطیب قلب رو داد و همچنین در دیگر امور نور ۵-  
 بر راسی زنان کار بند مشوزیرا که ناقص العقل میباشد از باب شوره نیستند و زنان را حکومت  
 یعنی والی مکن که از منوعات است نور ۶- وقت خشم خود را نگه دار که غضب شیطان است  
 ورنه هلاک شوی غضب شیطان آنست که از اشتغال نفس باشد و روحانی آنکه مطابق حکم الله و رسول  
 باشد مثل قتال با کفار و ردین و انتظام مظلوم از ظالم روحانی محمود شیطان می مرد و نور ۷-  
 از خدا ترس و با خدا بساز تا همه خلق از تو ترسند و طبع تو شود نور ۸- عیب کسی دیدن و پویندن  
 موجب جرم جزیل عادت مقبولان رب جمیل است اگر نصیحت کنی بر او مکن بلکه بخلوت چنانکه عادت  
 بزرگان دین است که در نصیحت پرهیز پوشی میماند پیوستاری خاق غر و جل بر بنده می افتد  
 که از آن از یاد مرتبت تصویب نور ۹- (م سوال) دوست خاکسبیت (جواب) آنکه در ملاطفت  
 و موفقت کند و در خلا عیب غایبی نصیحت فان النصیحة فی الملا تفریع و دوستی که از برای سناست

اذا هما وان راسي منك حسنة وفنها -

## لمعه سابعه در بعض فوائد متفرقه

نور - اسلخ همراه چون کشید برار بار کلمه طیبه بخواند و چهل و یکبار الحمد شریف میفهمد میفهمد سیم آخر تسبیح یا اللهم  
 بهر بار درین سرسبب از شیخ خود شنیده ام که هر شد هر شد ما درین امر تا کید کید میفهمد و اگر در سماع نشنیده افتد یا  
 ابرو غبار آسمان باشد و آن ماه دو بار یعنی دو شب بخواند شب و شب یک بار نماز قاری یا بیکم گزرد و از ترانه  
 اینم گردد و روزی کشاده شود و باید که ناخن نکند نور - چون از نماز فریضه فارغ شود دست راست بر تالید  
 و بخواند بسم الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم اللهم اذ برب عنی اللهم والحمد لله رب العالمین و دعا که در حدیث است  
 از سنت شیخ بابو که مدام عبادت کنند و گاهی ناخن نیکوند و فقیر را بر وصال تعلیم دهند نور - اگر چه در  
 عزیمت جنبه و قرة آن بطور ساده هم بخمال عدم علم بعضی الفاظ اندام و به بطور ساده خواندم الا انما یستعمل  
 و دیگر ادعیه علویه کلان مثل جزایانی و چهل و یکبار سوره نازل و با نیت نیت و غیره برین نوم آتشی حکو  
 حاصل کرده برفع خلل اسبیب سحر و جفت نظر و اراض بیکر بطور هالان سالها سال پر ختم و فعل هر گونه بکشد  
 دفع ساختن این هم اندر سیاد و از ده سال اتفاق ماندم بعد کم کرده است بسته بسته که ششم زیرا که خبر تفصیح او  
 نفع دینی نبود و هو المقصود این قضیه ایدینو هر فائده علمیه مستغله نوشتیم که مقصود هم ازین نصیحتی است از آبکش  
 جان شنیده بخمال دارند که اینکار بس پر خطر است زیرا که بمقابل با دوی می افتد و مضمون فصلنا بعضهم علی  
 بعض و در عالم دائر و سائر است مبادا که با غالب تر بر خود نوبت تعرض رسد و انگاه منفرقی عظیمی  
 حال شود و از تجربه مشهور رسیده که انجام کار چنین کسان یعنی عاملان عزیمت خراب شده و نیز خوف  
 سلب یان هم دارد و علوم با دینیکه البیس بعین انده با گاه با تعالی شده است از وقت تا ایندم که می بیند  
 کمال رسیده ببلغ ایشان همین قدر است که بکثرت طاعت و عبادت از صاحبین شما میشنوند بحال انسان

که مر او را ولایت خاص یعنی قرب بانی بدرج کمال میباشد پس جن را از انسان این منزل عظیم  
 که در نیم قاسم رفیع با وی مساوات ندارد و تا غلبه چه رسد مگر در دیگر مراتب مثل حصول مرتبه تجلی صفات  
 و اسمائی که در عرف این فرقه را اعمال اعمال میگویند از انسان منزل نیست بلکه تواند که ترقی گیرد  
 پس عامل محض که چاشنی ولایت خاص نداشته باشد بروی غالب آمدن این فرقه ممکن است  
 از راه قوت عملی و تسلط که در کلامی قوت چه دلالت و چه عمل بیخ غلبه ندارد و تا هم اندیشه نیست  
 که ایشان را عری دراز میشود و این فضل عملی و غیره مورد نیست که اولاد عامل هم عامل باشد پس  
 بعد از موت اولاد عامل را نصرت شدیدی رسانند و دیگر اقربا و اعز را حیران و پریشان میکنند پس  
 بهتر ترک این فعل است یعنی بقوا بعد عاملان متوجه نشود تمیثا بر کما چیزی از اسما الهی نوشته  
 باشند همچنان بدر یک قاعده دیگر خاص ایجاد فقر است که از آن حصول مطلب بخوبی میشود و هیچ خطر  
 نمیداشد و آن نیست و قهتیکه حاجتمند اینکار پیش عامل آید عامل را باید اول سبب این را سانی بنید  
 آیا از وجه عداوت و بغض است یا از راه عشق و محبت زیرا که عشق اینان هم به انسان مضرت  
 میرساند که این قوم آتش است بوجه محبت حلول ایشان در جسم خاکی انسان ترکیب شخص اعتدالی  
 انسان را متغیر از اعتدال میکند که باعث اذیت میگردد و پس اگر سبب تکلیف تقاضای محبت است  
 انگاه اعمال افسردگی محبت فیما بین بجا آرد تا از نصرت پیدا شده علمی گوی اختیار کند و اگر باعث  
 اذیت غضب و عداوت بهجت خطای که از انسان و زرع آن جنی سر بر زده انگاه عمل هوا  
 و میلان رست کند قوت غضبیه و نائره عداوت منطفی شده عقب گزار میشود و اگر سبب اذیت  
 فعلی سحر است انگاه بقدر امکان عرفی و شریعی از آن ساحر التیام کرده فعل او را استوار کنند  
 یا قوت سحر را سلب کنند همچنین و دیگر تدابیر مناسبه بر کار آرد تا خلصی یابد یا بر سر و چوب نشاند  
 یا تنهیم آنها هم بر وجه ایتلاف و التیام نماید و چیزی مثل گل و شیرینی و غیره

بطوریه واده راه بنات بکشاید و از عهد چیمان گرفته بطور مصالحه بعضی را بساحل نجابت آورد این تلمیح بهم تیره بسته  
 که عفت گزاری میشود با نقصان و حضرت خود و ازین نظر و مرض هیچ اندیش نیست که هر دو دوست العقول نمینند  
 طریقه که ممکن باشد دفع کند نور هم تا عده تلاوت قرآن در زمانه آخر چهل و یکم رسد روز ختم نیاید که باقی بخار  
 خواه در بقعته ختم کند خواه در ماه کامل بر آخر ختم نمیشود فی الشوق مشهورست و بنا بر ختم سه یومی قبل پس نمی بشود  
 از فائحه تا نامه و از نامه تا یونس و از یونس تا بنی اسرائیل و از بنی اسرائیل تا شعرا و از شعرا تا و الصافات و از  
 الصافات تا قاف و از قاف تا آخر قبل از فائحه تا یونس و از یونس تا لقمان و از لقمان تا آخر قرآن و در بعضی بعضی  
 غیر است یعنی از فائحه تا یونس و از یونس تا روم و از روم تا آخر طریقه دیگر نیز نمیشود و است که او را احتساب گویند  
 آقن جلالی است چنانکه فی الشوق جمالی و آن این است از فائحه تا انعام و از انعام تا یونس و از یونس تا طه و از طه  
 تا عنبکوت و از عنبکوت تا مر و از مر تا و الصافات و از و الصافات تا آخر قرآن مجموع هر وقت آن فایده دوست  
 و کثیره آن است که هر روز یکبار در پنج وعده در مدت بست و چهار روز ختم کنان طریقه براسه فائحه حاجت  
 دینی و دنیوی دستور خاندان مبارک و معمول حضرت سیدنا شاه آل محمد قدس سره العزیز است الله تعالی  
 را از یونین استقامت عطا فرماید آمین یا رب العالمین و طریقه دیگر است که فقیر میخواهد از سورت بدورت ختم میشود  
 و یکبار در پنج آن بحساب آید و چون از اول فائحه و از دوم آل عمران سوم بنا چهارم مائده پنجم انعام  
 ششم اعراف هفتم انفال و نهم یوسف و یونس تا هود و هجران یوسف تا ابراهیم با نوح تا نوح و بنی اسرائیل  
 تا هفتم و میریم تا انبیا و حج تا نور و فرقان تا نحل و قصص تا روم و لقمان تا سباء و طه تا صافات و مر تا سجده و ششم  
 تا جاثیه و احقاف تا و انجم و قمر تا متحه و صف تا مدثر و قیامه تا آخر قرآن نورده اگر خواهی که از حال خیر و شر موت  
 مطلع شوی اگر در تنیم منی شک کردی و در کار بجا آر اگر در تخریب منی استغفار و حق امان بخوان و بایست که گو  
 که صلوات درین است همین قدر گفتن کافی است العاقل تکفیه الاشارة پس باید که این تسبیح وقت ختم بخوانی  
 و ثواب آن بروج میت بخشیده بلکه تکلم مشغول خواب شوی هر چه که حال آن روح خواهد بود و با تو خواهد گفت

تسبیحات ابن ست شب بخشنده یا الله شب جمعه کلمه تسبیح شب بخشنده کلمه طیب شب بخشنده یا  
 یا قیوم شب در شب و در شریف شب بخشنده لاجول شب چهارشنبه اسنخضر العبدی سن کل ذنب و لویه  
 الیه هر یک هزار بار الشاء الله تعالی در شب و شب هاست مذکور مطلق حال ایشان خواهی شد و هم این  
 تسبیحات حال بالنسبت بودن یا نبودن زنده معلوم میشود و باید که این تسبیحات را بنیت انکشاف حال  
 شخص معین بخواند الشاء الله تعالی در شبی از شبها بخواب معلوم شود و ثور را سور الاذنی طاهر و سوره الزینین  
 شفا میا به نشسته بنشیند و غنیه و وضو و آب فروزم و آب باقی مانده از شرب سیم را هم گویند که این هر سه آب  
 ایستاده بنوشد و حکم است که آب فروزم خوب سیر شده آشاء چنانکه اضلاع و حکم بالاسرید ثور را امام  
 نوری قدس سره را پسیدند که مردم کجاسن او را گرد تا مرقط را پسندید و گفت و فیکه از حق تعالی فهم کند  
 لعلست که در زمره امام ابو الحسن نوری قدس سره جمید را قدس سره بر سر دید گفت یا ابا القاسم  
 خداوند تعالی از عالم بعلم او راهی نشود تا او را اندران علم نه پند پس اگر تو بر علم خود کار میکنی لازم گیر این مقام  
 را و نه از منبر فردا سینه قدس سره در حال فرود آمد و بایست ماه بهیمن گفت و از خانه سیردن نیاید پس بیرون  
 آمد و گفت اگر بن بر سیده بودی که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده است که  
 آخر زمان پیشوای قوم خوارترین ایشان باشد هرگز بشما سخن نگفتم این جا گفته اند ابن ارجین قدس  
 سره اقرار است بر تفصیرات خود یعنی اگر در مراعات حق علم راست نیستیم ما بر حواله اقرار بر تفصیرات  
 آن راست باشیم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و العبد الکبر و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم من  
 جمیع ما که الله تعالی و تعالی و طاهر او باطنه

مخص بتایز مطبوع کتاب مستطاب از مطبع و قادیون نقاد جناب مولانا و بالفضل و الکمال اولانا حامی الفتن  
 حامی السنن سلج الاسلام هادی الانام اسد المعارک زین الدین جامع المقبول و المنقول هادی الفروع و الاصل

تمام ظهور العزیز و الرافعة من المفضلة و غیرهم من الیہودین حامی حمی الشریعة العزیز و الدین المبین  
 المحدث المفسر الفقیہ الصوفی الادیب الاریب البلیغ المفلح المناظر المتکلم مولانا الابل مولوی احمد رضا خان  
 صاحب البیرونی کہ خلیفہ اعظم اکرم حضور پر نور قیامہ العرفان کبنة الاولیاء مستدی الواصلین مولی اکملین  
 حضرت جناب سید شاہ آل رسول صاحب ارہروی رضی اللہ عنہ اندو مقرب بارگاہ باجاء و ممتاز بنیم  
 سرایا اعز حضرت مصنف کتاب و است فضائلہم - سراج العوارف فی الوصایا و المعارف قدوسی  
 من العلوم غر الفوائد و ابدی للفقہوم در الافراد کتاب بابہ + ام صواب زاہر + ام عیاب زاتہر بل سجا  
 ماطر بل فوق ما کتبہ الادبام و الخواطر فقد حل محل البدرفی ظلم البیابجہ و وقع موقع القطر فی ظلم البیابجہ  
 + مستری ذلک + اکتبت ہناک + ولولایضیق لطاق النطق + عافیہ من محاسن حق + و من قب صدق  
 + لاریتاک ما تقر بہ الاعیان + و اسفناک ما لئذ الاعیان + و اھنناک ما لتئذ الاذیان + و لکن فی  
 ظلمۃ الشمس ما ینیک + عن وصف یغنیک + فلتنظر علی نتیجۃ للطبع + انشاہا الآن فی تاریخ الطبع و لکن  
 کیفی ما تھف ہاتف + اذ اتالی فقال یحیی و یوسف + چارسراج العوارف فی الوصایا و المعارف سید  
 داعین ہذا سید الجلیل بامتداد ظلم الجلیل الطیل و حامدین لد علی ما ولی + و المصلین بالسلام علی اکرم  
 مولی + و الہ و صبحہ اکرام العلی دبی ہذہ علی ماتری و الحمد للہ العلی الاعلی +

یا سیدی یا ابن غر عطارف	و یا احمد النور نور المعارف
کلاک نور بہار السلاسل	و شہد مصفی عن الزین صارف
و تحقیق ترویج کشف القلوب	و لیل الیقین سراج العوارف
و لا غوان جابر منک سراج	فانک نوری ناوی المعارف
ار انا سراجک باللیل شمساً	و شمس بلیل عجیب و طار
و المیر بھیدی و بھیدی و بھیدی	سراج و لعا و زر المعارف



هو الصبح بکلو و کپلو و کینلو فهل يشاء في تليده و طاروف كان الكتاب نفيسه بفيض رجوت رضاك بتاريخ طبعه سراج العوارف نورته ۱۳۱۳ هـ	بعين و حثيثاً و عن شين و قارف و این فاین تراه الطوارف فجر العارف و بحر العارف تقلت و فی الحمد فله العارف فكنت سنار سراج العوارف ۱۳۱۳ هـ
--	--

قطعه تاریخ تفسیر کتاب مستطاب این تفسیر سلیم و فهم مستقیم جامی اسلام حاجی کفر نظام رئیس در اس علوم عقلمیه است  
سراف تفسیر فاسح مکایدین و حالین وافع و ساوس شیائین بطالین سراج شریعت مصباح طریقت جامی الخیرین  
مولانا قاضی محمد عبدالمقتدر قادری دامت برکاتهم العلیه

بشیری کلم اقباله الطلاب خیرات بناربان بدافیه الهدی و عهد طوبی لنا عشره الابان عن لنا ابوی سطره من العرفان و الحكم نور الوری احمد النوری ذو کرم هو الذی احرق النوری بوارقه بنامویدین الله بمقتصد اروی الخواجه و الدافع صاربه بنامیه سراج العلم و الحكم	فالمه جف بانوار و نفحات قد انقذ و قار المستر است فیه ضلال الوری سوس رایت من یج منقذ شمس الهدایات مولی السدی و الهدی لکرامات ابو الحسین الذی یاربایات و تضرع من من الهدایات بنیع اسرار عرفان زکیات فهدیه اهل تفضل کاموات اکرم به سراج ذی الهدایات
---	---

<p>اعظم من کتاب واضح و جہد ان شئت فقل کلام فیہ قد ظہر</p>		<p>نجی الوری من اباطیل الضلالت قل فی البرایا بدائش السعادت</p>	
<p>ایضاً منہ ناسخ طبع</p>			
<p>انظر ولدهم با دلی الابصار طیباً قد صفا عن الاکدار</p>	<p>من سراج العارف المتع صنوبر نور اللذی الامصار</p>	<p>نور الکون شمس معرفته ذاک سفر معظم باو</p>	<p>وتجلت بوارق الاسرار للبرایا بالی حمی الانوار</p>
<p>محرق انجی سطل الابلو بشت الحق منظر الآثار</p>	<p>کیف لاندافاده سند العافین وقدوة الاخبار</p>	<p>مہکات للخواج الفجوة قاصم لرد انقض الاشرار</p>	<p>نیز وجہ الہیور والاعصار قاصم لرد انقض الاشرار</p>
<p>قدوة الکون احمد النوری نور قلب الکرام والابصار</p>	<p>فانی الدیر حسد بیداً بصوت الفتوح والاوطار</p>	<p>دام بفضل والاوقات وعدا سکر وہ الی ہوی</p>	<p>قد تکت بدائع الانوار حاکم بجمہ الاخطار</p>
<p>قال عام النبی عنہ ذہنی قد تکت بدائع الانوار</p>			

۱۳ م ۱۳

علاطہ

کتاب	نہ	کتاب	نہ	کتاب	نہ	کتاب	نہ	کتاب	نہ
۱	۲۱	۲	۱۸	۳	۱۹	۴	۱۰	۵	۱۱
۶	۳۱	۷	۲۱	۸	۱۹	۹	۱۰	۱۰	۱۱
۱۱	۳۱	۱۲	۲۱	۱۳	۱۹	۱۴	۱۰	۱۵	۱۱
۱۶	۳۱	۱۷	۲۱	۱۸	۱۹	۱۹	۱۰	۲۰	۱۱
۲۱	۳۱	۲۲	۲۱	۲۳	۱۹	۲۴	۱۰	۲۵	۱۱
۲۶	۳۱	۲۷	۲۱	۲۸	۱۹	۲۹	۱۰	۳۰	۱۱
۳۱	۳۱	۳۲	۲۱	۳۳	۱۹	۳۴	۱۰	۳۵	۱۱
۳۶	۳۱	۳۷	۲۱	۳۸	۱۹	۳۹	۱۰	۴۰	۱۱
۴۱	۳۱	۴۲	۲۱	۴۳	۱۹	۴۴	۱۰	۴۵	۱۱
۴۶	۳۱	۴۷	۲۱	۴۸	۱۹	۴۹	۱۰	۵۰	۱۱
۵۱	۳۱	۵۲	۲۱	۵۳	۱۹	۵۴	۱۰	۵۵	۱۱
۵۶	۳۱	۵۷	۲۱	۵۸	۱۹	۵۹	۱۰	۶۰	۱۱
۶۱	۳۱	۶۲	۲۱	۶۳	۱۹	۶۴	۱۰	۶۵	۱۱
۶۶	۳۱	۶۷	۲۱	۶۸	۱۹	۶۹	۱۰	۷۰	۱۱
۷۱	۳۱	۷۲	۲۱	۷۳	۱۹	۷۴	۱۰	۷۵	۱۱
۷۶	۳۱	۷۷	۲۱	۷۸	۱۹	۷۹	۱۰	۸۰	۱۱
۸۱	۳۱	۸۲	۲۱	۸۳	۱۹	۸۴	۱۰	۸۵	۱۱
۸۶	۳۱	۸۷	۲۱	۸۸	۱۹	۸۹	۱۰	۹۰	۱۱
۹۱	۳۱	۹۲	۲۱	۹۳	۱۹	۹۴	۱۰	۹۵	۱۱
۹۶	۳۱	۹۷	۲۱	۹۸	۱۹	۹۹	۱۰	۱۰۰	۱۱

نوع	کلمه	معنی	نوع	کلمه	معنی	نوع	کلمه	معنی	نوع	کلمه	معنی
۱۶	۱۶	صفت	حادثه	۸	۳۲	زیارت	۱۲	۵۳	زیارت	۱۲	۵۳
۱۷	۱۷	تفاهل	تفاهل	۱۳	۵۴	چهل	۱۳	۵۴	چهل	۱۳	۵۴
۱۸	۱۸	مقوله العزیز	مقوله العزیز	۲	۳۳	امرات	۲	۳۳	امرات	۲	۳۳
۱۹	۱۹	مر	مر	۱۸	۵۵	ماهی	۱۸	۵۵	ماهی	۱۸	۵۵
۲۰	۲۰	من فرو	من فرو	۱۰	۳۴	بدارد	۱۰	۳۴	بدارد	۱۰	۳۴
۲۱	۲۱	انجا	انجا	۱۸	۵۶	امثال	۱۸	۵۶	امثال	۱۸	۵۶
۲۲	۲۲	ازین نمش بکر	ازین نمش بکر	۵	۳۵	ازین	۵	۳۵	ازین	۵	۳۵
۲۳	۲۳	فاصله	فاصله	۲	۳۰	الرفیقه	۲	۳۰	الرفیقه	۲	۳۰
۲۴	۲۴	شعبه	شعبه	۹	۵۷	لباس	۹	۵۷	لباس	۹	۵۷
۲۵	۲۵	الی	الی	۲۱	۳۱	بر	۲۱	۳۱	بر	۲۱	۳۱
۲۶	۲۶	انگرات	انگرات	۸	۳۲	مجازی	۸	۳۲	مجازی	۸	۳۲
۲۷	۲۷	ولا	ولا	۱۲	۳۳	ست	۱۲	۳۳	ست	۱۲	۳۳
۲۸	۲۸	لیقظ	لیقظ	۱۶	۵۸	وجه	۱۶	۵۸	وجه	۱۶	۵۸
۲۹	۲۹	بالا	بالا	۲۰	۵۹	ایجان	۲۰	۵۹	ایجان	۲۰	۵۹
۳۰	۳۰	پیشانی	پیشانی	۱۳	۶۰	اورا	۱۳	۶۰	اورا	۱۳	۶۰
۳۱	۳۱	مقام	مقام	۱۳	۶۱	مقام	۱۳	۶۱	مقام	۱۳	۶۱
۳۲	۳۲	پشتادود	پشتادود	۱۰	۶۲	تغیر	۱۰	۶۲	تغیر	۱۰	۶۲
۳۳	۳۳	چک	چک	۸	۶۳	نظیف	۸	۶۳	نظیف	۸	۶۳
۳۴	۳۴	عربی	عربی	۱۰	۶۴	حواص	۱۰	۶۴	حواص	۱۰	۶۴
۳۵	۳۵	بجه	بجه	۴	۶۵	خواص	۴	۶۵	خواص	۴	۶۵
۳۶	۳۶	المشرفیت	المشرفیت	۱۸	۶۶	انجا حرات	۱۸	۶۶	انجا حرات	۱۸	۶۶
۳۷	۳۷	الهاد	الهاد	۱	۶۷	خواه	۱	۶۷	خواه	۱	۶۷
۳۸	۳۸	لاک	لاک	۳	۶۸	امشله	۳	۶۸	امشله	۳	۶۸
۳۹	۳۹	مرتفع	مرتفع	۳	۶۹	جذب	۳	۶۹	جذب	۳	۶۹
۴۰	۴۰	نقا	نقا	۶	۷۰	نقاوی	۶	۷۰	نقاوی	۶	۷۰
۴۱	۴۱	حاج	حاج	۱۱	۷۱	یکار	۱۱	۷۱	یکار	۱۱	۷۱
۴۲	۴۲	صفت	صفت	۱۳	۷۲	ملکین	۱۳	۷۲	ملکین	۱۳	۷۲
۴۳	۴۳	مرزا	مرزا	۱۹	۷۳	انقا	۱۹	۷۳	انقا	۱۹	۷۳
۴۴	۴۴	سیر	سیر	۸	۷۴	منصب	۸	۷۴	منصب	۸	۷۴

[illegible]

صفحه	سطر	موضوع	صفحه	سطر	موضوع	صفحه	سطر	موضوع	صفحه	سطر	موضوع
۱۱۳	۸	شربت اعجاز	۱۱۳	۸	شربت اعجاز	۱۱۳	۸	شربت اعجاز	۱۱۳	۸	شربت اعجاز
۱۱۴	۱۲	هر دور	۱۱۴	۱۲	هر دور	۱۱۴	۱۲	هر دور	۱۱۴	۱۲	هر دور
۱۱۵	۱۹	الکیمیا و الکیمیا	۱۱۵	۱۹	الکیمیا و الکیمیا	۱۱۵	۱۹	الکیمیا و الکیمیا	۱۱۵	۱۹	الکیمیا و الکیمیا
۱۱۶	۳	از وجه	۱۱۶	۳	از وجه	۱۱۶	۳	از وجه	۱۱۶	۳	از وجه
۱۱۷	۵	بامور	۱۱۷	۵	بامور	۱۱۷	۵	بامور	۱۱۷	۵	بامور
۱۱۸	۶	مالک الملوك	۱۱۸	۶	مالک الملوك	۱۱۸	۶	مالک الملوك	۱۱۸	۶	مالک الملوك
۱۱۹	۱۸	راضی شد	۱۱۹	۱۸	راضی شد	۱۱۹	۱۸	راضی شد	۱۱۹	۱۸	راضی شد
۱۲۰	۱۸	باطل است	۱۲۰	۱۸	باطل است	۱۲۰	۱۸	باطل است	۱۲۰	۱۸	باطل است
۱۲۱	۱۳	و انتقام	۱۲۱	۱۳	و انتقام	۱۲۱	۱۳	و انتقام	۱۲۱	۱۳	و انتقام

قطعه پانچ سوادہ طبع محقق عظیم المثال ناظم و ناشر کمال نقاد و جامعہ فی صیر فی بازار  
ممکنہ دانی تنگن چار بالش توین جناب مولوی حافظ محمد شین خان صاحب المخلص  
بہ اسعد و شین ساکن خطہ سومر شہر شاہچہان پور۔

چھپی اب وہ کتاب در ویش لائانی  
عبارت شستہ کا غرض خوشحالو شہا چھا یہ  
ہو مین جل شلوات دین دینا اس سالہ سے  
مسودائش سے تلف و مبین ایسا کہا ہے  
جسے تریا پو گر مہر سپہر معدت کیئے  
مطالب و چھین کیسے مینض ملک کیئے  
فروع و ایمان کحل چشم معدت کیئے  
کہ سال طبع اسکا بوستان معرفت کیئے

واسطے کنڈاس' مرکز کی پیکت چمپی ہوئی مطیع و کٹوریہ پریس کی ہر  
مہر و دستخط مہتمم ثبت ہو گئے۔





LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

۱۹۹۸  
۱۵

DATE SLIP

۱۵/۱۰/۹۸

This book may be kept

۲۲.۵.۹۸

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for  
each day the book is kept over time.

--	--	--	--





CALL No. 1310 329 ACC. NO. 1313

AUTHOR \_\_\_\_\_

TITLE ج 1 / س 1 / ف 1 / ر 1 / د 1 / ر 1 / د 1 / ر 1 / د 1

1919  
120

2222

1310 329

راج الوارف في الوفاء والوفاء

Date	No.	Date	No.
For binding			
At	1/19		
7-8-46			



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES :- PERSIAN SECTION

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

